

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

حائمت و سہات

دوس

ہادی بخنی

تحریر

مصطفیٰ الہ دادی دستبردی

انتشارات چتر دانش

فهرست مطالب

پیشگفتار..... ۵

مقدمه / ۷

معنای ختم و خاتم..... ۸

نفی تعدد ادیان..... ۱۵

اثبات تعدد شرایع و مناهج..... ۱۸

فصل اوّل: ادله خاتمیّت حضرت محمد ﷺ / ۲۳

(۱) قرآن..... ۲۵

الف) آیه یکم..... ۲۵

ب) آیه دوم..... ۲۶

ج) آیه سوم..... ۲۸

د) آیه چهارم..... ۲۹

هـ) آیه پنجم..... ۳۰

و) آیه ششم..... ۳۲

(۲) احادیث و روایات..... ۳۴

الف) حدیث منزلت..... ۳۴

ب) حدیث ثَقَلَيْنِ..... ۳۷

ج) اخبارِ ظهور و رجعت..... ۳۹

د) اخبارِ ثابت بودن احکام اسلام..... ۴۱

٤٢..... (ه) ادعیه و زیارات.....

٤٤..... (و) خطبۀ غدیر

٤٥..... (ز) حُطْبِ نَهْجِ الْبَلَاغِہ

٤٦..... (ح) حدیثِ قُدسی (لُوحِ فَاطِمَہ علیہا السلام).....

٤٧..... (ط) انجیلِ یوحنا.....

٤٨..... (ی) احادیثِ دیگر.....

فصل دوم: شبهات / ٥٥

٥٧..... شبہہٴ اول و پاسخ آن.....

٥٨..... پاسخِ اوّل.....

٦٣..... پاسخِ دوم.....

٦٥..... شبہہٴ دوم و پاسخ آن.....

٧٣..... شبہہٴ سوم و پاسخ آن.....

٧٩..... شبہہٴ چهارم و پاسخ آن.....

٩١..... شبہہٴ پنجم و پاسخ آن.....

٩٤..... شبہہٴ ششم و پاسخ آن.....

١٠٢..... شبہہٴ ہفتم و پاسخ آن.....

١٠٦..... شبہہٴ ہشتم و پاسخ آن.....

١١٨..... شبہہٴ نہم و پاسخ آن.....

١١٩..... دلیلِ یکم: جامعیتِ اسلام.....

١٢٣..... دلیلِ دوم: عدمِ تحریف و تغییرِ اسلام و قرآن و احکامِ آن.....

١٣٠..... دلیلِ سوم: ترویج و تبلیغِ اسلام توسطِ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم.....

١٣٤..... دلیلِ چهارم: تعیین و معرفتیِ جانشینانِ پیامبر صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم تا قیامت.....

١٤١..... دلیلِ پنجم: اجتهاد و فقہت در اسلام.....

١٤٨..... دلیلِ ششم: انطباقِ اسلام با فطرت و عقل.....

١٥٠..... منابع.....

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

پیشگفتار

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَالصَّلَاةُ وَالسَّلَامُ عَلَى أَشْرَفِ الْأَنْبِيَاءِ
وَالْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ، مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ
الدَّائِمُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.

نوشتار پیش‌رو، تحریری از تقریرِ دروس «کلام و عقاید» استاد
معظم، حضرت آیه‌الله حاج شیخ هادی نجفی دامت‌الله در موضوع «ختم
نبوت» است که از تاریخ ۱۳۹۵/۰۴/۲۷ تا ۱۳۹۵/۰۶/۰۳ طی نه جلسه
درسی در کتابخانه عمومی آیه‌الله نجفی قدس سره واقع در مسجد نو بازار، ارائه
شده است.

صوت این دروس بر روی وبگاه استاد معظم دامت‌الله به نشانی
Alnajafi.ir بارگذاری شده است. ناگفته نماند، این دفتر نسبت به
صوت دروس حضرت استاد عزیز دامت‌الله دارای اضافات و تحقیقاتی در
منابع است که بر خواننده و شنونده‌ای که هر دو را بنگرد مخفی
نخواهد ماند. امید است این کوشش مورد رضایت و خشنودی مولایمان
حضرت ولی عصر علیه السلام قرار بگیرد و علما و فضلا و فرهیختگان از آن
بهره‌مند گردند.

چنانچه بر این نوشتار ثوابی مترتب گردد، آن را به محضر سرور
کائنات، پیامبر خدا حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم و رئیس مذهب تشیع،
امام به حق ناطق، حضرت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام، تقدیم می‌نمایم.

۲۵ ذی‌القعدة ۱۴۴۶

اصفهان - مصطفی‌الهدادی دستجردی

مقدمه

یکی از موضوعات علم کلام در مبحث نبوت خاصه، ختم نبوت است. خداوند در این مورد می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(۱)

محمد ﷺ، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست. خداوند در آیه فوق عنوان خاتم النبیین را به پیامبرش حضرت محمد ﷺ، داده است.

ادله‌ای بر احتیاج بشر به پیامبران الهی وجود دارد که در جای خود اقامه و بیان شده است. ادله‌ای هم بر خاتمیت حضرت محمد ﷺ وجود دارد.

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾. این آیه به‌نحو صریح و روشن بر رسالت و خاتمیت حضرت محمد ﷺ دلالت دارد؛ چراکه در آن، از عبارت ﴿خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ استفاده شده است.

(۱) سوره احزاب، آیه ۴۰.

معنای ختم و خاتم

کلمه خاتم از ریشه ختم گرفته شده و عبارت از مهوری است که بر نامه می‌زدند، به‌گونه‌ای که اگر اثر آن مهر شکسته می‌شد یا از بین می‌رفت، نشانگر خدشه بر آن نامه بود. امروز نیز در پایان یک نامه مهر یا امضا می‌آید نه در ابتدای آن. پس خاتم انبیاء یعنی شخصی که نبوت به وسیله او پایان می‌پذیرد و کاروان و قافله انبیاء به او پایان می‌یابد و پس از او پیامبری نمی‌آید.

یادآور می‌شود که استعمال کلمه ختم در قرآن به معنای پایان دادن و بستن و سرانجام است. برای نمونه خداوند می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ خَتَمَ عَلَيَّ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾^(۱) امروز - در قیامت - بر دهان‌هایشان مهر خاموشی نهیم و آن را ببندیم و دست‌هایشان با ما سخن می‌گویند و پاهایشان به اعمالی که همواره مرتکب می‌شدند، گواهی می‌دهند!

به‌عبارت دیگر خداوند فرموده: ما در روز قیامت بر دهان‌های آن گنه‌کاران و مجرمان مهر می‌زنیم که نمی‌توانند حرفی بزنند و سخنی بگویند؛ بلکه دست‌ها و پاها سخن می‌گویند.

در معنای کلمه ختم گفته‌اند: ختم مهر زدن است. این کلمه گاهی بِنَفْسِهِ متعدی می‌شود و گاهی به «عَلَى»؛ مثل: ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ﴾^(۲) در آیه دیگری به جای ختم، طبع آمده است؛

(۱) سوره یس، آیه ۶۵.

(۲) سوره جاثیه، آیه ۲۳.

مثل: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ وَأَبْصَرِهِمْ﴾^(۱) و ﴿كَذَلِكَ نَطْبَعُ عَلَى قُلُوبِ الْمُعْتَدِينَ﴾^(۲) و ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾^(۳). ظن قوی در مورد آیه اخیر آنست که ﴿غِشْوَةً﴾ مبتدای مؤخر و ﴿عَلَى سَمْعِهِمْ﴾ خبر مقدم و ﴿وَعَلَى أَبْصَرِهِمْ﴾ معطوف بر ﴿عَلَى سَمْعِهِمْ﴾ باشد. معنای آیه این می‌شود: خدا به دل‌های آنها مُهر زده و بر گوش‌ها و چشم‌های آنان پرده مخصوصی هست و برایشان عذاب بزرگ است. بر این اساس جمله بعدی دلیل ﴿حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾ است؛ یعنی بر دل‌هایشان مُهر زده چون بر گوش و چشم پرده زده‌اند. پیداست که اگر گوش از شنیدن حق و چشم از دیدن آیات حق در پرده باشد، قلب مُهر زده می‌شود. علی هذا آیه مذکور نظیر آیه ﴿قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ أَخَذَ اللَّهُ سَمْعَكُمْ وَأَبْصَرَكُمْ وَحَتَمَ عَلَى قُلُوبِكُمْ﴾^(۴) است که در آن مُهر فقط بر قلب خورده است و از آنجا که گوش و چشم مأخوذ شده، دل ممه‌ور می‌گردد. در آیه دیگری مُهر برای قلب و گوش آمده و پرده برای چشم ذکر شده است؛ مثل: ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ وَحَتَمَ

(۱) سوره نحل، آیه ۱۰۸.

(۲) سوره یونس، آیه ۷۴.

(۳) سوره بقره، آیه ۷.

(۴) سوره انعام، آیه ۴۶.

عَلَى سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشْوَةً ﴿١﴾. ^(۱) به نظر می آید علت این تعبیر، جمله ﴿وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَى عِلْمٍ﴾ باشد؛ چون دانستن نوعاً به وسیله شنیدن حاصل می شود. کسی که دانسته گمراه باشد قلب و گوش او هر دو ممهور است. و اگر گوشش مہر نداشت، با وجود دانستن گمراه نمی شد. لذاست که ﴿غِشْوَةً﴾ فقط برای چشم آمده است.

خداوند در آیه دیگری می فرماید: ﴿يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ * خِتْمُهُ مِسْكَ وَفِي ذَلِكَ فَلَيْتَاتٍ مِنَ الْمَتَنَفِسُونَ﴾ ^(۲) در تفسیر مجمع البیان رحیق را شرابِ خالص گفته است. ^(۳) ختام را طبرسی ^(۴) و راغب ^(۵) «مَا يُخْتَمُ بِهِ» و «أَخِرُّ طَعْمٍ» گفته اند. یعنی طعمِ آخرِ آن، طعمِ مُشکِ مخصوصی است. بعضی ها آن را مہر گفته اند. بر این اساس معنای آیه این است: ابرار از شرابِ خالصِ مہر خورده نوشانده می شوند. مہر آن نوعی مُشک است، پس رغبت کنندگان باید در چنان چیزی رقابت کنند و بخواهند بر یکدیگر پیشی گیرند.

خداوند در آیه دیگری می فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾ ^(۶) یکی از

(۱) سوره جاثیه، آیه ۲۳.

(۲) سوره مطفین، آیات ۲۵-۲۶.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۹۲.

(۴) همان.

(۵) المفردات، ص ۲۷۴، ماده ختم.

(۶) سوره احزاب، آیه ۴۰.

معانی ختم پایان دادن و به آخر رسیدن است. «خَتَمْتُ الْقُرْآنَ» یعنی قرائت قرآن را به آخر رساندم. این از آن جهت است که پایان دادن یک شیء نوعی مهر زدن است.

خاتم را در آیه شریفه فقط عاصم به فَتْحِ تاء خوانده، ولی دیگر قُرّاء به کسرِ تاء خوانده‌اند. خاتم - بنا بر قرائت کسر - به معنای ختم‌کننده و تمام‌کننده است، زیرا که حضرت محمد ﷺ پیغمبران را ختم کرده و به آخر رسانده است. خاتم - بنا بر قرائت فَتْحِ - نیز به معنی آخِرُ النَّبِيِّینَ است. در صحاح اللّغة آمده: «خَتَمْتُ الْقُرْآنَ» یعنی به آخرش رسیدم. إختتام ضدّ إفتتاح است. خاتم - به کسرِ تاء و فَتْحِ آن - به یک معنی است. خاتِمَةُ الشَّيْءِ: آخره.

صاحب قاموس قرآن گوید: در کتاب /قرب و قاموس خاتم (به کسر تاء و فَتْحِ آن) انگشتر و آخر قوم و عاقبت شئی و غیره آمده است. در تفسیر کشاف و تفسیر بیضاوی و غیره نیز به معنای آخر الأنبياء آمده است.

ناگفته نماند انگشتر را از آن جهت خاتم گفته‌اند که نامه را با آن ختم و مهر می‌کرده‌اند.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام ذیل کلمه خاتم گوید: همین که پیغمبر ﷺ در صدد نامه‌نویستن به شاهنشاه ایران و امپراطور روم بر آمد، به حضرتش یادآور شدند که اگر نامه بی‌مهر باشد ایرانیان آن را نمی‌پذیرند. پیغمبر ﷺ مهتری از نفره تهیه کرد که بر آن جمله «محمد رسول الله» نقش شده بود.^(۱)

(۱) تاریخ تمدن اسلام، ج ۱، ص ۲۲.

بعضی‌ها، ندانسته گفته‌اند: خاتم به معنی انگشتر است و چون انگشتر زینت انگشت است لذا خاتم النبیین به معنای زینت پیغمبران است و از آیه شریفه آخرین پیامبر بودن آن حضرت مستفاد نیست. و نادرست است که آیه را چنین تفسیر کنیم با آنکه اطلاق لفظ خاتم به انگشتر، چنانکه گفته شد برای آن بود که نامه را با آن ختم و مهر می‌کردند.^(۱)

بنابراین ختم به معنای بستن است و «خاتم الانبیاء» یعنی کسی که طریق نبوت به وسیله او بسته شد. یادآور می‌شود که استعمال خاتم در معنای انگشتری به جهت آن است که معمولاً در زمان‌های گذشته - و حتی امروزه به ندرت - مهر انسان‌ها در همان انگشترشان بوده است. آنها انگشتر خود را که منقوش به نام یا نشان خاصی بوده در جوهر یا مرگبی زده و به پایان نامه می‌زدند. از این جهت به انگشتری خاتم هم می‌گفتند. پس معنای خاتم صرفاً به معنای انگشتر نیست.

اعتقاد و باور فرقه ضالّه بهائیت بر اینکه پیامبر خدا، حضرت محمد ﷺ مایه زینت پیامبران است و او مثل نگین انگشتر در میان آنها می‌درخشد، و او پایان‌بخش و آخرین ایشان نبوده، بلکه پس از او پیامبر دیگری هم آمده، باطل است.

از طرفی دیگر هم باید گفت: آیه شریفه ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلَٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(۲) فقط درصدد بیان خاتمیت پیامبر ما حضرت محمد ﷺ نیست؛ بلکه قبل از نزول آن هم مسلمانان به ایشان رسول خدا یا خاتم النبیین می‌گفتند.

(۱) قاموس قرآن، ج ۲، ص ۲۲۷.

(۲) سوره احزاب، آیه ۴۰.

به بیان دیگر این آیه برای مسلمانان آن عصر سخن تازه‌ای از این جهت ندارد؛ چرا که آنها می‌دانستند که آن حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هم رسولِ خداست و هم خاتمِ انبیاء می‌باشد و البته بدان اقرار داشتند؛ بلکه سخن و پیام جدید آیه برای ایشان اثبات پسرخواندگی زید بن حارثة است.

توضیح اینکه زید، غلامِ حضرت خدیجه عَلِیْهَا السَّلَام بود که او را به پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بخشید و حضرت آزادش کرد و به‌عنوان فرزندخوانده پذیرفت. زید همچنان در خانه پیامبر زندگی می‌کرد، لذا برخی از مسلمانان او را زید بن محمد صدا می‌زدند. قرآن این انتساب را نفی می‌کند و می‌فرماید: فرزندخوانده، فرزندِ حقیقی شمرده نمی‌شود. لذا باید زید را به نام پدرش - حارثة - صدا بزنید. توضیح بیشتر اینکه پدر زید، حارثة بن شراحیل - شُرَحْبِیل - از قبیله بنی کلب قُضَاعَة و مادرش، سُدعی بنت ثعلبة بن عامر از قبیله بنی مَعْن از طوایف طَیّ بودند.^(۱) او را زید الحُبّ می‌گفتند، چون پیامبر او را دوست می‌داشت.^(۲)

زید آزادشده رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود و به همین سبب زید و فرزندش اَسامة را از موالی پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌خوانده‌اند.^(۳) از تاریخ تولّد زید خبر دقیقی در دست نیست. او در زمان جاهلیت به همراه مادرش به دیدار قبیله بنی مَعْن رفت. در همان ایام این قبیله مورد هجوم دشمن قرار گرفت و زید اسیر شد. حدود هشت سال داشت که حکیم بن حزام او را در بازار عَکاظ از نواحی مکه برای عمّه‌اش حضرت خدیجه عَلِیْهَا السَّلَام خرید. خدیجه عَلِیْهَا السَّلَام پس از ازدواج، او را به رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هدیه کرد. حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

(۱) اَسَدُ الْغَابَةِ، ج ۲، ص ۱۲۹.

(۲) اَنْسَابُ الْاَشْرَافِ، ج ۱، ص ۴۶۹.

(۳) تَارِیْخُ الْاُمَمِ وَالْمُلُوكِ، ج ۳، ص ۱۶۹.

زید را آزاد کرد و سپس وی را در خانه خود نگه داشت.^(۱) گفته‌اند که پیامبر در آن زمان ده سال از زید بزرگ‌تر بوده است.^(۲)

سال‌ها بعد، زید در موسم حج عده‌ای از مردم قبیله خود را دید، از طریق آنان خبر سلامتی‌اش را به پدر و مادرش رساند. پدرش در فراق او اشعاری سروده است.^(۳) پدر زید از رسول خدا ﷺ درخواست کرد تا در برابر دریافت بهای زید، او را به خانواده‌اش برگرداند، اما پیامبر ﷺ زید را میان ماندن نزد خودش و بازگشت به سوی قبیله‌اش مخیر کرد، زید ماندن نزد پیامبر ﷺ را برگزید، پدر زید گفت: ای فرزند! بندگی را بر آزادگی اختیار می‌نمائی و پدر را مهجور می‌گذاری؟! زید گفت: من از آن وقتی که پیامبر ﷺ را دیده‌ام دیگر هرگز کسی را بر آن حضرت اختیار نخواهم کرد. در برخی منابع تاریخی اهل سنت آمده است که حضرت محمد ﷺ چون این سخن از زید شنید، او را به مسجد الحرام در مکه برد و فرمود: زید فرزند من است، از من ارث می‌برد و من هم از او ارث می‌برم. از آن زمان او را زید بن محمد ﷺ می‌خواندند تا آنکه آیات ۴ تا ۶ سوره احزاب نازل شد که فرزندخوانده را به اسم پدر خودش بخوانند. از آن پس زید را زید بن محمد نخواندند.^(۴)

زید بن حارثه در سال هشتم قمری از سوی پیامبر اکرم ﷺ فرماندهی سپاه سه هزار نفری اسلام را در جنگ موته برعهده داشت، پیامبر فرموده بود اگر زید کشته شد، جعفر بن ابی طالب پرچم را در

(۱) أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۶۷.

(۲) المعارف، ج ۳، ص ۴۴.

(۳) أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳۰.

(۴) أنساب الاشراف، ج ۱، ص ۴۶۹.

دست گیرد و و اگر او نیز کشته شد عبدالله بن رواحه فرمانده باشد.^(۱) گرچه زید بن حارثة مرد خوبی بود ولی خوی تندی داشت و البته یکی از سه فرمانده سپاه مسلمانان در جنگ موته است که به شهادت رسیدند. زید فرزندی به نام أسامة دارد که پیامبر ﷺ در روزهای پایانی عمرشان او را در هجده سالگی اش به فرماندهی سپاه جنگ با رومیان منصوب کردند و همه مردان را تحت فرماندهی او قرار دادند و فرمودند: لَعَنَ اللَّهُ مَنْ تَخَلَّفَ عَنِ جَيْشِ أُسَامَةَ.^(۲)

باری؛ سخن و پیام جدید آیه مورد بحث برای مسلمانان عصر نزول، اثباتِ پسرخواندگی زید بن حارثة است.

نفی تعدد ادیان

بحث ختم نبوت از اموری است که چاره‌ای از طرح و بررسی آن نیست و ضروری می‌باشد. یعنی حتماً باید ارسال رسل به پایان خود برسد و کسی آن را پایان بخشد.

توضیح اینکه آیات قرآن از روی اصرار و صراحت دین را یکی می‌داند و آن را اسلام نامیده است؛ یعنی خداوند در قرآن قائل به وجود ادیان مختلف و تعدد آنها نیست. برای نمونه خداوند می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ

(۱) أسد الغابة، ج ۲، ص ۱۳۱.

(۲) الملل و التحل، ج ۱، ص ۲۳؛ شرح نهج البلاغه، ج ۶، ص ۵۲؛ بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۴۳۱ و ۴۳۲؛ النص والاجتهاد، ص ۴۲؛ المراجعات، ص ۳۷۴.

وَمُوسَىٰ وَعِيسَىٰ أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا تَتَفَرَّقُوا فِيهِ ﴿١﴾ خداوند از دین آنچه را به نوح سفارش کرده بود، برای شما تشریح کرد و آنچه را به تو وحی کردیم؛ و آنچه ابراهیم و موسی و عیسی را به آن توصیه نمودیم این است که دین را برپا دارید و در آن فرقه فرقه و پراکنده نشوید. لذا در این آیه کلمهٔ دین به صیغهٔ مفرد آمده نه جمع، که خود شاهد بر اثبات مدعاست.

خداوند در آیهٔ دیگری می‌فرماید: ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ﴾^(۲) مسلماً دین [واقعی که همه پیامبران مُبَلِّغِ آن بودند] نزد خدا اسلام است.

این بدان معناست که خداوند در قرآن دین را از حضرت آدم عليه السلام تا خاتم الأنبياء یکی می‌داند و آن را اسلام - یعنی تسلیم محض در مقابل پروردگار - نامیده است.

به عبارت دیگر اسلام دو معنا دارد. نخست اسلام عام و دیگر اسلام خاص. همهٔ پیامبران به اسلام عام دعوت کرده‌اند. این اسلام به معنای تسلیم‌بودن در برابر ذات پروردگار و اوامر و دستورات اوست.

لذا کلمهٔ دین در قرآن به صورت جمع نیامده بلکه همیشه مفرد آمده است. نمونهٔ دیگر بر این مدعا آن است که خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ إِبْرَاهِيمَ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ حَنِيفًا مُّسْلِمًا وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾^(۳) ابراهیم نه یهودی بود و نه نصرانی، بلکه یکتاپرست و

(۱) سوره شوری، آیه ۱۳.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۱۹.

(۳) سوره آل عمران، آیه ۶۷.

حق گرای تسلیم بود، و از مشرکان نبود.

یعنی حضرت ابراهیم علیه السلام مقدم بر حضرت موسی علیه السلام و آئین یهودیت است و نیز ایشان مقدم بر حضرت عیسی علیه السلام و آئین نصرانیت اوست، بلکه حضرت ابراهیم علیه السلام کسی است که به دنبال حق و حقیقت بوده، یعنی در مقابل پروردگار تسلیم است.

بنابراین قرآن دین را از ابتدا تا انتها اسلام نامیده است و همه پیامبران هم مردم را به آن دعوت کرده‌اند. خداوند می‌فرماید: ﴿وَوَصَّي بِهَا إِبْرَاهِيمَ بَنِيهِ وَيَعْقُوبَ يَبْنِيَّ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ لَكُمْ الدِّينَ فَلَا تَمُوتُنَّ إِلَّا وَأَنْتُمْ مُسْلِمُونَ﴾^(۱) و ابراهیم و یعقوب پسرانشان را به دین اسلام سفارش کردند که ای پسران من! یقیناً خدا این دین - اسلام - را برای شما برگزیده، پس شما باید جز در حالی که مسلمان باشید نمرید.

حرف «ال» در کلمه ﴿الدِّينَ﴾ برای عهد است که در آیه قبلش به تسلیم در برابر پروردگار تعبیر شده است.

دومین نوع از اسلام، اسلام خاص است که دین حضرت محمد، پیامبر خاتم الأنبياء و المرسلين می‌باشد.

برخی قائل به تعدد ادیانند و اتحاد دین را نفی می‌کنند. ایشان گفته‌اند: ما یک دین نداریم، بلکه ادیان مختلف و متعدد داریم که با یکدیگر اختلاف ماهوی دارند. لیکن باید گفت: خداوند در قرآن دین انبیاء را دارای یک ماهیت می‌داند که اساس دستوراتش یکسان است. برای نمونه همه پیامبران در دعوت خود قائل به مبدأ - توحید خداوند - و معاد و نبوت هستند. به عبارت دیگر همه آنها در اعتقادات و اصول

(۱) سوره بقره، آیه ۱۳۲.

مشترکند؛ حتی می‌توان گفت در فروع هم اشتراکاتی دارند. برای نمونه در دستورات همه پیامبران اقامه نماز و انجام روزه وجود دارد؛ هرچند که شکل و صورت ظاهری این فروع و زمان انجامشان متفاوت است.

اثبات تعدد شرایع و مناہج

قرآن این مطلب را می‌پذیرد که همین یک دین - اسلام - می‌تواند دارای شرایع و قوانین متفاوتی برای پیروانش در طول تاریخ باشد، ولی این شرایع در اصول خود هیچ تفاوتی با یکدیگر ندارند. یعنی شرایع پیامبران در کلیت عبادت و تسلیم در برابر پروردگار مشترکند. برای نمونه خداوند می‌فرماید: ﴿لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَمِنْهَاجًا﴾^(۱) ما برای هر کدام از شما، آئین و طریقهٔ روشنی قرار دادیم.

کلمه شِرْعَةً، راه ورودی به رودخانه برای برداشتن آب است. یعنی هر امتی برای خود یک قوانین و آئینی دارند که براساس آن عمل می‌کنند. کلمه مِنْهَاج، همان طریق مخصوص است. لذا طریق خاص یک گروه برای رسیدن به رودخانه نشانگر تعدد رودخانه‌ها نیست، بلکه به معنای تعدد راه ورودی به رودخانه است که یکی از آنها مخصوص به آن گروه است.

بنابراین قرآن وجود اختلاف در قوانین پیامبران را می‌پذیرد. برای نمونه در آئین حضرت ابراهیم علیه السلام امکان تزویج دو خواهر به صورت همزمان برای یک مرد وجود داشته است. چنانکه برخی از همسران حضرت یعقوب با هم خواهر بودند ولی این شیوه در شریعت پیامبر خاتم الانبياء و المرسلين ممنوع شد؛ چون خداوند فرمود: ﴿وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ

(۱) سوره مائده، آیه ۴۸.

إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ ﴿١﴾ و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده است.

دین واحد مثل یک نظام آموزشی است. مثلاً در کشور ما یک سیر آموزشی وجود دارد که هر کس بخواهد به درجات عالی برسد باید آن را طی کند؛ که البته آن هم در یک مرحله‌ای پایان می‌پذیرد. ولی به کسی که در مراتب پایین آموزشی است دروس و کتب مراتب بالاتر را عرضه نمی‌کنند و آنها را از او نمی‌خواهند، حتی استاد دانشگاه نمی‌تواند - و این انتظار از او نیست - که برای کودکان ابتدایی تدریس کند یا بالعکس. بلکه هر کدام از تحصیل‌کنندگان و معلمان در جای خود قابلیت استفاده و افاده دارند. داستان بشریت نیز چنین است؛ یعنی آنها از آغاز خلقت در مکتب پیامبران حاضر شده‌اند و دقیقاً مثل حضور در سیر آموزشی پیش‌گفته است. این سیر از حضرت آدم شروع شده، به حضرت نوح و دیگر انبیاء علیهم‌السلام ادامه پیدا کرده است و هرچه پیشتر آمده قوانینش توسعه پیدا کرده، تکامل یافته است.

ناگفته نماند که مراحل تکامل و قوانین دین با فطرت انسان سازگار بوده، قرآن بدان تصریح کرده است. خداوند می‌فرماید: ﴿فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا﴾ ^(۲) پس [با توجه به بی‌پایه بودن شرک] حق‌گرایانه و بدون انحراف با همه وجودت به سوی این دین [توحیدی] روی آور، [و پابرجا و ثابت بر] سیرشت خدا که مردم را بر آن سیرشته است باش.

(۱) سوره نساء، آیه ۲۳.

(۲) سوره روم، آیه ۳۰.

قوانین و احکام دین با مقتضای فطرت انسان‌ها سازگار است و برای ایشان مشترکند، ولی این اشتراک مانع از آن نیست که هر آئین در زمان خود دارای قانون و شریعت مخصوص برای پیروانش باشد. برای نمونه آیاتی در قرآن مثل آیات سوره توحید و آیات نخستین سوره حدید و آیات پایانی سوره حشر وجود دارد که بر اساس روایات، خداوند عمق آنها را برای آیندگان - نه مسلمانان نخستین - نازل کرده است؛ یعنی ایشانند که معنای اصلی آن آیات را متوجه می‌شوند. در روایتی از امام سجاد علیه السلام از معنای توحید سؤال شد. حضرت در پاسخ فرمود: خداوند عز و جل دانست که در آخر الزمان مردمانی محقق و موشکاف می‌آیند، از این رو سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^(۱) و آیات سوره حدید را که آخرش ﴿وَهُوَ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ﴾^(۲) است نازل فرمود، پس هر که برای خداشناسی غیر از این جوید هلاک می‌شود.^(۳)

لذا این آیات ظریفی دارند که با سیر تکاملی فهم بشریت قابل فهم است. فهم کاروان بشریت در زمان حضرت آدم علیه السلام با فهم ایشان در زمان پیامبر خاتم الأنبياء وآل برهتة قطعاً متفاوت است؛ همان‌گونه که علم هر روز پیشرفت می‌کند.

در زمان‌های گذشته وسایل و آموزه‌هایی وجود داشته که چه بسا امروزه مورد تمسخر قرار می‌گیرند. دانش بشر نیز در هر عصر متفاوت است و هرچه می‌گذرد تکامل می‌یابد. لذا بشر در این سیر به فهمی رسیده که قدرت دریافت آخرین استاد الهی خود را پیدا کرده است و

(۱) سوره اخلاص، آیه ۱.

(۲) سوره حدید، آیه ۶.

(۳) *الکافی*، ج ۱، ص ۹۱، ح ۳ (صحیح عاصم بن حمید).

البته چاره‌ای هم از این تکامل نیست. یعنی بشریت با رسیدن به این سیر تکاملی توانست در محضر آخرین پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم حضور یابد. می‌توان گفت: یکی از علل پی‌درپی آمدن پیامبران عبارت از تکامل فهم بشر در طول زمان و دوران‌ها و روزگاران است و علت دیگر، دستبرد و تحریف در قوانین شرایع و کتب آسمانی توسط سودجویان و هواپرستان است؛ چرا که یکی از علل ارسال پیامبران زدودن این تحریفات است. لیکن از آنجا که خداوند بر حفظ و نگهداری شریعت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن - این آخرین کتاب آسمانی - وعده داده و از طرفی دیگر هم پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم به دستور پروردگار جانشینان خود را به مردم معرفی کردند، لذا نیازی به ظهور پیامبر دیگری نیست؛ بلکه این باب - نبوت - برای همیشه بسته شد.

فصل اوّل:

اولہ خانمیت حضرت محمد ﷺ

ادله عقلی بر اثبات خاتمیت حضرت محمد ﷺ قائم نمی‌شود و اساساً به دلیل تکامل فهم بشر، اقتضای ارسال پیامبر دیگری وجود ندارد. ادله نقلی بر اثبات خاتمیت آن حضرت دلالت می‌کند و البته دلیل دیگر بر این موضوع عبارت از اجماع مسلمانان است. برخی از ادله نقلی مذکور به شرح زیر می‌باشد.

(۱) قرآن

آیاتی در قرآن وجود دارد که بر خاتمیت حضرت محمد ﷺ دلالت می‌کند. در زیر نمونه‌هایی از آنها آمده است.

الف) آیه یکم

خداوند می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن رَّسُولَ اللَّهِ وَخَاتَمَ النَّبِيِّينَ ۗ وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا﴾^(۱) محمد ﷺ، پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست، ولی فرستاده خدا و ختم‌کننده و آخرین پیامبران است؛ و خدا به هر چیزی داناست.

چنان‌که واضح است آیه مذکور عنوان ﴿خَاتَمَ النَّبِيِّينَ﴾ را به

(۱) سوره احزاب، آیه ۴۰.

حضرت محمد ﷺ، داده است که توضیح و شرح آیه در مقدمه همین کتاب گذشت.

(ب) آیه دوم

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ * لَا يَأْتِيهِ الْبَطْلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ﴾^(۱) کسانی که به این قرآن هنگامی که به سویشان آمد کافر شدند [به عذابی سخت دچار می‌شوند] بی‌تردید قرآن کتابی است شکست‌ناپذیر، که هیچ باطلی از پیش رو و پشت سرش به سوی آن نمی‌آید، نازل شده از سوی خداوند حکیم و ستوده است.

در تفسیر این آیه گفته‌اند: آمدن باطل به سوی قرآن، به این معنا است که باطل در آن راه پیدا کند، یا بعضی از اجزای آن از بین برود و باطل شود، و یا همه‌اش؛ به طوری که بعضی از حقایق و معارف حقه آن غیر حقه شود، و یا بعضی از احکام و شرایع آن، و توابع آن احکام از معارف اخلاقی، و یا همه این موارد ذکر شده لغو گردد؛ به طوری که دیگر قابل عمل نشود، (و چنین چیزی محال است بشود. و آیات و سوره‌های قرآن و معارف اعتقادی و اخلاقی و عملی تا قیامت به اعتبار خود باقی می‌ماند). بنا بر این مراد از جمله ﴿مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ﴾ زمان نزول قرآن و عصرهای بعد از آن تا روز قیامت است. در بیانات قرآن تناقضی، و در خبرهایی که داده دروغی، و در معارفش و حکمتها و شرایع و احکامش هیچ بطلانی نیست. نه مورد معارضه

(۱) سوره فصلت، آیات ۴۱ و ۴۲.

چیزی واقع می‌شود، و نه دستخوش دگرگونی می‌گردد و ممکن نیست چیزی که از قرآن نیست در قرآن راه یابد؛ مثلاً آیاتش را تحریف کنند و جای آنها را تغییر دهند و یا کم و زیاد کنند.^(۱)

آیه فوق در مقام بیان این مطلب است که هیچ چیز موجب بطلان و نسخ قرآن نخواهد بود و به معنای مصونیت قرآن از تحریف هم هست. این بیان نشانگر خاتمیت آورنده و صاحب قرآن یعنی حضرت محمد ﷺ است.

یادآور می‌شود که برخی قوانین و حقایق صرفاً برای زمان معینی کاربرد دارند ولی با تغییر و گذشت زمان ممکن است کاربرد خود را از دست بدهند.

احتیاج بشر به قوانین در طول زمان متفاوت است و نیازهای او در طول سیر تکاملی‌اش تغییر یافته و پیشرفت کرده است. لذا برخی قوانین شرایع گذشته برای بشر آینده و امروزی چندان کاربردی ندارد چرا که موضوعات این احتیاجات تغییر یافته است. از آنجا که قرآن برای بشر تکامل یافته فرستاده شده، دیگر نیازی به کتاب جدید نیست؛ چرا که در آن مطالب و کلیتاتی آمده است که پاسخگوی نیاز بشر در همه زمان‌ها می‌باشد؛ چنانچه خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا تَسْقُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا وَلَا حَبَّةٍ فِي ظُلْمَتِ الْأَرْضِ وَلَا رَطْبٍ وَلَا يَابِسٍ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾^(۲) و هیچ برگی نمی‌افتد مگر آنکه خداوند آن را می‌داند، و هیچ دانه‌ای در تاریکی‌های زمین، و هیچ تر و خشکی نیست مگر آنکه در

(۱) المیزان، ج ۱۷، ص ۳۹۸.

(۲) سوره انعام، آیه ۵۹.

کتابی روشن [ثبت] است.

لذا بشریت به مرتبه‌ای از تکامل رسیده که آخرین شریعت را در کلاس آخر از آخرین پیامبر دریافت کرده است. این شریعت دارای همه حقایق دینی بوده، احتیاجات معرفتی و هدایتی و شرعی بشر تا قیامت را تأمین می‌کند.

(ج) آیه سوم

خداوند می‌فرماید: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(۱) همانا ما

قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم. در تفسیر این آیه گفته‌اند: این ذکر (قرآن) را تو از ناحیه خودت نیاورده‌ای تا مردم علیه تو قیام نموده و بخواهند آن را به زور خود باطل سازند، در نتیجه تو در نگهداریش به زحمت بیفتی و سرانجام هم نتوانی، و همچنین قرآن از ناحیه ملائکه نازل نشده تا در نگهداریش محتاج آنان باشی تا بیایند و آن را تصدیق کنند، بلکه ما قرآن را به صورت تدریجی نازل کرده‌ایم و خود نگهدار آن هستیم و به عنایت کامل خود آن را با صفتِ ذکریتش حفظ می‌کنیم. پس قرآن کریم ذکرِ زنده و جاودان و محفوظ از زوال و فراموشی است. قرآن مصون از زیاده و نقیصه است؛ چرا که این دو قرآن را باطل کرده، آنرا بی‌اثر می‌کند. آیات این کتاب نیز از جابجایی مصون است؛ چرا که جابجایی آیات موجب آنست که قرآن صفتِ ذکر بودنِ خود را از دست بدهد و مبین حقایق معارفش نباشد.

پس آیه شریفه، بر مصونیت قرآن از تحریف نیز دلالت می‌کند؛ چه

(۱) سوره حجر، آیه ۹.

تحریف - به معنای دستبرد در آن - به زیاد کردن، و چه به کم کردن و چه به جابجا نمودن باشد، چون ذکر خداست و همان طور که خدای تعالی الی الأبد هست، ذکرش (این قرآن) نیز هست.^(۱)

توضیح اینکه کتب آسمانی گذشته مورد دستبرد و تحریف قرار گرفتند، لذا نیاز به پیامبر جدید برای زدودن این تحریف می باشد. ولی خداوند وعده نموده و تعهد کرده و ضمانت داده است که این کتاب آسمانی - قرآن - را با تمام قدرت از هرگونه تحریف و تغییر حفظ کند.

(د) آیه چهارم

خداوند می فرماید: ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِئْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾^(۲) کسانی که دانش و ایمان به آنان داده شده می گویند: بی تردید شما [بر طبق قضا و قدر ثبت شده] در کتاب خدا تا روز قیامت درنگ کرده اید.

این آیه دلالت دارد که قرآن تا روز قیامت قابل نسخ نیست؛ بلکه خودش ناسخ کتاب های آسمانی قبلی می باشد.

یادآور می شود که مصداق اتم و اکمل ﴿أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾ ائمه معصومین علیهم السلام هستند.

برای نمونه در مرفوعه عبدالعزیز بن مسلم از امام رضا علیه السلام آمده: این امامت همیشه در ذریه او (حضرت ابراهیم علیه السلام) بود و آن را قرن به قرن از هم به ارث می بردند تا نوبت به حضرت محمد صلی الله علیه و آله رسید و خدا فرمود: ﴿إِنَّ أَوْلَى النَّاسِ بِإِبْرَاهِيمَ لَلَّذِينَ اتَّبَعُوهُ وَهَذَا النَّبِيُّ وَالَّذِينَ آمَنُوا﴾

(۱) المیزان، ج ۱۲، ص ۱۰۲.

(۲) سوره روم، آیه ۵۶.

وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿۱﴾ به راستی که سزاوارترین مردم به ابراهیم پیروان اویند و همین پیغمبر و کسانی که ایمان آوردند؛ و خدا ولی و سرپرست مؤمنان است.

این مقام امامت به آن حضرت ﷺ اختصاص داشت و به دستور خدا آن را به علی (علیه السلام) واگذار کرد، آنچنان که خدای تعالی آن را واجب کرده بود. سپس این مقام به ذریه برگزیده او که خدا به آنها علم و ایمان داده منتقل گردید؛ چراکه خداوند فرموده ﴿وَقَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ لَقَدْ لَبِثْتُمْ فِي كِتَابِ اللَّهِ إِلَى يَوْمِ الْبَعْثِ﴾ کسانی که به آنها دانش و ایمان داده شده (پیامبران و اولیاء و فرشتگان) گویند: شما بی شک طبق کتاب خدا (لوح محفوظ و قرآن مجید، در آن عالم) تا روز بعث درنگ کرده‌اید، و این است روز بعث و قیامت، و لکن شما نمی‌دانستید (که عالم برزخ را می‌گذرانید و باور نداشتید که قیامت حق است).

آنها - ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾ - فرزندان علی (علیه السلام) - ائمه اطهار (علیهم السلام) - هستند تا قیامت، زیرا پس از محمد ﷺ پیغمبری نیست. (۲)
 ناگفته نماند که مراد از ﴿الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ وَالْإِيمَانَ﴾ در آیه فوق می‌تواند شامل عموم مؤمنان هم باشد.

(ه) آیه پنجم

خداوند می‌فرماید: ﴿وَتَمَّتْ كَلِمَتُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا ۚ لَا مُبَدِّلَ

(۱) سوره آل عمران، آیه ۶۸.

(۲) الکافی، ج ۱، ص ۱۹۹، ح ۱ (مرفوعه عبدالعزیز بن مسلم).

لِكَلِمَتِهِ ۚ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿۱﴾ و سخن پروردگارت از روی راستی و عدل کامل شد، سخنان او را - قرآن را - تغییر دهنده‌ای نیست؛ و او شنوا و داناست.

در تفسیر این آیه گفته‌اند: مراد از ﴿كَلِمَتُ رَبِّكَ﴾ کلمه دعوت اسلامی و لوازم آن است، از قبیل نبوت محمد ﷺ و نزول قرآن که به همه کتاب‌های آسمانی محیط و مسلط است و به عموم معارف الهی و کلیات شرایع دینی مشتمل می‌باشد. مراد از «تمامیت کلمه» - که البته خدا بهتر می‌داند - این است که این کلمه، یعنی ظهور دعوت اسلامی با نبوت محمد ﷺ و نزول قرآن که ما فوق همه کتاب‌های آسمانی است پس از آنکه روزگاری دراز، در مسیر تدریجی نبوتی پس از نبوت دیگر و شریعتی پس از شریعت دیگر سیر می‌کرد، به مرتبه ثبوت رسیده و در جایگاه تحقق قرار گرفت، زیرا به دلالت آیات کریمه، شریعت اسلامی مشتمل بر کلیات شرایع گذشته بوده و زیادت بر آنان نیز دارد، چنان‌که خداوند متعال می‌فرماید: ﴿شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى﴾ (۲).

از بیان فوق روشن شد که مراد از تمامیت کلمه، رسیدن شرایع آسمانی از مراحل نقص و ناتمامی به مرحله کمال است و مصداقش همین دین محمدی ﷺ می‌باشد. (۳)

باید گفت: همه هستی و مخلوقات کلمه خداوند می‌باشند که قرآن

(۱) سوره انعام، آیه ۱۱۵.

(۲) سوره شوری، آیه ۱۳.

(۳) المیزان، ج ۷، ص ۳۲۹ و ۳۳۰.

هم از آن جمله است. لذا خداوند می‌فرماید: همه آنچه در دین لازم بوده و بشر بدان احتیاج داشته را در قرآن آوردیم و دیگر تغییر و تحریفی در این کتاب راه ندارد و خداوند شنوا و دانا آن را حفظ می‌کند. در اینجا معنای دیگر هم می‌تواند آن باشد که خداوند ائمه اطهار (علیهم‌السلام) را به وسیله تعیین جانشین برای ایشان حفظ می‌کند و آخرین آنها حضرت ولی عصر مهدی موعود (عجل‌الله‌تعالی‌فرجه) است.

(و آیه ششم

خداوند می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۱) اوست که پیامبرش را با هدایت و دین حق فرستاد، تا آن را بر همه ادیان پیروز گرداند، هر چند مشرکان رضایت نداشته باشند.

کلمه هدی به معنای هدایت الهی است که رسول خود را با آن مقارن و همراه داشت. منظور از دین حق، دین اسلام و عقاید و احکام آنست که با واقع و حق انطباق دارد.

معنای آیه این است که خدا آن کسی است که رسول خود محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را با هدایت و یا با آیات و معجزات و با دینی فرستاد که با فطرت و حقیقت آفرینش منطبق است، خداوند اسلام کامل فرستاد تا آن را بر سایر شرایع غلبه دهد؛ هرچند مشرکان نخواهند و ناراحت شوند. از آنجایی که خداوند متعال خواسته است این دین بر دیگر شرایع غالب آید، لذا مسلمانان باید بدانند که هر فتنه‌ای بر پا شود - به مشیت خدا- به نفع ایشان و به ضرر دشمنانشان تمام خواهد شد و با

(۱) سوره توبه، آیه ۳۳ و صف، آیه ۹.

این حال دیگر سزاوار نیست که سستی و نگرانی به خود راه داده، در امر قتال کوتاه بیایند، زیرا باید بدانند که اگر ایمان داشته باشند خدا خواسته که دست برتر قرار گیرند و پیروز شوند.^(۱)

حق هیچ‌گاه از حقیقت خود زایل نمی‌شود و این دین کامل به جایگاهی می‌رسد که بر همه ادیان غلبه می‌کند و چیزی بر آن غالب و پیروز نمی‌شود.

ظهور و غلبه دین اسلام بر همه ادیان بر دو وجه است. وجه نخست آن به وسیله اثبات حقایق آن؛ و وجه دومش هنگام ظهور تام آن با ظهور آخرین خلیفه الهی مهدی موعود ﷺ است. لذا در روایات تفسیری هم نقل شده که این آیه در مورد آن حضرت می‌باشد. برای نمونه محمد بن فضیل گوید: از امام کاظم (علیه السلام) از معنای آیه ﴿يُرِيدُونَ لِيُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ﴾^(۲) پرسیدم. حضرت در جواب فرمود: یعنی می‌خواهند ولایت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) را با پف دهان خود خاموش کنند.

گفتم: ادامه آیه که فرمود: ﴿وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^(۳) یعنی چه؟ حضرت فرمود: یعنی خداوند امامت را به اتمام رساند، چون فرموده ﴿فَقَامُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَالنُّورِ الَّذِي أَنْزَلْنَا﴾^(۴) نور، همان امام است.

(۱) المیزان، ج ۹، ص ۲۴۸.

(۲) سوره صف، آیه ۸.

(۳) سوره صف، آیه ۸.

(۴) سوره تغابن، آیه ۸.

گفتم: معنای قول خداوند ﷻ که فرمود: ﴿هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ﴾^(۱) چیست؟ فرمود: یعنی او است که به رسول خود برای اعلان و معرفی ولایت و امامت وصیّش فرمان داده، و ولایت همان کیشِ حق است.

گفتم: ادامه قول خداوند ﷻ که فرمود: ﴿لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾^(۲) به چه معناست؟ فرمود: در وقت ظهور امام قائم ﷻ او را بر همه دین‌ها پیروز کند. چون: خدا می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ مَتِّمٌ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ﴾^(۳) - که ولایت امام قائم ﷻ باشد. - هر چند کافران را از ولایت علی (علیه السلام) بد آید. حدیث ادامه دارد و طولانی است.^(۳)

(۲) احادیث و روایات

روایات وارده از پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم السلام) نیز بر خاتمیت حضرت محمد ﷺ دلالت دارند که برخی از آنها به شرح زیر می‌باشد.

الف) حدیث منزلت

اجمال جریان و داستان نقلی این حدیث آن است که شهر مکه در ماه رمضان سال هشتم هجری فتح شد. بعداً جنگ موته اتفاق افتاد و گفته‌اند: علتش آن بود که رسول خدا ﷺ نامه‌ای را به وسیله حارث بن عمیر آزدی لَهَبی برای پادشاه بصری فرستاد. او در میانه راه وقتی به

(۱) سوره توبه، آیه ۳۳ و صف، آیه ۹.

(۲) سوره صف، آیه ۸.

(۳) الکافی، ج ۱، ص ۴۳۲، ح ۹۱.

منطقه موته رسید، شُرْحَبیل بن عمرو غسانی که حاکم آنجا بود، جلوی حارث را گرفت. از او پرسید: گویی که از فرستادگان محمد هستی؟ حارث گفت: بله، من فرستاده رسول خدا ﷺ هستم. شُرْحَبیل دستور داد که او را بکشند. و این در حالی بود که هیچ پیکی غیر از او به قتل نرسیده بود. به گفته واقدی هنگامی که این خبر به اطلاع رسول خدا ﷺ رسید، بسیار ناراحت شد و به مردم دستور داد که جمع شوند و آنها در مکانی به نام جُرْف - دو منزلی مدینه - اردو زدند، بدون این که پیامبر اکرم ﷺ علت این موضوع را برای آنان بازگو کند.^(۱) باری؛ سپاه با تعیین فرماندهان و توصیه‌های پیامبر ﷺ به راه افتاد. جنگ موته در جمادی الاولی سال هشتم هجری اتفاق افتاد و رومیان سه نفر از فرماندهان سپاه مسلمانان را به شهادت رساندند ولی فرمانده بعدی (خالد بن ولید) سپاه را به مدینه بازگرداند. بعداً پیامبر ﷺ از همه مردم مگر کسانی که عاجزند و توانایی ندارند خواستند که در تبوک برای نبرد با رومیان آماده شده، از مدینه خارج شوند و خودشان هم به دنبال سپاه رفتند و فقط حضرت علی (علیه السلام) را در مدینه به‌عنوان جانشین قرار دادند.

ابن هشام در کتاب سیره خود این داستان را نقل کرده است. او گفته: وَخَلَفَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ ﷺ، عَلَى أَهْلِهِ، وَأَمَرَهُ بِالْإِقَامَةِ فِيهِمْ، فَأَرْجَفَ بِهِ الْمُنَافِقُونَ، وَقَالُوا: مَا خَلَفَهُ إِلَّا اسْتِقْطَالًا لَهُ، وَخُفْفًا مِنْهُ. فَلَمَّا قَالَ ذَلِكَ الْمُنَافِقُونَ، أَخَذَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ ﷺ سِلَاحَهُ، ثُمَّ خَرَجَ حَتَّى أَتَى رَسُولَ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ نَازِلٌ بِالْجُرْفِ، فَقَالَ: يَا نَبِيَّ اللَّهِ، زَعَمَ

(۱) المغازي، ج ۲، ص ۷۵۶.

الْمُنَافِقُونَ أَنْكَ إِنَّمَا خَلَفْتَنِي أَنْكَ اسْتَقَلْتَنِي وَخَفَفْتَ مِنِّي، فَقَالَ: كَذَبُوا، وَلَكِنِّي خَلَفْتُكَ لِمَا تَرَكْتُ وَرَائِي، فَارْجِعْ فَاخْلُفْنِي فِي أَهْلِي وَأَهْلِكَ، أَفَلَا تَرْضَى يَا عَلِيُّ أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي؟ فَارْجِعْ عَلِيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ، وَمَضَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَلَى سَفَرِهِ. (۱)

وقتی رسول خدا ﷺ عازم غزوه تبوک شد، علی بن ابی طالب رضی الله عنه را به جانشینی خود بر خانواده اش گمارد و از وی خواست در کنار خانواده آن حضرت مانده، در میان ایشان اقامت کند. آنگاه منافقان ولوله راه انداخته، گفتند: پیامبر جز به خاطر ملالت از او و راحت شدن از گران جانی اش او را بر جای نگذاشت. چون آن‌ها چنین گفتند، علی رضی الله عنه سلاح خویش را برگرفت و در پی پیامبر رضی الله عنه رفت تا اینکه در «جُزْف» - دو منزلی مدینه - به وی رسید، و عرض کرد: یا رسول الله، منافقان گمان دارند که شما به خاطر اینکه از من ملول شده‌ای و خواسته‌ای از دست من آسوده گردی، مرا با خود نبرده‌ای؟! پیامبر رضی الله عنه فرمود: دروغ می‌گویند، من تو را بدان سبب برجای گذاشته‌ام که خانواده‌ام از شر آنان در امان باشند، پس برگرد و جانشین من بر خانواده‌ام و خانواده‌ات باش! ای علی، خرسند نیستی که منزلت تو نسبت به من، منزلت هارون نسبت به موسی باشد مگر اینکه پس از من پیامبری نیست؟ پس علی رضی الله عنه به مدینه بازگشت و رسول خدا رضی الله عنه به سفر خود ادامه داد.

شاهد ما در اینجا عبارت «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» می‌باشد که دلالت بر خاتمیت پیامبر رضی الله عنه دارد و خاصه و عامه این حدیث را در منابع خود از

(۱) سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۴۶۳.

تاریخ و سیره گرفته تا کتب حدیثی نقل کرده‌اند.

برای نمونه بخاری در صحیح خود گفته: حَدَّثَنِي مُحَمَّدُ بْنُ بَشَّارٍ، حَدَّثَنَا غُنْدَرٌ، حَدَّثَنَا شُعْبَةُ، عَنْ سَعْدِ، قَالَ: سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ سَعْدٍ، عَنْ أَبِيهِ، قَالَ: قَالَ النَّبِيُّ ﷺ لِعَلِيٍّ: أَمَا تَرْضَى أَنْ تَكُونَ مِنِّي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى؟! (۱)

ابراهیم بن سعد بن ابی وقاص گوید: پیامبر خدا ﷺ به علی (علیه السلام) فرمود: ای علی، خرسند نمی‌شوی که منزلت تو نسبت به من، منزلت هارون به موسی باشد؟!

علامه بحرانی قدس در کتاب خود *غایة المرام* یکصد حدیث از طریق عامه (۲) و هفتاد حدیث از طریق خاصه در مورد حدیث منزلت نقل کرده است. (۳)

یادآور می‌شود که حرف «لَا» در عبارت «إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي» برای نفی جنس است. یعنی جنس پیامبری پس از حضرت محمد ﷺ وجود ندارد. لذا حدیث منزلت هم بر خاتمیت آن حضرت دلالت می‌کند.

ب) حدیث ثَقَلَيْنِ

حدیث ثَقَلَيْنِ در شمار روایات متواتر بین خاصه و عامه است. برای نمونه از طریق شیعه در کتاب *کفایة الأثر* آمده: حَدَّثَنِي عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ مُحَمَّدٍ، قَالَ: حَدَّثَنَا عْتَبَةُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَمَّصِيُّ بِمَكَّةَ قِرَاءَةً عَلَيْهِ، سَنَةَ ثَمَانِينَ وَثَلَاثِينَ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُوسَى الْقَطُّطَانِيُّ قَالَ: حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ يُونُسَ قَالَ: حَدَّثَنَا

(۱) صحیح بخاری، ج ۵، ص ۱۵، ح ۳۷۰۶.

(۲) *غایة المرام و حجة الخصام*، ج ۲، ص ۲۳ به بعد.

(۳) *غایة المرام و حجة الخصام*، ج ۲، ص ۷۲ به بعد.

حُسَيْنُ بْنُ زَيْدِ بْنِ عَلِيٍّ. قَالَ: حَدَّثَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنُ حُسَيْنِ بْنِ حَسَنِ عَنْ أَبِيهِ عَنِ الْحَسَنِ (عليه السلام) قَالَ: خَطَبَ رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) يَوْمًا فَقَالَ بَعْدَ مَا حَمِدَ اللَّهَ وَأَثْنَى عَلَيْهِ: مَعَاشِرَ النَّاسِ! كَأَنِّي أُدْعَى فَأَجِيبُ وَإِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ: كِتَابَ اللَّهِ وَعِزَّتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا إِنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا الْحَدِيثَ. (۱)

امام حسن مجتبی (علیه السلام) روایت فرموده که روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله) خطبه‌ای خواندند. پس از حمد و ثنای الهی، فرمودند: ای مردم! گویا [به رفتن از این دنیا] دعوت شده‌ام، پس آن را اجابت کرده‌ام و همانا من در میان شما، دو ثقل - چیز گران‌بها و پُرازش - باقی می‌گذارم: [یکی] کتاب خدا و [دیگر] خاندانم، اهل بیتم. تا زمانی که به این دو تمسک جوید، هرگز گمراه نشوید. حدیث ادامه دارد.

یادآور می‌شود که این حدیث در برخی نقل‌های مجعول به صورت «کتاب الله وُسْتِي» آمده است؛ به گونه‌ای که حتی عامه بر مجعول بودنش اقرار و اذعان دارند. توضیح اینکه تعبیر «کتاب الله وُسْتِي» در شماری از منابع حدیثی مثل کتاب الموطأ بدون سند آمده (۲) در حالی که قرائت مشهور آن یعنی «کتاب الله وِعْرَتِي» در صحاح، سنن، مسانید، معاجم و دیگر منابع حدیثی با سندهای صحیح آمده است. تعبیر «کتاب الله وُسْتِي» در هیچ منبعی با سند صحیح یا حسن نیامده، بلکه با سند ضعیف و باطل آمده است. (۳)

ناگفته نماند که صاحب عیقات الانوار یک مجلد کامل از کتاب خود

(۱) کفایة الأثر، ص ۱۶۸.

(۲) الموطأ، ج ۲، ص ۸۹۹.

(۳) حدیث ثقلین با دو قرائت، ص ۳۵.

را به این حدیث و تواتر آن اختصاص داده است. علامه بحرانی قدس سره نیز این حدیث را به سی و نه طریق از عامه^(۱) و هشتاد و دو طریق از خاصه^(۲) نقل می‌کند.

باری؛ حدیث ثقلین در مقام بیان این مطلب است که قرآن و عترت تا قیامت از یکدیگر جدا نمی‌شوند و معنایش آن است که قرآن و عترت و شریعت پیامبر تا قیامت باقی است. لذا اگر قرار بود دین جدیدی بیاید، تمسک به قرآن و عترت و کفایت آن برای بشریت تا قیامت، نادرست بود. پس این روایت به معنای پابرجا بودن اسلام تا قیامت و اثبات خاتمیت رسول خدا ﷺ است.

ج) اخبار ظهور و رجعت

دلیل دیگر بر خاتمیت حضرت محمد ﷺ، آیات قرآن و اخباری متواتر - حداقل دارای تواتر اجمالی - است که در مورد ظهور مهدی موعود عجل الله فرجه و اتصال آن به رجعت و ادامه آن تا برپایی قیامت نقل شده که نشانگر ختم نبوت است.

خداوند می‌فرماید: ﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضِعُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾^(۳) و ما می‌خواستیم به آنان که در آن سرزمین به ناتوانی و زبونی گرفته شده بودند، نعمت‌های بالارزش دهیم، و آنان را پیشوایان مردم و وارثان گردانیم. مفضل بن عمر گفت: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: پیامبر

(۱) غایة المرام و حجة الخصام، ج ۲، ص ۳۰۴.

(۲) همان، ج ۲، ص ۳۲۱.

(۳) سوره قصص، آیه ۵.

خدا ﷻ به علی و حَسَن و حُسَین (علیهم السلام) نگاه کرد و گریست و فرمود: شما مستضعفانِ پس از من هستید. مُفضَّل می گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: ای پسر پیامبر! معنای این سخنِ حضرت (علیه السلام) چیست؟ گفت: معنایش این است که شما امامانِ پس از من هستید، چون خداوند می فرماید:

﴿وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتَضَعُّوا فِي الْأَرْضِ وَجَعَلْنَاهُمْ آيَمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ﴾ این آیه تا روز قیامت دربارهٔ ما جریان دارد و ثابت است.^(۱)

خداوند دربارهٔ رجعت می فرماید: ﴿وَيَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ فَوْجًا مِمَّنْ يُكَذِّبُ بِآيَاتِنَا فَهُمْ يُوزَعُونَ﴾^(۲) (به خاطر آور) روزی را که ما از هر امتی، گروهی را از کسانی که آیات ما را تکذیب می کردند محشور می کنیم؛ و آنها را نگه می داریم تا به یکدیگر ملحق شوند!

احادیث زیادی این آیه را به رجعت تفسیر می کنند، علاوه که دلالت خودش هم واضح و صریح است، زیرا قطعاً مربوط به قیامت نیست؛ بعد از قیامت هم به اتفاق رجعتی در کار نیست، پس باید رجعت قبل از قیامت باشد؛ بلکه آیهٔ مربوط به قیامت این است:

﴿وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا﴾^(۳) یعنی همه را محشور کردیم و هیچ کدامشان را وانگذاریم.

لذا براساس آیهٔ مورد بحث، وقتی که بازگشت دسته‌ای از هر گروهی از مکذبینِ آیاتِ خدا ثابت شد، سایر اقسامِ رجعت (یعنی زنده شدن دسته‌های دیگر مانند جمعی از مؤمنان) هم ثابت می شود؛ در

(۱) معانی الأخبار، ص ۷۹.

(۲) سوره نمل، آیه ۸۳.

(۳) سوره کهف، آیه ۴۷.

غیر اینصورت باید بین اقرار به رجعت و انکار آن قول سومی احداث کرد؛ لیکن کسی آن را نگفته، بدان قائل نیست.

ناگفته نماند که شیخ حرّ عاملی در کتاب *الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة*، شصت و چهار آیه در موضوع رجعت نقل کرده و روایات پیرامون آن را متذکر شده است که برای اطلاع و استفاده بیشتر در این زمینه، می توان به آنها مراجعه کرد.^(۱)

(د) اخبار ثابت بودن احکام اسلام

اخبار و روایات دالّ بر حلیّت و حرمت ابدی احکامی که حضرت محمد ﷺ آورده نیز بر خاتمیت آن حضرت دلالت می کند.

برای نمونه در صحیحۀ زراره آمده: *عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى ابْنِ عُبيدٍ عَنْ يُونُسَ عَنْ حَرِيْزٍ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) عَنِ الْحَلَالِ وَالْحَرَامِ، فَقَالَ: حَلَالٌ مُحَمَّدٌ (عليه السلام) حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَحَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا يَكُونُ غَيْرُهُ وَلَا يَجِيءُ غَيْرُهُ. الْحَدِيثُ (۲).*

زراره می گوید: از امام صادق (عليه السلام) راجع به حلال و حرام پرسیدم. فرمود: حلال محمد ﷺ پیوسته تا روز قیامت حلال، و حرام او پیوسته تا روز قیامت حرام است، جز او پیامبر دیگری نباشد و جز او نیاید.

(ه) ادعیه و زیارات

در ادعیه و زیارات نقل شده از ائمه اطهار (عليهم السلام) آمده که حضرت محمد ﷺ خاتم پیامبران و خاتم مرسلین است. نمونه هایی از این

(۱) *الإيقاظ من الهجعة*، ص ۹۷-۷۳.

(۲) *الكافي*، ج ۱، ص ۱۱۲، ح ۱۹.

موارد در ادامه می آید.

در دعای عرفه امام حسین (علیه السلام) آمده: وَصَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرَتِهِ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ الْمُخْلِصِينَ وَسَلَّم. (۱)

و درود و سلام خدا بر بهترین برگزیده از خلقش، محمد؛ خاتم پیامبران، و اهل بیت پاک و پاکیزه و ناب گشته او باد.

در دعای هفدهم صحیفه مبارکه سجادیّه (علیه السلام) آمده: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَسَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَعَلَى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَأَعِدْنَا وَأَهْلَائِنَا وَإِخْوَانَنَا وَجَمِيعَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ مِمَّا اسْتَعَدْنَا مِنْهُ وَأَجْرْنَا مِمَّا اسْتَجَرْنَا بِكَ مِنْ خَوْفِهِ. (۲)

خدایا! بر محمد، خاتم پیامبران و سید رسولان، و بر اهل پاک و پاکیزه او درود فرست، و ما و اهل ما و برادرانمان و همه مردان و زنان مؤمن را از آنچه از آن پناه می جوئیم پناه ده، و از آنچه از بیم آن از تو ایمنی می خواهیم امان بخش.

در دعای ابو حمزه ثمالی آمده: سَيِّدِي أَخْرِجْ حُبَّ الدُّنْيَا مِنْ قَلْبِي وَاجْمَعْ بَيْنِي وَبَيْنَ الْمُصْطَفَى وَآلِهِ خَيْرَتِكَ مِنْ خَلْقِكَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ. (۳)

آقای من! محبت و دلبستگی به دنیا را از دلم بیرون کن. و میان من و مصطفی (پیامبرت) و خاندانش، بهترین برگزیدگان از آفریدگانت، و پایان بخش پیامبران، محمد (درود خدا بر او خاندانش) جمع کن. نیز ابو حمزه ثمالی از امام باقر (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمود:

(۱) البلد الأمين، ص ۲۵۳.

(۲) صحیفه سجادیّه، دعای ۱۷.

(۳) البلد الأمين، ص ۲۱۰.

وَأَرْسَلَ اللَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مُحَمَّدًا ﷺ إِلَى الْجِنِّ وَالْإِنْسِ عَامَّةً وَكَانَ خَاتَمَ الْأَنْبِيَاءِ
وَكَانَ مِنْ بَعْدِهِ الْإِثْنَا عَشَرَ الْأَوْصِيَاءَ مِنْهُمْ مَنْ أَدْرَكْنَا وَمِنْهُمْ مَنْ سَبَقْنَا وَمِنْهُمْ مَنْ
بَقِيَ. (۱)

خداوند تبارک و تعالی حضرت محمد ﷺ را بر همه آفریدگان، از جن و انس مبعوث فرمود و او پایان بخش پیامبران بود و پس از او اوصیائش دوازده تن بودند. ما بعضی از آنها را درک کرده ایم و بعضی پیش از ما بوده اند و بعضی هم باقی مانده اند.

در دعای سیمات که گفته شده از حضرت امام باقر و امام صادق (علیهما السلام) روایت شده، آمده: وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعِزَّتِهِ الطَّاهِرِينَ
وَسَلَّمَ تَسْلِيمًا كَثِيرًا. (۲)

و درود خدا بر سرور ما محمد ﷺ، پایان بخش پیامبران و بر خاندان پاکش، و هم سلام بسیار خدا بر ایشان.

در دعای شب عرفه و شبهای جمعه آمده: وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَبِحَقِّ مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ. (۳)

خداوند! و از تو می خواهم به حق قرآن با عظمت و به حق محمد ﷺ که پایان بخش پیامبران است (که چنان کنی).

در صلوات مروی از حضرت صاحب الزمان (عجل الله فرجه) به ابوالحسن ضراب اصفهانی در مکه آمده: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ سَيِّدِ

(۱) بحار الانوار، ج ۱۱، ص ۵۲، ح ۴۹.

(۲) همان، ج ۸۷، ص ۱۰۱.

(۳) الإقبال، ج ۲، ص ۵۲.

الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَحُجَّةِ رَبِّ الْعَالَمِينَ.^(۱)

به نام خدا که رحمتش بسیار و مهربانی‌اش همیشگی است، خدایا! بر محمد صلی الله علیه و آله درود فرست، آن سرورِ فرستادگان و پایان‌بخش پیامبران و برهانِ پروردگار جهانیان.

(و) خطبه غدیر

پیامبر خدا حضرت محمد صلی الله علیه و آله در خطبه غدیر به خاتمیت خود اشاره کرد و فرمود: مَعَاشِرَ النَّاسِ، مَا قَصَّرْتُ فِي تَبْلِيغِ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ تَعَالَى إِلَيَّ، وَأَنَا أُبَيِّنُ لَكُمْ سَبَبَ هَذِهِ الْآيَةِ: إِنَّ جَبْرَائِيلَ هَبَطَ إِلَيَّ مِرَارًا ثَلَاثًا يَأْمُرُنِي عَنِ السَّلَامِ رَبِّي وَهُوَ السَّلَامُ أَنْ أَقُومَ فِي هَذَا الْمَشْهَدِ فَأُعَلِّمَ كُلَّ أبيضٍ وَأَسْوَدٍ: أَنَّ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ أَخِي وَوَصِيِّي وَخَلِيفَتِي (عَلَى أُمَّتِي) وَالْإِمَامُ مِنْ بَعْدِي، الَّذِي مَحَلُّهُ مِنِّي مَحَلُّ هَارُونَ مِنْ مُوسَى إِلَّا أَنَّهُ لَا نَبِيَّ بَعْدِي وَهُوَ وَلِيكُمْ بَعْدَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ.^(۲)

هان مردمان! در تبلیغ آنچه بر من فرود آمده کوتاهی نکرده‌ام و حال برایتان سبب نزول آیه - ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^۳ - را بیان می‌کنم: همانا جبرئیل سه مرتبه بر من فرود آمد از سوی سلام؛ پروردگارم - که تنها او سلام است - فرمانی آورد که در این مکان به پا خیزم و به هر سفید و سیاهی اعلام کنم که علی بن ابی‌طالب برادر، وصی و جانشین من در میان امت و امام پس از من بوده. جایگاه او نسبت به من مانند هارون نسبت به موسی است، لیکن پیامبری پس از من نخواهد بود او (علی علیه السلام)، صاحب اختیاراتان پس از خدا و رسول

(۱) جمال الأسبوع، ص ۵۰۰.

(۲) الإحتجاج، ج ۱، ص ۵۹.

(۳) سورة المائدة، آیه ۶۷.

است.

(ز) خُطْبِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ

حضرت امام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) در برخی خطبه‌های خود، حضرت محمد ﷺ را خاتم پیامبران معرفی کرده‌اند. نمونه‌هایی از آنها در زیر می‌آید.

حضرت امام علی (علیه السلام) در خطبه ۱۳۳ فرموده: فَقَفَى بِهِ الرُّسُلَ وَخَتَمَ بِهِ الْوَحْيَ. (۱)

پس خداوند حضرت محمد ﷺ را در پی پیامبران فرستاد و وحی را با فرستادن حضرتش ختم فرمود.

آن حضرت در خطبه ۷۲ فرموده: اجْعَلْ شَرَائِفَ صَلَوَاتِكَ وَنَوَامِي بَرَكَاتِكَ عَلَى مُحَمَّدٍ عَبْدِكَ وَرَسُولِكَ الْخَاتِمِ لِمَا سَبَقَ وَالْفَاتِحِ لِمَا انْغَلَقَ وَالْمُعْلِنِ الْحَقِّ بِالْحَقِّ وَالِدَّافِعِ جَيْشَاتِ الْاَبَاطِيلِ وَالِدَّمَاعِ صَوْلَاتِ الْأَصَالِيلِ. (۲)

بار خدایا! گرامی‌ترین درودها و افزون‌ترین برکات خود را بر محمد ﷺ، بنده و فرستاده‌ات اختصاص ده؛ که خاتم پیامبران گذشته، و گشاینده درهای بسته و آشکارکننده حق با برهان است. دفع‌کننده لشکرهای باطل، و درهم‌کوبنده شوکت گمراهان است.

آن حضرت در خطبه ۱۷۳ فرموده: أَمِينٌ وَحِيهِ وَخَاتَمُ رُسُلِهِ وَبَشِيرٌ رَحْمَتِهِ وَنَذِيرٌ نِقْمَتِهِ. (۳)

(۱) نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۱۹۱.

(۲) همان، ص ۱۰۱.

(۳) نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۲۴۷.

حضرت محمد ﷺ امین وحی پروردگار، و خاتم پیامبران، و بشارت‌دهنده رحمت، و بیم‌دهنده کیفر الهی است.

(ح) حدیثِ قدسی (لوح فاطمه علیها السلام)

شیخ طوسی قدس سره در کتاب *آمالی* خود از ابومحمد فحّام، از عمویش عمرو بن یحیی الفحّام، از ابوالعبّاس احمد بن عبدالله بن علی الرّأس، از ابوعبدالله عبدالرحمن بن عبدالله عمری، از ابوسلمة یحیی بن مُغیرة، از برادرش محمد بن مُغیرة، از محمد بن سنان، از امام صادق علیه السلام نقل کرده که حضرت فرمود: روزی پدرم به جابر گفت: جابر، من با تو کاری دارم، می‌خواهم روزی با هم تنها باشیم.

امام صادق علیه السلام فرمود: وقتی که آن دو با هم تنها شدند، پدرم به جابر گفت: به من از آن لوحی که در دست حضرت فاطمه علیها السلام دیدی خبر بده.

سپس جابر گفت: خداوند را شاهد می‌گیرم من روزی به نزد فاطمه علیها السلام رفتم که تولّد فرزندش حسین علیه السلام را تبریک بگویم و دیدم در دست فاطمه لوحی سبز رنگ هست که از زبرجد سبز ساخته شده است و در آن نوشته‌ای هست که از نور خورشید درخشان‌تر می‌باشد و از مشک از فر معطرتر است. پس من به فاطمه علیها السلام گفتم: ای دختر رسول خدا، این چیست؟ به من فرمود: این لوحی است که خداوند آن را به پدرم هدیه داده است. در آن نام شوهرم علی و پدرم و نام سایر اوصیاء نوشته شده است که از فرزندان من بعد از علی علیه السلام خواهند آمد.

من از فاطمه علیها السلام خواش کردم که آن لوح را به من دهد تا از آن نسخه‌ای بردارم، و من از آن نسخه برداشتم.

پس امام صادق علیه السلام فرمود: پدرم به وی گفت: آیا می‌خواهی آن نسخه را با نسخه من مقابله کنیم؟ جابر گفت: بلی! جابر رفت و از منزل

آن نسخه را آورد که روی کاغذ نوشته شده بود. پدرم به جابر گفت: تو به صحیفه خودت نگاه کن، من هم صحیفه خودم را می‌خوانم. در آن صحیفه نوشته شده است: بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، هَذَا كِتَابٌ مِنْ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ، أَنْزَلَهُ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ. (۱) بسم الله الرحمن الرحيم، این کتاب از جانب خداوند عزیز و حکیم است که آن را به وسیله روح الامین بر محمد ﷺ نازل کرده است.

(ط) انجیل یوحنا

به نقل از انجیل یوحنا آمده: وَقَالَ: إِنِّي سَأئِلُ رَبِّي أَنْ يَبْعَثَ إِلَيْكُمْ فَارَقْلَيْطَ آخَرَ يَكُونُ مَعَكُمْ إِلَى الْأَبَدِ وَهُوَ يُعَلِّمُكُمْ كُلَّ شَيْءٍ. (۲)

حضرت عیسی فرمود: من از پروردگارم خواستارم تا فارقلیط دیگری را به سوی شما مبعوث کند. او تا ابد همراهتان می‌باشد و همه چیز را به شما می‌آموزد.

یادآور می‌شود که مراد از «فارقلیط» در انجیل، همان پیامبر ما حضرت محمد ﷺ است. کلمه «فارقلیط» در زبان عربی معادل «پارکلیت» در زبان انگلیسی است. (۳) اصلش به زبان یونانی «پریکلئوس» است. (۴) پیشوند «Peri» در فارسی به معنای خیلی و بسیار بوده، بر همان صفت «تر و ترین» آمده و در عربی أَفْعَلُ التَّفْضِيلِ

(۱) /مالی (طوسی)، ص ۲۹۱، مجلس ۱۱، ح ۱۳.

(۲) بحار الانوار، ج ۱۵، ص ۲۱۱.

(۳) Paraclete

(۴) Perikleos

است. «کلیئوس»^(۱) به معنای ستایش، حمد، شکوه و جلال است. بنابراین «پریکلیئوس» به معنای بسیار ستایش شده، بسیار ستوده است که در واقع ترجمه لغت احمد و محمد در عربی است که همان پیامبر ما ﷺ باشد. آن حضرت در قرآن مورد بشارت حضرت عیسی قرار گرفته و خداوند در این مورد فرمود: ﴿وَإِذْ قَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ يَبْنِي إِسْرَائِيلَ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيَّ مِنَ التَّوْرَةِ وَمُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ﴾^(۲) و [یاد کن] هنگامی را که عیسی پسر مریم گفت: ای بنی اسرائیل! به یقین من فرستاده خدا به سوی شمایم، تورات را که پیش از من بوده تصدیق می‌کنم، و به پیامبری که بعد از من می‌آید و نامش «احمد» است، مژده می‌دهم.^(۳)

ی) احادیث دیگر

(۱) در کمال الدین راجع به حوادث روز ولادت پیامبر خاتم ﷺ آمده: قَالَ (أَبَانُ بْنُ عُثْمَانَ): وَكَانَ بِمَكَّةَ يَهُودِيٌّ يُقَالُ لَهُ يُوسُفُ، فَلَمَّا رَأَى النُّجُومَ يُقَدِّفُ بِهَا وَتَتَحَرَّكُ قَالَ: هَذَا نَبِيٌّ قَدْ وُلِدَ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، وَهُوَ الَّذِي نَجِدُهُ فِي كُتُبِنَا، أَنَّهُ إِذَا وُلِدَ وَهُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ رُجِمَتِ الشَّيَاطِينُ، وَحُجِبُوا عَنِ السَّمَاءِ، فَلَمَّا أَصْبَحَ جَاءَ إِلَى نَادِي قُرَيْشٍ فَقَالَ: يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ! هَلْ وُلِدَ فِيكُمْ اللَّيْلَةَ مَوْلُودٌ؟ قَالُوا: لَا، قَالَ: أَخْطَأْتُمْ وَالتَّوْرَةَ! وُلِدَ إِذَا بَفِلَسْطِينَ وَهُوَ آخِرُ الْأَنْبِيَاءِ وَأَفْضَلُهُمْ، فَتَفَرَّقَ الْقَوْمُ، فَلَمَّا رَجَعُوا إِلَى مَنَازِلِهِمْ أَخْبَرَ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ أَهْلَهُ بِمَا قَالَ الْيَهُودِيُّ،

(۱) Kileos

(۲) سوره صف، آیه ۶.

(۳) نقد مسیحیت، ص ۲۲۰ (با اندکی تغییر).

فَقَالُوا: لَقَدْ وُلِدَ لِعَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ ابْنٌ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَأَخْبَرُوا بِذَلِكَ يُوسُفَ الْيَهُودِيَّ، فَقَالَ لَهُمْ قَبْلَ أَنْ أَسْأَلَكُمْ أَوْ بَعْدَهُ؟ قَالُوا قَبْلَ ذَلِكَ، قَالَ: فَأَعْرِضُوهُ عَلَيَّ، فَمَشُوا إِلَى بَابِ أَمْتَةٍ، فَقَالُوا: أَخْرِجِي ابْنَكَ يَنْظُرُ إِلَيْهِ هَذَا الْيَهُودِيُّ، فَأَخْرَجَتْهُ فِي قِمَاطِهِ، فَنَظَرَ فِي عَيْنَيْهِ وَكَشَفَ عَنْ كَتْفَيْهِ، فَرَأَى شَامَةً سَوْدَاءَ بَيْنَ كَتْفَيْهِ وَعَلَيْهَا شَعْرَاتٌ، فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ وَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ مَغْشِيًّا عَلَيْهِ، فَتَعَجَّبَ مِنْهُ قُرَيْشٌ وَضَحِكُوا مِنْهُ، فَقَالَ: أَتَضْحَكُونَ يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ؟! هَذَا نَبِيُّ السَّيْفِ لِيُبَيِّرَنَّكُمْ، وَقَدْ ذَهَبَتِ النَّبُوَّةُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى آخِرِ الْأَبَدِ، وَتَفَرَّقَ النَّاسُ وَيَتَحَدَّثُونَ بِخَبَرِ الْيَهُودِيِّ، وَنَشَأَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ فِي الْيَوْمِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الْجُمُعَةِ، وَيَنْشَأُ فِي الْجُمُعَةِ كَمَا يَنْشَأُ غَيْرُهُ فِي الشَّهْرِ. (١)

آبان بن عثمان در حدیثی مرفوع گوید: در مکه فردی یهودی بود که به او یوسف می‌گفتند. در شبی دید که ستارگان افکنده شده، به حرکت در آمده‌اند؟! گفت: این وضعیت، نشانه پیامبری است که امشب متولد شد. او همان است که ما در کتاب‌های خود خوانده‌ایم که چون متولد شود خاتم الانبیاست. با تولد او شیاطین رجم شده و از آسمان محجوب شوند. هنگام صبح به مجلس قریش وارد شد و گفت: ای قریشیان! آیا شما را دوش مولودی بوده است؟! گفتند: خیر، گفت: به تورات سوگند که خطا می‌کنید! او متولد شده است و اگر اینجا به دنیا نیامده باشد در فلسطین زاده شده است و او افضل انبیای الهی است. جمع قریش پراکنده شدند و چون به خانه‌های خود رفتند هر مردی به خانواده خود سخنان یهودی را بازگو کرد. گفتند: دوش برای عبدالله بن عبدالمطلب پسری به دنیا آمده است. این خبر را به یوسف یهودی

(١) کمال الدین و تمام النعمة، ج ١، ص ١٩٧، باب ١٨، ح ٤١.

دادند. گفت: تولّدش پیش از آنکه از شما پیرسم بوده یا پس از آن؟ گفتند: پیش از آن، گفت: آن کودک را به من نشان بدهید. پس آنها به درِ خانه آمنه رفتند و گفتند: فرزندان را نشان بده تا این یهودی او را بنگرد. مادرش او را در قنடைه پیچید و بیرون آورد، چون یهودی در چشمانش نگریست و شانهاش را گشود و خال سیاهی میان دو کتفش دید که مویی چند بر آن روئیده است، بیهوش نقش بر زمین شد. قریش از کردار او تعجب کردند و خندیدند. وقتی افاقه کردگفت: ای قریشیان! آیا می‌خندید؟ این پیامبرِ شمشیر است! شما را هلاک خواهد ساخت. نبوّت برای همیشه از بنی اسرائیل برچیده شده است. سپس مردم پراکنده شدند و خبر یهودی را برای یکدیگر بازگو می‌کردند. رشد این فرزند - حضرت محمد ﷺ - در یک روز مانند یک هفته دیگران و رشد یک هفته او مانند رشد یک ماه دیگران بود.

(۲) مُجاهد از عبدالله بن عباس حدیث کند که گفت: مردی یهودی که نامش نَعْتَل بود بر پیغمبر ﷺ وارد شد، و عرض کرد: ... وَفِيهَا عَهْدٌ إِلَيْنَا مُوسَى (ﷺ) إِذَا كَانَ آخِرَ الزَّمَانِ يَخْرُجُ نَبِيٌّ يُقَالُ لَهُ أَحْمَدُ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ لِأَنِّي بَعْدَهُ يَخْرُجُ مِنْ صُلْبِهِ أُمَّةٌ أَبْرَارٌ عَدَدَ الْأَسْبَاطِ. الحدیث. (۱)

در آنچه موسی بن عمران (ﷺ) به ما سفارش فرموده چنین است که چون آخر الزّمان شود پیغمبری که نامش احمد است بیاید، و او خاتم پیغمبران است و پس از او پیغمبری نیست. از صُلب او به شماره اسباط بنی اسرائیل امامانی نیکوکار متولّد شوند. حدیث ادامه دارد.

(۳) در حدیثی از امام کاظم (ﷺ) آمده: قَالَ (زکریا) يَا رَبِّ أَمَعَ مَا شَرَفْتَ مُحَمَّدًا وَكَرَّمْتَهُ وَرَفَعْتَ ذِكْرَهُ حَتَّى قَرْنَتْهُ بِذِكْرِكَ فَمَا يَمْنَعُكَ يَا سَيِّدِي أَنْ

(۱) کفایة الأثر، ص ۱۴.

تَهَبَ لَهُ ذُرِّيَّةٌ مِنْ صُلْبِهِ فَيَكُونُ فِيهَا النُّبُوَّةُ؟ قَالَ يَا زَكَرِيَّا قَدْ فَعَلْتُ ذَلِكَ بِمُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا نُبُوَّةَ بَعْدَهُ وَهُوَ خَاتَمُ الْأَنْبِيَاءِ وَ لَكِنَّ الْإِمَامَةَ لِابْنِ عَمِّهِ وَأَخِيهِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ مِنْ بَعْدِهِ وَأَخْرَجْتُ الذُّرِّيَّةَ مِنْ صُلْبِ عَلِيٍّ إِلَى بَطْنِ فَاطِمَةَ بِنْتِ مُحَمَّدٍ. الحديث. (۱)

(چون زکریّا از مقام و منزلت حضرت محمد ﷺ اطلاع داشت) گفت: خدایا، با این مقام و شرافتی که به محمد ﷺ عنایت کرده‌ای و نام او را قرین و ردیف نام خود قرار داده‌ای، چه شد که به او فرزندی از صلب خودش ندادی که نبوّت به او برسد؟ خداوند فرمود: یا زکریّا! چنین کاری نیز درباره محمد ﷺ انجام داده‌ام. پس از او پیامبری نیست، او آخرین پیامبر است. ولی امامت متعلّق به پسر عمو و برادرش علی بن ابی‌طالب علیّه السلام است، بعد از او نژادش را از صلب علی علیّه السلام به رجم فاطمه علیها السلام دختر محمد ﷺ قرار دادم. حدیث ادامه دارد.

(۴) شیخ صدوق در عُیُونِ أَخْبَارِ الرَّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ در روایتی گفته: حَدَّثَنَا عَبْدُ الْوَاحِدِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ وَسِ النَّيْسَابُورِيِّ الْعَطَّارُ جَوَلَانِي بَنِيسَابُورَ فِي شَعْبَانَ سَنَةِ اثْنَتَيْنِ وَخَمْسِينَ وَثَلَاثِينَ قَالَ: حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ قُتَيْبَةَ النَّيْسَابُورِيِّ عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ الرَّضَا عَلَیْهِ السَّلَامُ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مَخَصَّ الْإِسْلَامِ عَلَى إِيجَازٍ وَاخْتِصَارٍ فَكَتَبَ عَلَیْهِ ... وَأَنَّ مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ وَأَمِينُهُ وَصَفِيُّهُ وَصَفْوَتُهُ مِنْ خَلْقِهِ وَسَيِّدُ الْمُرْسَلِينَ وَخَاتَمُ النَّبِيِّينَ وَأَفْضَلُ الْعَالَمِينَ لَا نَبِيَّ بَعْدَهُ وَلَا تَبْدِيلَ لِمَلَّتِهِ وَلَا تَغْيِيرَ لَشَرِيعَتِهِ وَأَنَّ جَمِيعَ مَا جَاءَ بِهِ مُحَمَّدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ ﷺ هُوَ

الْحَقُّ الْمُبِينُ وَالتَّصْدِيقُ بِهِ وَبِجَمِيعِ مَنْ مَضَى قَبْلَهُ مِنْ رُسُلِ اللَّهِ وَأَنْبِيَائِهِ وَحُجَجِهِ وَالتَّصْدِيقُ بِكِتَابِهِ الصَّادِقِ الْعَزِيزِ. الحديث. (۱)

عبدالواحد بن محمد بن عبدوس نیشابوری رحمته الله در شعبان سیصد و پنجاه و دو، از علی بن محمد بن قتیبه، از فضل بن شاذان برایم حدیث کرد. گفت: مأمون از علی بن موسی علیه السلام درخواست کرد که به طور اجمال و خلاصه اسلام خالص و یکدست را برای او بنویسد؛ امام علیه السلام در پاسخ او نوشت: حقیقت اسلام آن است که... محمد صلی الله علیه و آله بنده و رسول و امین و برگزیده و ممتازترین خلق و سیدالمرسلین و آخرین پیامبران و بهترین فرد جهانیان است که پیامبری بعد از او نیست و ملت او قابل تبدیل به ملت دیگری نیستند و شریعتش تغییرپذیر نیست و آنچه او آورده واقعیّت محض است. تصدیق به رسالت آن جناب و تمام پیامبران گذشته و انبیاء و حجج الهی و تصدیق به کتاب خدای عزیز [از حقیقت اسلام است]. حدیث ادامه دارد.

(۵) در تفسیر قمی آمده: وقوله: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ فَإِنَّ هَذِهِ نَزَلَتْ فِي شَأْنِ زَيْدِ بْنِ حَارِثَةَ، قَالَتْ قُرَيْشٌ يُعَيِّرُنَا مُحَمَّدٌ يَدْعِي بَعْضُنَا بَعْضًا وَقَدْ ادَّعَى هُوَ زَيْدًا؟! فَقَالَ اللَّهُ: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ يَعْنِي يَوْمَئِذٍ قَالَ: إِنَّهُ لَيْسَ بِأَبِي زَيْدٍ وَقَوْلُهُ: ﴿وَحَاتَمَ النَّبِيِّنَ﴾ (۲) يَعْنِي لَا نَبِيَّ بَعْدَ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله. (۳)

آیه ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ أَبَا أَحَدٍ مِّن رِّجَالِكُمْ﴾ در سوره احزاب در شأن

(۱) عیون أخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۲، باب ۳۵، ج ۱.

(۲) سوره احزاب، آیه ۴۰.

(۳) تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۹۴.

زید بن حارثه نازل شد. قریش گفتند: پیامبر بر ما ایراد می‌گیرد که چرا بعضی را به بعضی دیگر نسبت می‌دهیم؟ در حالی که او زید را پسرخوانده خود قرار داده است! خداوند هم این آیه را نازل کرد و فرمود: محمد ﷺ پدر هیچ‌یک از مردان شما نیست. یعنی محمد، پدر زید نیست. و معنای قول خداوند که فرمود: خاتم پیامبران است، یعنی اینکه هیچ پیغمبری بعد از حضرت محمد ﷺ نخواهد آمد و نبوت به او خاتمه یافت.

فصل دوم:

شہادت

پیرامون نفی خاتمیّت حضرت محمد ﷺ شبّهاتی از جانب شبّه‌گران و خصوصاً فرقه ضالّه بهائیت مطرح شده که به پاسخ نیاز دارد. این شبّهات در ادامه آمده و پاسخ داده شده است.

شبّه اول و پاسخ آن

شبّه نخست در نقض خاتمیّت حضرت محمد ﷺ آنست که گفته‌اند: خداوند فرزندان آدم را در قرآن مخاطب نموده، فرموده: ﴿يَبْنَیْ ءَادَمَ اِمَّا یَاتِیَنَّکُمْ رُسُلٌ مِّنْکُمْ یُقْضَوْنَ عَلَیْکُمْ ءَایَتِیْ فَمَنْ اَتَقٰی وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَیْہِمْ وَلَا هُمْ یَحْزَنُوْنَ﴾^(۱) ای فرزندان آدم! چون پیامبرانی از جنس خودتان به سویتان آیند که آیاتم را بر شما بخوانند [به آنان ایمان آورید و آیاتم را عمل کنید]؛ پس کسانی که [از مخالفت با آنان] پرهیزند و [مفاسد خود را] اصلاح کنند، نه بیمی بر آنان است و نه اندوهگین شوند.

در این شبّه گفته شده که آیه مذکور مشتمل بر فعل مضارع ﴿یَاتِیَنَّکُمْ﴾ است. این فعل مبنی بر فتح می‌باشد؛ چراکه نون تأکید

(۱) سوره اعراف، آیه ۳۵.

ثقیله بر آن وارد شده است. از جهتی هم فعل مضارع بر زمان حال و آینده دلالت دارد. پس معنای آیه آن است که؛ خداوند به صورت مؤکد به بنی آدم وعده داده که برای هدایتشان پیوسته پیامبرانی را از جنس خودشان می فرستد. از این رو این آیه بر عدم خاتمیت حضرت محمد ﷺ دلالت دارد و نشانگر آن است که پس از او هم پیامبرانی خواهند آمد.

دو پاسخ برای شبهه فوق ذکر شده که به شرح زیر است.

پاسخ اول

برای مقدمه در پاسخ نخست، لازم است که اقسام خطابات قرآنی و دسته بندی آنها شناخته شوند. خطابات قرآنی بر دو دسته تقسیم می شوند:

دسته نخست: آیاتی که مربوط به عصر نزول قرآن و پس از آن می باشند. این دسته از آیات خود بر سه قسمند.

قسم یکم: آیاتی که صرفاً پیامبر خاتم ﷺ را مخاطب قرار می دهد. برای نمونه آیاتی مانند: ﴿يَتَأْتِيهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ﴾^(۱) و ﴿خُذْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ صَدَقَةً﴾^(۲) از این قسم هستند.

قسم دوم: آیاتی که همه مسلمانان یا مؤمنان را مخاطب قرار می دهد.

برای نمونه آیاتی مانند: ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ فَاغْسِلُوا وُجُوهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى

(۱) سوره مائده، آیه ۶۷.

(۲) سوره توبه، آیه ۱۰۳.

الْكَعْبَيْنِ ﴿١﴾ و ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ﴾ ﴿٢﴾ و ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِصَاصُ فِي الْقَتْلَى﴾ ﴿٣﴾ از این قسم هستند.

قسم سوم: آیاتی که همه انسان‌ها را مخاطب قرار می‌دهد.
برای نمونه آیاتی مانند: ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ﴾ ﴿٤﴾ و ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَتْكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ﴾ ﴿٥﴾ از این قسم هستند.

دسته دوم: آیاتی که مربوط به مطالب و وقایع پیش از نزول قرآن بوده، خداوند آنها را از باب حکایت برای مردم و مسلمانان بیان می‌کند. مخاطب در این آیات نیز بر سه قسمند.

قسم نخست: آیاتی که مخاطبش افرادی خاص می‌باشند.
برای نمونه آیاتی مانند: ﴿قَالَ يَتَكَادَمُ أَنْبِيُّهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ﴾ ﴿٦﴾ از این قسم محسوب می‌شوند.

قسم دوم: آیاتی که مخاطبش یک قوم مخصوص است.
برای نمونه آیه ﴿يَبْنِي إِسْرَائِيلَ أَذْكُرُوا نِعْمَتِيَ الَّتِي أَنْعَمْتُ عَلَيْكُمْ﴾ ﴿٧﴾ از این قسم است.

(۱) سوره مائده، آیه ۶.

(۲) سوره بقره، آیه ۱۸۳.

(۳) سوره بقره، آیه ۱۷۸.

(۴) سوره نساء، آیه ۱.

(۵) سوره یونس، آیه ۵۷.

(۶) سوره بقره، آیه ۳۳.

(۷) سوره بقره، آیه ۴۰.

قسم سوم: آیاتی که مخاطبش همه مردم در هر زمان است. برای نمونه آیاتی مانند: ﴿يَبْنَىءَ آدَمَ لَا يَفْتَنَنَّكُمْ الشَّيْطَانُ﴾^(۱) و آیه ﴿يَبْنَىءَ آدَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقْضُونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ أَتَقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۲) و شبیه آن از این قسم هستند. لذا آیه مورد بحث در این قسم قرار می‌گیرد.

بنابراین پاسخ نخست به این شبهه آنست که مخاطب در آیه مورد بحث، همه بنی‌آدم بوده و مربوط به دوران پیش از نزول قرآن است و در مقام حکایت این مطلب است که خداوند پیامبرانی را برای هدایت بشر می‌فرستد. شاهد بر این سخن هم آیات قبلی می‌باشد؛ چراکه خداوند در آنها به داستان آفرینش حضرت آدم پرداخته و سپس در خطابی عمومی به فرزندان او می‌فرماید: ای فرزندان آدم! ما لباسی بر شما فرو فرستادیم، که (اندام شما را می‌پوشاند و) زشتی‌های بدنتان را پنهان می‌سازد؛ ﴿يَبْنَىءَ آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُورِي سَوْءَ تَكْمٍ﴾^(۳). ولی فایده این لباس که برای شما فرستاده‌ایم، تنها پوشانیدن تن و مستور ساختن زشتی‌ها نیست، بلکه مایه زینت شماست؛ ﴿وَرِيْشًا﴾^(۴). لباس تجمل و زینت که اندام شما را زیباتر از آنچه هست نشان می‌دهد.

قرآن به دنبال این جمله که درباره لباس ظاهری سخن گفته است، بحث را به لباس معنوی کشانده و آن چنان که سیره قرآن در بسیاری از

(۱) سوره اعراف، آیه ۲۷.

(۲) سوره اعراف، آیه ۳۵.

(۳) سوره اعراف، آیه ۲۶.

(۴) سوره اعراف، آیه ۲۶.

موارد است، هر دو جنبه را به هم می‌آمیزد و می‌گوید: لباس پرهیزکاری و تقوا از آن هم بهتر است؛ ﴿وَلِبَاسُ التَّقْوَىٰ ذَٰلِكَ خَيْرٌ﴾^(۱). تشبیه تقوی و پرهیزکاری به لباس، تشبیه بسیار رَسا و گویایی است، زیرا چنانکه لباس هم بدن انسان را از سرما و گرما حفظ می‌کند، و هم سپری است در برابر بسیاری از خطرها، و هم عیوب جسمانی را می‌پوشاند و هم زینتی است برای انسان، روح تقوی و پرهیزکاری نیز علاوه بر پوشانیدن بشر از زشتی گناهان و حفظ از بسیاری از خطرات فردی و اجتماعی، زینت بسیار بزرگی برای او محسوب می‌شود؛ زینتی است چشمگیر که بر شخصیت او می‌افزاید. خداوند در پایان آیه می‌فرماید: این (لباس‌هایی که خدا برای شما قرار داده اعم از لباس مادی و معنوی، لباس جسمانی و لباس تقوا) همگی از آیات و نشانه‌های خداست تا بندگان متذکر نعمت‌های پروردگار شوند؛ ﴿ذَٰلِكَ مِنْ آيَاتِ اللَّهِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ﴾^(۲).

خداوند در ادامه به همه افراد بشر و فرزندان آدم، هشدار می‌دهد که مراقب فریبکاری شیطان باشند؛ زیرا شیطان سابقه دشمنی خود را با پدر و مادر آنها نشان داده و همان‌طور که لباس بهشتی را بر اثر وسوسه‌ها از اندام آنان بیرون کرد، ممکن است لباس تقوا را از اندام ایشان بیرون نماید.

خداوند در چند آیه بعد می‌فرماید: ای فرزندان آدم! زینت خود را به هنگام رفتن به مسجد با خود داشته باشید؛ ﴿يَبْنَیْ ءَادَمَ خُدُوْا زَيْنَتَكُمْ

(۱) سوره اعراف، آیه ۲۶.

(۲) سوره اعراف، آیه ۲۶.

عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ ﴿١﴾.

سپس به آیه مورد بحث می‌رسیم که خداوند در خطاب دیگری می‌فرماید: ﴿يَبْنَىٰٓءَآدَمَ اِمَّا يَاتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ اَتَقَىٰ وَاَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۲) ای فرزندان آدم! اگر رسولانی از خودتان (از طرف من) به سوی شما آمدند که آیات مرا به شما عرضه می‌دارند (از آنها پیروی کنید) زیرا آنها که پرهیزکاری پیشه کنند و در اصلاح خویشتن و دیگران بکوشند نه وحشتی از مجازات الهی خواهند داشت و نه اندوه و غمی.

بنابراین آیه مذکور خطاب و دعوتی عام است که پیش از نزول قرآن هم وجود داشته؛ یعنی پیامبرانی از جانب پروردگار برای هدایت بشر خواهند آمد. اما از جهت دیگر هم خداوند در آیه خاتمیت می‌فرماید: ﴿مَا كَانَ مُحَمَّدٌ اَبَا اَحَدٍ مِّنْ رِّجَالِكُمْ وَلٰكِن رَّسُوْلَ اللّٰهِ وَخَاتَمَ الرُّسُوْلِيْنَ ۗ وَكَانَ اللّٰهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمًا﴾^(۳). این آیه می‌رساند که برای قافله انبیاء، پایان‌دهنده‌ای خواهد بود و او را نیز به صراحت معرفی می‌کند. پس آیه خاتمیت به عنوان تخصیصی بر آیه مورد بحث شمرده می‌شود. بنابراین آیه مورد بحث خطاب به همه مردم است؛ مبنی بر اینکه خداوند پیامبران را در طی دوران‌ها برای هدایت بشر می‌فرستد و بشر موظف است که از ایشان پیروی کند. ارسال رُسل تا قبل از پیامبر خاتم، حضرت محمد ﷺ ادامه داشت و به آن حضرت پایان پذیرفت.

(۱) سوره اعراف، آیه ۳۱.

(۲) سوره اعراف، آیه ۳۵.

(۳) سوره احزاب، آیه ۴۰.

پاسخ دوم

پاسخ دوم به این شبهه، بررسی مفردات آیه و تحلیل ادبی و شناخت مفهوم آن است که در پی آن، عدم منافاتش با خاتمیت مشخص می‌شود.

توضیح اینکه، آیه مورد بحث مشتمل بر شرط و جزاست، لیکن از آنجا که پس از ادات شرط، حرف «مای کافه» آمده، پس آن را از عملی جزم فعلی شرط، باز داشته است.

جواب شرط بنابر نظر مشهور عبارت از ﴿فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۱) است. یعنی پس کسانی که [از مخالفت با انبیاء] پرهیزند و [مفاسد خود را بر اساس تعالیم انبیاء] اصلاح کنند، نه بیمی از آینده بر آنان است و نه از گذشته اندوهگین شوند.

بنابراین آیه مورد بحث خطاب به فرزندان آدم است؛ مبنی بر اینکه آنها باید از انبیاء اطاعت کنند. حال براساس آیه خاتمیت پیامبری آمده که می‌گوید: من آخرین پیامبران هستم. لذا از آنجا که باید از او اطاعت کرد، ختم نبوت برای او اثبات می‌شود. اساساً آیه مورد بحث هیچ منافاتی با خاتمیت حضرت محمد ﷺ ندارد.

بنابر نظر اخفش (از نحات قرن دوم) جواب شرط در آیه مذکور محذوف است و عبارت از «فَأَطِيعُوهُ» می‌باشد که جمله ﴿فَمَنْ اتَّقَىٰ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾^(۲) جایگزین آن شده است. یعنی ثمره اطاعت از انبیاء، تقوا و اصلاح است.

(۱) سوره اعراف، آیه ۳۵.

(۲) سوره اعراف، آیه ۳۵.

برخی از مفسران مثل شیخ طوسی^(۱) و ابوالفتوح رازی^(۲) هر دو دیدگاه را در جواب شرط متذکر شده‌اند. براساس هر دو نظریه، در شرط و جزا، زمان مطرح نمی‌شود و آن دو مقید به وقت و زمان نمی‌گردند؛ به معنای آنکه هرگاه شرط تحقق یابد جزا هم حاصل می‌گردد. لذا جمله شرطیه منسلخ از زمان است. در نتیجه خداوند در این آیه می‌فرماید: ای فرزندان آدم! هرگاه پیامبری آمد از او اطاعت کنید و تقوا پیشه کرده و براساس تعالیمش به اصلاح خود مشغول شوید.

لذا از آنجا که زمان در شرط و جزای آیه مطرح نیست، پس شامل همه فرزندان آدم در همه زمان‌ها می‌شود. یعنی باید از انبیاء اطاعت نمود. حال که پیامبری آمده و مدعی خاتمیت است باید از او هم اطاعت کرد و او را پایان‌بخش انبیاء دانست. بنابراین آیه مذکور حکایتی از سلسله پیامبران بوده، هیچ منافاتی با خاتمیت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ندارد.

(۱) التبیان، ج ۴، ص ۳۹۳.

(۲) روض الجنان، ج ۸، ص ۱۸۰.

شبهه دوم و پاسخ آن

شبهه دوم در نقض و نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ آن است که گفته‌اند: خداوند فرموده: ﴿رَفِيعُ الدَّرَجَاتِ ذُو الْعَرْشِ يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ لِيُنذِرَ يَوْمَ التَّلَاقِ﴾^(۱) درجات و مقام‌های خداوند (بس) بلند است، و صاحب تخت فرمان‌روایی (عالم) است. (خداوند،) روح را بر هر کس از بندگانش که بخواهد، می‌افکند تا (مردم را) از روزِ رو به روشن شدن (با خداوند متعال) هشدار دهد.

شبهه‌کننده گفته: عبارت ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ بر نفی خاتمیت دلالت دارد. بیان شبهه آنست که فعل ﴿يُلْقِي﴾ که مضارع آمده، نشانگر استمرار بوده، به معنای این است که نبوت را پایانی نیست و نیز کلمه ﴿الرُّوحَ﴾ به معنای وحی است. یعنی خداوند وحی را به فرمانش به هر کس از بندگانش بخواهد القا می‌کند. بنابراین اشکالی ندارد که اراده پروردگار بر وحی به پیامبران دیگری پس از حضرت محمد ﷺ تعلق گرفته باشد.

(۱) سوره غافر، آیه ۱۵.

در پاسخ به شبهه مذکور باید گفت: از آنجا که اساس آن مبتنی بر عبارت ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ است، باید مفردات و محتوا و معنای آن بررسی شود تا معلوم گردد که، اساساً، شبهه قابل پذیرش نبوده و منافاتی با خاتمیت حضرت محمد ﷺ ندارد.

توضیح اینکه فعل ﴿يُلْقِي﴾ به معنای آموختن و تلقین و فرستادن چیزی به دیگری است و حقیقتش «رَمَى السَّيِّءَ مِنَ الْيَدِ إِلَى الْأَرْضِ» می‌باشد و در اینجا به معنای نزول وحی هم هست. روح در لغت مبدأ حیات است و چیزی است که موجود زنده به وسیله آن حرکت و احساس پیدا می‌کند. مراد از روح همان روحی است که در آیه ﴿قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾^(۱) آمده، و همان روحی است که در آیه ﴿يُنزِلُ الْمَلَكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا﴾^(۲) بدان اشاره فرموده. در نتیجه مراد از ﴿يُلْقِي الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ﴾ نزول آن با ملائکه وحی است بر آن کس. و مراد از جمله ﴿مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾ رسولانی هستند که خدا ایشان را برای رسالت خود برگزیده.^(۳) برخی از مفسران برای روح پنج معنا گفته‌اند.^(۴) معنای نخست، وحی و حیات است؛ چراکه وحی انسان را از مرگ کفر به زندگی ایمان

(۱) سوره اسراء، آیه ۸۵.

(۲) سوره نحل، آیه ۲.

(۳) المیزان، ج ۱۷، ص ۳۱۸.

(۴) مجمع البیان، ج ۸، ص ۸۰۵.

وارد می‌کند و همان‌گونه که روح موجب حیات است وحی هم موجب حیات می‌باشد. نیز وحی موجب نجات از مرگِ جاهلی و ورود به زندگی معرفت و علم می‌باشد. معنای دوم روح، قرآن است که در این صورت ربطی به استدلال مستشکل و شبهه‌کننده ندارد. معنای سوم روح، مقام نبوت است. یعنی خداوند به هر که بخواهد این مقام را عطا می‌کند. معنای چهارم، فرشتهٔ وحی - جبرئیل - است. معنای پنجم، رحمت می‌باشد که براساس این معنا هم ربطی به استدلال و اشکال شبهه‌کننده ندارد.

مراد از امرِ الهی در عبارت ﴿مِنْ أَمْرِهِ﴾ همان کلمهٔ «کن»، یعنی ایجاد است؛ و به معنای آن است که به محض تعلق ارادهٔ الهی بر چیزی، آن شیء ایجاد می‌شود. امر نیز در اینجا به معنای خلق است؛ چنانچه «کلمه» هم به معنای مخلوقات خداوند می‌باشد. برای نمونه خداوند در مورد حضرت عیسی فرموده: ﴿إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ﴾^(۱) ولی از آنجا که حضرت عیسی خلقتی اعجاز‌گونه داشته است، از مخلوقات شاخص محسوب شده و آیهٔ بزرگ الهی است که بهتر به او راهنمایی می‌کند.

نیز آیهٔ ﴿قُلْ لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِّكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنْفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي وَلَوْ جِئْنَا بِمِثْلِهِ مَدَدًا﴾^(۲) بگو: اگر دریا برای [نوشتن] کلمات پروردگارم [که مخلوقات او هستند] مَرگَب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان یابد، یقیناً دریا پایان می‌یابد، اگرچه مانند آن دریا را به

(۱) سوره نساء، آیه ۱۷۱.

(۲) سوره کهف، آیه ۱۰۹.

کمک بیاوریم.

به عبارت دیگر مفهوم آیه آنست که مخلوقاتِ پروردگار پایان ناپذیرند و به احصاء و شمارش نمی آیند. یادآور می شود که موجودات بر دو قسمند. نخست: موجودات مجرّد؛ که زمان و مکان در موردشان مطرح نمی شود. دوم: موجودات مادّی؛ که زمان و مکان دارند.

وقتی خداوند موجودات را به «امر» نسبت دهد مجرّد از زمان و مکانند، و وقتی آنها را به خودش نسبت دهد و بگوید: «أَمْرِي»، منسلخ از زمانند. برای نمونه وقتی گفته شود: أَنْبَتَ الرَّيْعُ الْبَقْلَ، رویش به اسباب مادّی نسبت داده شده است که طبیعتاً زمان و مکان دارند. وقتی گفته می شود: أَنْبَتَ اللهُ الْبَقْلَ، رویش به خدا نسبت داده شده، لذا زمان و مکان در آن مطرح نمی شود.

نتیجه بررسی سه کلمه - ﴿يُلْقَى﴾، ﴿الرُّوحَ﴾، ﴿مِنْ أَمْرِهِ﴾ - آن است که خداوند روح را بر هرکسی از بندگانش که بخواهد القاء می کند. لذا اگر روح به معنای رحمت یا قرآن باشد، پاسخی برای مشرکان جاهلی در عصر نُبُوتِ پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و ربطی به مستشکل ندارد. لیکن اگر روح به معنای وحی و نُبُوت و فرشته وحی باشد، اشکال مطرح می شود.

ما معتقدیم که روح در اینجا به معنای وحی است. ولی فعل مضارع همیشه دالّ بر استمرار نیست؛ بلکه ممکن است یک فعل وجود داشته باشد که منسلخ از زمان باشد. برای نمونه فعل مضارع «يَعْمَلُ» در آیه

﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ﴾^(۱)
 [هرکس هموزن ذره‌ای نیکی کند، آن نیکی را ببیند و هرکس هموزن
 ذره‌ای بدی کند، آن بدی را ببیند.] منسلخ از زمان است. لذا فعل
 ﴿يُلْقَى﴾ در آیه مورد بحث نیز منسلخ از زمان شده و دیگر دلالتی بر
 استمرار و آینده ندارد.

لذا اینکه فعل مضارع دارای زمان است پذیرفتنی است، لیکن هرگاه
 که آن به ذات رُبوبی منتسب گردد و فاعلش خداوند باشد، دیگر منسلخ
 از زمان می‌گردد. برای نمونه در آیاتی مانند: ﴿هُوَ الَّذِي يُصَوِّرُكُمْ فِي
 الْأَرْحَامِ كَيْفَ يَشَاءُ﴾^(۲) خداوند تصویرگر است و این فعل او شامل
 گذشته و حال و آینده می‌شود. نیر افعال مضارع در آیاتی مانند: ﴿وَاللَّهُ
 يَعْلَمُ الْمُفْسِدَ مِنَ الْمُصْلِحِ﴾^(۳) یا ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾^(۴) و نیز
 آیه ﴿وَأَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا فِي أَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوهُ﴾^(۵) و آیه ﴿وَمَا يَعْزُبُ عَنْ
 رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ﴾^(۶) و آیاتی مانند اینها
 شامل همه زمان‌ها می‌شوند.

وقتی که فعل مضارع به مشیت الهی واگذار گردد و منتسب و

(۱) سوره زلزله، آیات ۷ و ۸.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۶.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۲۰.

(۴) سوره بقره، آیه ۲۱۶.

(۵) سوره بقره، آیه ۲۳۵.

(۶) سوره یونس، آیه ۶۱.

مرتبط به ذات رُبویِ گردد، قطعاً دلالتی بر زمان خاصی ندارد؛ بلکه منسلخ از زمان است. برای نمونه فعل مضارع در آیاتی مثل: ﴿قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾^(۱) و آیه ﴿قَالَ كَذَلِكَ اللَّهُ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ﴾^(۲) و آیه ﴿وَاللَّهُ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ بِغَيْرِ حِسَابٍ﴾^(۳) و مانند اینها منسلخ از زمان هستند؛ بلکه این امور همواره برای خداوند ثابت است.

لذا آیاتی مانند آیه مورد بحث که به مشیت و اراده الهی مرتبط می‌شوند منسلخ از زمان هستند و معنای آیه آن است که سلسله جلیله پیامبران بر طبق اراده الهی جاری است؛ به نحوی که خداوند هر کسی را لایق بداند و مشیتش بر او تعلق گیرد به نبوت مبعوث می‌کند و بر او وحی می‌فرستد. برای نمونه خداوند از بین بنی اسرائیل وحی را بر حضرت موسی نازل کرد.

بنابراین معنای آیه مورد بحث آن است که ارسال رسل و مبعوث نبوت وابسته به اراده الهی است و خداوند باید اراده کند تا کسی پیامبر گردد. لذا فعل مضارع ﴿يُلْقِي﴾ در اینجا منسلخ از زمان است و دلالت بر آینده نمی‌کند.

به عبارت دیگر آیه مورد بحث دلالتی بر استمرار وحی تا قیامت ندارد تا اثبات شود که باید پیامبران تا قیامت ارسال شوند و خاتمیت معنا نداشته باشد. از طرفی هم آیاتی مثل: آیه خاتمیت، اثبات می‌کند که نبوت به وسیله حضرت محمد ﷺ پایان پذیرفت و ختم شد.

(۱) سوره آل عمران، آیه ۴۰.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۴۷.

(۳) سوره بقره، آیه ۲۱۲.

یادآور می‌شود که معنای انسلاخ فعل از زمان آن است که ممکن است یک فعل به یک برهه خاصی از زمان تعلق گیرد، آنگاه دلیل خارجی دلالت می‌کند که آیه ﴿يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾^(۱) مشتمل بر ابتدای آفرینش تا قیامت نمی‌شود. بلکه به معنای آن است که مشیت پروردگار در ارسال رسل، مربوط به زمان گذشته بوده است و اثبات آن برای آینده منوط به اثبات مخصّصی برای آن است. لذا وقتی زمان این فعل مضارع را مربوط به گذشته بدانیم به معنای انسلاخ از زمان است. در ادامه هم باید گفت: آیه خاتمیت به عنوان مخصّصی برای این آیه محسوب می‌شود.

به عبارت دیگر وقتی کلمه ﴿الرُّوحَ﴾ در آیه مورد بحث به معنای وحی باشد، منسلخ از زمان است و آیه خاتمیت تصریح دارد که انسلاخ مذکور تا قبل از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده و سنت وحی تا ایشان جاری است و خداوند پس از حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ این وحی را قطع کرده و نبوت را خاتمه داده است. لذا نوعی عموم و خصوص در این دو آیه جاری می‌گردد.

به بیان دیگر عبارت ﴿يُلْقَى الرُّوحَ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ﴾ در آیه مورد بحث در مقام بیان آن است که زمان در آن منسلخ شده و مطرح نیست؛ ولی از جهتی دیگر آیه خاتمیت هم تصریح دارد که انسلاخ از زمان در القای وحی، تا زمان بعثت پیامبر خاتم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و دفتر وحی پس از رحلت و شهادت ایشان بسته می‌شود. از طرفی در بررسی این آیه با دو آیه قبلش معلوم می‌شود که

(۱) سوره غافر، آیه ۱۵.

مفادش مربوط به آینده صرف نیست؛ چرا که همه فعل‌های مضارع به کار رفته در آنها مثل: يُرِيكُمْ، يُنَزِّلُ، يَتَذَكَّرُ وَيُنَبِّئُ منسلخ از زمان بوده، مربوط به آینده نیستند؛ لذا با این قرینه معلوم می‌شود که فعل ﴿يُلْقِي﴾ هم منسلخ از زمان است و دلالتی بر استمرار ندارد. آنگاه آیه خاتمیت و ادله دیگر به‌عنوان مخصّصی بر آیه مذکور شمرده می‌شوند؛ مبنی بر اینکه نبوت و وحی و کتاب آسمانی به حضرت محمد ﷺ پایان یافت و او خاتم پیامبران است.

شبهه سوم و پاسخ آن

شبهه‌کننده بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ، به آیاتی که در آنها الفاظ و جملاتی مثل: ﴿يَأْتِي رَبُّكَ﴾^(۱) و ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾^(۲) و ﴿يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ﴾^(۳) آمده تمسک کرده است و گفته که در این آیات، آمدن و رفتن و نزول به خداوند نسبت داده شده که نمی‌توان معنای ظاهری آنها را پذیرفت؛ چراکه این امور از ذات باری تعالی منتفی است، لذا باید بر معنایی دیگر حملشان کرد. لذا این معنا عبارت از آمدن پیامبران برای هدایت بشر می‌باشد. از طرفی دیگر افعال به کار رفته در این آیات مضارعند که بر استمرار دلالت می‌کنند و نشانگر استمرار پیامبران تا قیامت می‌باشد.

بنابراین، آیات مذکور شاهی بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ و دین او می‌باشند. این آیات دلالت می‌کنند که در هر دوره‌ای تا قیامت، کسی خواهد آمد که مظهر و آیه الهی بوده و ظهور شارعی محمود

(۱) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۲.

(۳) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

است. از طرف دیگر این آیات هیچ ارتباطی به مهدی موعود علیه السلام ندارند بلکه در مقام بیان ظهور کلی و شاریت کلیه است و بر پیامبران جدید پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله بشارت می‌دهند.

یکی از آیات مورد بحث، آیه ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ رَبُّكَ أَوْ يَأْتِيَ بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا قُلِ انْتَضِرُوا إِنَّا مُنْتَظِرُونَ﴾^(۱) است.

شبهه‌کننده گفته معنای آیه چنین است: آیا جز این انتظار دارند که فرشتگان الهی به سویشان آیند؟ یا همواره رسولان پروردگارت بیایند؟ یا برخی از نشانه‌های پروردگارت تحقق یابند؟ روزی که برخی از نشانه‌های پروردگارت به ظهور آیند، ایمان آوردن کسی که پیش از این ایمان نیاورده یا در حال ایمانش عمل شایسته‌ای انجام نداده سودی نخواهد داشت. بگو: همواره منتظر این امر باشید، ما هم منتظریم.

بنابراین شبهه آنست که مراد از جمله ﴿يَأْتِيَ رَبُّكَ﴾ پیوستگی و استمرار بعثت پیامبران الهی تا روز قیامت است. در این صورت نمی‌توان خاتمیت حضرت محمد صلی الله علیه و آله را پذیرفت، بلکه پس از او پیامبران دیگری هم خواهند آمد.

در پاسخ باید گفت: لازم است که مخاطب آیه و معنای مفردات آن بررسی گردد تا معلوم شود که آیا اشکال باقیست؟ یا بی‌اساس است؟ در تفسیر مجمع البیان آمده: خداوند در این آیه به تهدید مشرکان

(۱) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

پرداخته، می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾ این کافران انتظاری ندارند جز اینکه فرشتگان برای قبض روح نزد ایشان بیایند. این معنی از مُجاهد و قتاده و سُدی است. برخی گویند: یعنی فرشتگان برای آوردن عذاب و پریشانی نزد ایشان بیایند. برخی گویند: برای عذاب قبر. ابوعلی جُبائی گوید: منظور این است که آیا پیامبر و اصحابش غیر از این انتظار دارند که فرشتگان برای یکی از مقاصد دیگری گفته شد، بر کافران نازل شوند؟ ممکن است کافران انتظار دیگری داشته باشند، اما انتظار آنها در برابر این امور هرچه باشد ناچیز و کم اهمیّت است و مثل این است که هیچ‌گونه انتظاری نداشته باشند، چنان‌که گفته می‌شود: فلان کس سخن گفت و نگفت. یعنی آنچه گفت، قابل اعتنا نبود و چنان‌که قرآن کریم می‌گوید: ﴿مَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَئِنْ لَأَلَّهَ رَمَىٰ﴾^(۱) هنگامی که تیر انداختی، تیر نینداختی! بلکه خدا انداخت. منظور این است که تیر انداختن تو مهم نبود.

در معنای جمله ﴿أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ﴾ اقوال زیر مطرح است.

۱- در اینجا مُضاف حذف شده و مُضاف الیه به‌جای آن قرار گرفته. در این صورت معنایش چنین است: یا اینکه امر خدایت به عذاب فرا رسد. چنان‌که مقصود در عبارت ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾^(۲) آمدن امر پروردگار است. این معنی از حَسَن بَصْرِي است. از طرفی حذف مُضاف هم از امور

(۱) سوره انفال، آیه ۱۷.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۲.

جایز است. مثل: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُؤْذُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَعَنَهُمُ اللَّهُ﴾^(۱) یعنی: آنان که اولیای خدا و رسولش را آزار دهند، خداوند در دنیا و آخرت لعنشان می‌کند. در تأیید همین مطلب، ابن عباس هم در تفسیر این آیه گفته است: یعنی امر خدا برای کشتن آنها صادر گردد.

۲- ما به دلیل عقلی می‌دانیم که خداوند از جایی به جایی دیگر نمی‌رود، بنابراین منظور این است که آیات با عظمت خداوند بیایند. (به تقدیر: «أَوْ يَأْتِي رَبُّكَ بِجَلَائِلِ آيَاتِهِ».)

۳- زَجَاج گوید: یعنی عذاب هلاک‌کننده خداوند، در همین دنیا یا در قیامت بر ایشان نازل شود.

جمله ﴿أَوْ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ﴾^(۲) یعنی: یا اینکه یکی از آیات خداوند، نظیر خارج شدن شتر یا طلوع خورشید از مغرب، ظاهر شود. این معنی از مُجَاهِد و قَتَادَه و سُدِّي است. از پیامبر خاتم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ روایت شده است که فرمودند: به خاطر اعمال زشت، در انتظارش اتفاق و پیامد باشید: (۱) طلوع خورشید از مغرب، (۲) خارج شدن شتر، (۳) دَجَال، (۴) دود، (۵) مرگ و (۶) قیامت.

جمله ﴿يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ ءَامَنَتْ مِنْ قَبْلُ﴾^(۳) یعنی روزی که بعضی از آیات پروردگارت ظاهر شود و آنها را ناچار کند که معرفت پیدا کنند و تکلیف - که با اضطرار و ناچاری سازش ندارد - از میان برود، دیگر ایمان آوردن کسی که قبلاً ایمان

(۱) سوره احزاب، آیه ۵۷.

(۲) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

(۳) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

نیاورده، به حالش سودی ندارد؛ زیرا با ظاهر شدن نشانه‌های قیامت، راه توبه بسته می‌شود و هرکسی ناچار می‌شود که خدا را بشناسد و نیک و بد را از یکدیگر جدا گرداند و می‌داند که اگر کارِ بد کرده یا نیکی‌ها را انجام نداده، گرفتار و درمانده است، از این‌رو ناچار می‌شود که کار نیکو کند و از زشتی دور شود. ولی تنبّه اجباری و خوب شدن اضطراری فایده‌ای ندارد.

جمله ﴿أَوْ كَسَبَتْ فِي إِيمَانِهَا خَيْرًا﴾^(۱) دنباله عبارت سابق است. یعنی کسی که قبلاً کار نیکی انجام نداده، آن روز دیگر نیکوکار شدنش سودی ندارد. در این باره نیز اقوال زیر مطرح شده است.

۱- این مطلب را از لحاظ غلبه‌دادن جانب کسانی که در ایمانشان کار خیر کرده‌اند، بیان می‌کند؛ زیرا بیشتر کسانی که از ایمانشان نفع می‌برند، آنهایی هستند که در زمان ایمانشان، نیکی کرده‌اند.

۲- سُدی گوید: یعنی در آن حال - ظهور عذاب و نشانه‌های قیامت - ایمان و کار نیکو فایده ندارد، زیرا تکلیف زایل شده است. اینها در صورتی فایده دارند که پیش از آن حال، واقع شوند. پس مقصود این است که ایمانِ آن روز اگر چه توأم با کار نیکو باشد، بی‌فایده است. ایمان و کار نیکو اگر از پیش باشند، مفیدند.

۳- در حقیقت، مطلب را میان دو چیز مردّد کرده است. نخست: ایمان و دوم: کار نیکو. می‌فرماید: در آن روز، ایمانِ کسی که قبلاً ایمان نیاورده، یا کار نیکی انجام نداده، سودی ندارد. بله، اگر قبلاً ایمان آورده باشد یا اینکه در ایمانش کار نیکی انجام داده باشد، آن ایمان و آن کار نیک به حالش مفید است. پس مقصود این است که آن روز ایمانِ کفّار

(۱) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

و طاعت مؤمنان بی‌فایده است.

۴- فقط ایمان کسی که قبلاً ایمان آورده مفید است و فقط طاعت کسی که قبلاً اطاعت کرده مفید است. این قول قوی‌تر است.

جمله ﴿قُلِ أَنْتَظِرُونَ﴾^(۱) یعنی بگو: شما در انتظار این آیات باشید که ما هم برای شما انتظار می‌کشیم.^(۲)

بنابراین پس از بررسی معنای آیه معلوم می‌شود که هیچ ارتباطی با نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ ندارد و اساساً، آیه در موضوع روز قیامت وارد شده و مربوط به عالم این دنیا نیست؛ بلکه هرگز نمی‌توان عبارت ﴿يَأْتِي رَبُّكَ﴾ را به معنای استمرار بعثت پیامبران تا روز قیامت دانست.

(۱) سوره انعام، آیه ۱۵۸.

(۲) مجمع البیان، ج ۴، ص ۵۹۹ به بعد.

شبهه چهارم و پاسخ آن

یکی دیگر از آیاتی که بر نفی خاتمیت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بدان تمسک شده، آنست که خداوند فرموده: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَقَالَ صَوَابًا﴾^(۱).

شبهه‌گر گفته: فعل ﴿يَقُومُ﴾ به صورت مضارع آمده که نشانگر استمرار است و کلمه ﴿الرُّوحُ﴾ در اینجا به معنای وحی و نبوت می‌باشد. بر این اساس، معنای آیه چنین است: همواره وحی قیام دارد و تا روز قیامت پابرجاست.

بنابراین خداوند همواره پیامبرانی را در طول دوران تا برپایی قیامت برای بشر می‌فرستد. لذا نمی‌توان خاتمیت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را پذیرفت؛ چراکه این آیه بر نفی آن دلالت می‌کند.

در پاسخ باید گفت: این آیه هیچ ارتباطی با رسالت انبیاء و بعثت پیامبران جدیدی ندارد و خارج از مدعا می‌باشد؛ بلکه اساساً، آیات سوره نبا در مورد برپایی قیامت و حوادث پیش از آن و ویژگی‌های قیامت

(۱) سوره نبا، آیه ۳۸.

است.

برای توضیح بیشتر لازم است که معنای آیات این سوره و من جمله آیه مورد بحث بررسی شوند.

در معنای این آیات آمده: مفسران در آیه ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾^(۱) گفته‌اند: هنگامی که رسول خدا ﷺ مبعوث گردید و مردم را به توحید و یکتایی خدای تعالی و به زنده شدن بعد از مرگ خبر داد و بر ایشان قرآن تلاوت نمود، مشرکان در میان خود شروع به سؤال و جواب کردند و از روی انکار و تعجب از خود می پرسیدند و می گفتند: محمد ﷺ چه چیز آورده؟ و چه بر او نازل شده؟ پس خداوند تعالی چنین نازل فرمود: ﴿عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ﴾ یعنی از کدام چیز از هم می پرسید؟

زجاج گوید: لفظ، لفظ استفهام است ولی مقصود بزرگداشت قصه است. چنانچه وقتی شأن و مقام زید را تعظیم کردی می گویی: زید کیست؟ و کدام است؟ (یا وقتی مقام او را بزرگ داشتی می گویی: چه چیزی را تعظیم کردی و بزرگ داشتی؟) سپس خداوند ذکر کرده که سؤال و جواب و پرسش‌های آنها از چیست. لذا فرمود: ﴿عَنِ النَّبِیِّ الْعَظِیْمِ﴾^(۲) که قرآن است. یعنی خبری که مقامش بزرگ است. زیرا خبر از توحید و تصدیق پیامبر ﷺ و خبر از حلال و حرام و روا و ناروا می دهد و همچنین از بعث و نشور پیام دارد. ضحاک و قتاده گفته‌اند: یعنی خبر روز قیامت. و این قول را آیه

(۱) سوره نبأ، آیه ۱.

(۲) سوره نبأ، آیه ۲.

﴿إِنَّ يَوْمَ الْفَصْلِ كَانَ مِيقَتًا﴾^(۱) تأیید می‌کند. یعنی روز موعود و قرار، روزی است که مؤمن از کافر و حق از باطل جدا می‌شود. بعضی گفته‌اند: خبر بزرگ آنست که در آن از اثبات صانع و صفات او و فرشتگان و پیامبران و روز انگیزش و بهشت و دوزخ و رسالت و امامت اختلاف می‌کردند. برای اینکه کلمه ﴿النَّبِيَّ﴾ در اینجا مطلق بوده و شامل تمام امور مذکور می‌شود.

آیه ﴿الَّذِي هُمْ فِيهِ مُحْتَلِفُونَ﴾^(۲) یعنی: خبری که بعضی تصدیقش می‌کردند و برخی تکذیب و دروغ می‌پنداشتند. ﴿كَلَّا﴾^(۳) یعنی: نه؛ امر آن‌طور که گفتند و تکذیب کردند نیست. ﴿سَيَعْمُونَ﴾^(۴) یعنی: به‌زودی وقتی که پرده عقب رفت و مطالب روشن و آشکار شد، عاقبت تکذیبشان را می‌فهمند.

﴿ثُمَّ كَلَّا سَيَعْمُونَ﴾^(۵) یعنی: سپس بزودی می‌فهمند. این ترس و بیمی در پی بیم است. ضحاک گوید: «کَلَّا» یعنی به‌زودی قطعاً کفار عاقبت تکذیبشان را می‌فهمند و مؤمنان هم قطعاً به‌زودی نتیجه تصدیقشان را می‌دانند و دریافت می‌کنند.

بعضی گفته‌اند: ﴿كَلَّا سَيَعْمُونَ * ثُمَّ كَلَّا سَيَعْمُونَ﴾ یعنی: نه، چنین

(۱) سوره نبأ، آیه ۱۷.

(۲) سوره نبأ، آیه ۳.

(۳) سوره نبأ، آیه ۴.

(۴) سوره نبأ، آیه ۴.

(۵) سوره نبأ، آیه ۵.

نیست؛ به زودی آنچه در روز قیامت به ایشان می‌رسد را می‌فهمند، سپس قطعاً به زودی آنچه به ایشان در دوزخ می‌رسد از عذاب و شکنجه، می‌فهمند. بنابراین تکراری در کار نیست.

در آیات بعد خداوند سبحان ایشان را بر طریق استدلال بر صحت و درستی این مطلب آگاه کرد و فرمود: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا﴾^(۱) آیا زمین را آماده و مهیّا برای تصرف و بهره‌برداری شما قرار ندادیم؟! قتاده گوید: «مِهَادًا» یعنی مگر زمین را بساط شما نگردانیدیم؟

﴿وَالْحِبَالَ أَوْتَادًا﴾^(۲) آیا کوه‌ها را میخ‌های زمین نگردانیدیم که مبدا اهلش را نابود کند؟

﴿وَخَلَقْنَاكُمْ أَزْوَاجًا﴾^(۳) آیا شما را شکل شکل نیافریدیم؟ یعنی به شکل‌های گوناگون که هریک شکلی برای دیگریست. بعضی گفته‌اند: یعنی شما را نر و ماده، مرد و زن نیافریدیم تا از شما تناسل درست شود، و تولیدمثل شده و بعضی از شما از دیگری بهره‌مند شود؟ بعضی گفته‌اند: یعنی صف‌های مختلف سیاه و سفید و صغیر و کبیر و غیر اینها آفریدیم.

﴿وَجَعَلْنَا نَوْمَكُمْ سُبَاتًا﴾^(۴) در معنای این آیه مفسران بر چند وجه اختلاف کرده‌اند.

۱- یعنی ما خواب را برای شما مایهٔ راحت و آسایش بدنتان قرار

(۱) سوره نبأ، آیه ۶.

(۲) سوره نبأ، آیه ۷.

(۳) سوره نبأ، آیه ۸.

(۴) سوره نبأ، آیه ۹.

دادیم.

۲- ابن انباری گوید: خوابتان را برای قطع کردن و بریدن اعمال و تصرفتان قرار دادیم.

۳- خوابتان را سُبَات قرار دادیم که نه حقیقتاً مرگ است و نه حیات و ادراک.

﴿وَجَعَلْنَا اللَّيْلَ لِبَاسًا﴾^(۱) یعنی شب را پرده‌ای قرار دادیم که هر چیز را به تاریکی و سیاهی خود مستور و مخفی می‌دارد.

﴿وَجَعَلْنَا النَّهَارَ مَعَاشًا﴾^(۲) و روز را برای طلب معیشت و فراهم کردن وسایل زندگی قرار دادیم. بعضی گفته‌اند: یعنی روز را وقت و محل عیش‌های شما قرار دادیم تا در آن از فضل پروردگارتان درخواست کنید.

﴿وَبَنَيْنَا فَوْقَكُمْ سَبْعًا﴾^(۳) و بالای سر شما هفت آسمان بنا کردیم.

﴿شِدَادًا﴾^(۴) ساختمان و بنای آن را محکم و استوار گردانیدیم.

﴿وَجَعَلْنَا سِرَاجًا وَهَاجًا﴾^(۵) یعنی خورشید را برای جهان چراغی روشن و پر نور نمودیم، و آن را افروخته و پر فروغ کردیم به نوری که به سبب آن روشن بشوند. پس نعمت نور به سبب خورشید، نعمتی عام است و شامل تمام موجودات می‌شود. مُقَاتِل گفته: در خورشید نور و

(۱) سوره نبأ، آیه ۱۰.

(۲) سوره نبأ، آیه ۱۱.

(۳) سوره نبأ، آیه ۱۲.

(۴) سوره نبأ، آیه ۱۲.

(۵) سوره نبأ، آیه ۱۳.

حرارت قرار داده شده و «الوهج» نور و حرارت را جمع می‌کند.

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْمُعْصِرَاتِ﴾^(۱) مُجَاهِدٌ وَ قَتَادَةُ وَ كَلْبِيُّ گويند: یعنی باده‌ها که صاحب ابرهای بارانی هستند. زُهری گوید: «مِنْ» به معنای باده است؛ مثل اینکه گفته بِالْمُعْصِرَاتِ. و این مطلب برای اینست که ابر باران را می‌باراند. ربیع و ابی‌العالیه گویند که معصرات ابرهای حامل بارانست. این معنا طبق روایتِ والبی از ابن‌عبّاس است.

﴿مَاءٌ تَجَاجَا﴾^(۲) یعنی ریزنده‌ای که در ریزش شدید است. مُجَاهِدٌ گوید: یعنی «مِدْرَارًا»: تند می‌بارد. قتاده گوید: یعنی پی در پی، که پشت سرهم ببارد.

﴿لِنُخْرِجَ بِهِ﴾^(۳) یعنی به وسیله آن آب باران، خارج می‌کنیم و می‌رویانیم.

﴿حَبًّا وَنَبَاتًا﴾^(۴) «حَبٌّ» یعنی: دانه و هر چیزی که شاخه و ساقه دارد، و نیز زراعتی که آن را درو می‌کنند و می‌چینند. «نَبَاتٌ» چراگاه‌یست از علف و محلّ زراعت و مثل آن. پس خدای سبحان جمع نموده میان آنچه از زمین می‌روید؛ از آنچه دانه دارد و یا ندارد. (خود به خود سبز می‌شود). بعضی گفته‌اند: «حَبٌّ» دانه‌ایست که مردم می‌خورند و «نَبَاتٌ» گیاه‌یست که از زمین می‌روید و حیوانات از آن

(۱) سوره نبأ، آیه ۱۴.

(۲) سوره نبأ، آیه ۱۴.

(۳) سوره نبأ، آیه ۱۵.

(۴) سوره نبأ، آیه ۱۵.

تغذیه می‌کنند.

﴿وَجَنَّتٍ أَلْفَافًا﴾^(۱) یعنی باغ‌هایی که پیچیده به درختان است. و تقدیرش اینست که ما به سبب آن آب باران درختان پیچیده به هم را بیرون می‌آوریم. پس کلمه «شجر» به جهت دلالت کلام بر او حذف شده است. بوستان و باغ را «جَّت» گفته‌اند به جهت اینکه درختان زمین آن را می‌پوشاند، و مستور می‌کند. سپس خدای سبحان اعاده و رستاخیز را (در روز قیامت) یاد نمود، برای آگاهی‌دادن بر اینکه آیات گذشته متذکرِ صحت بعث و رستاخیز است.^(۲)

لذا می‌فرماید: به یقین روز داوری (میان جهانیان) و جدایی حق از باطل و نیکان از بدان - در علم ازلی الهی و بر طبق نوشته لوح محفوظ - وعده‌گاه است. وعده‌گاهِ معارفهٔ همگانی، رسیدگی به همهٔ امور، تعیین حسنات و سیئات، و توفیهٔ پاداش‌ها و کیفرها. و از این آیه تا آخر سوره توصیف پیدایش نبأ عظیم و حوادث و حقایق آن صحنه فراتر از ادراک بشری است.

﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾^(۳) روزی که در صور دمیده شود. از آیات قرآن به خوبی استفاده می‌شود که دو حادثهٔ عظیم به‌عنوان «نفخِ صور» واقع می‌شود. در حادثهٔ اول نظام جهان هستی به هم می‌ریزد، و تمام اهل زمین و همهٔ کسانی که در آسمانها هستند می‌میرند، و در حادثهٔ دوم، جهان نوسازی می‌شود، و مردگان به حیات جدید باز می‌گردند و رستاخیز بزرگ انجام می‌گیرد. و آیهٔ ﴿يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ﴾

(۱) سوره نبأ، آیه ۱۶.

(۲) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۵-۶۴۰.

(۳) سوره نبأ، آیه ۱۸.

فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا ﴿۱﴾ اشاره به نفخ دوم است. پس شما فوج فوج (از گورها به سوی حساب) می‌آیید و آسمان گشوده شود و به صورت درهایی (برای نزول انبوه فرشتگان) درآید. و کوه‌ها (از جای خود) سیر داده شوند و (حقیقتاً معدوم و در نظر) آب‌نما گردند.

خداوند در ادامه، در بیان مجازات مجرمان و گناهکاران می‌فرماید: البتّه جهنّم در آن روز کمین‌گاه است. فرشتگان در اطراف صراطِ آن، برای حفظ مؤمنان از سقوط، و برای جذبِ کافران به جهنّم آماده‌اند. آنجا برای طغیان‌گران جای بازگشت است که روزگاران درازی (به بلندای ابدیت) در آن درنگ کنند. در آنجا نه خنکی (هوا و نوشیدنی) چشند و نه آشامیدنی گوارا، مگر آب جوشان و مایعات روان از چرک و خونابه. کیفری است موافق (عقاید و اخلاق و عمل‌های آنها). همانا آنها هیچ امیدی به (روز) حساب نداشتند و آیات و نشانه‌های ما را سخت و مصرّانه تکذیب کردند. و ما به شمارِ همه چیز احاطه یافته و آن را در کتاب لوح محفوظ قرار داده و هر عملی از آنها را در صحیفه اعمالشان ثبت کرده‌ایم. پس بچشید که هرگز برای شما جز عذاب نخواهیم افزود. خداوند در ادامه، در بیان حال و پاداش مؤمنان و پرهیزکاران می‌فرماید: همانا برای پرهیزکاران رستگاری و کامیابی و جایگاه نجات است. باغ‌های حصارین و درختان انگور است. و دخترانی نورسیده و هم‌بسنّ و سال. و جام‌هایی سرشار از شراب‌ها و شربت‌های گوناگون. در آنجا نه هرگز لغوی می‌شنوند و نه دروغی و نه تکذیبی. خدا و فرشتگان آنها را، و آنها یکدیگر را تکذیب نمی‌کنند. این پاداشی است از جانب پروردگارت، بخششی به قدر کافی و روی حسابِ عمل‌های گذشته

(۱) سوره نبأ، آیه ۱۸.

است. همان پروردگارِ آسمان‌ها و زمین و آنچه در میان آن دو است، همان خدای رحمان که اهل محشر را در برابر او هرگز یارای سخن نباشد که مستقلاً شفاعت کنند یا اعتراض به داوری یا پاداش و کیفرش نمایند.

خداوند در ادامه پیرامون آیهٔ مورد بحث می‌فرماید: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾^(۱) روزی که روح و فرشتگان به صف می‌ایستند.

در مورد معنای ﴿الرُّوحُ﴾ اقوال زیر مطرح شده است.

(۱) مُجاهد و قتاده و ابوصالح گویند: روح، خلقی از مخلوقات خدای تعالی بر صورت بنی آدم است و از جنس فرشتگان نیست. در قیامت روح در یک رسته و فرشتگان در رستهٔ دیگر می‌ایستند. آن یک لشکر و اینها هم لشکری هستند.

(۲) شعبی گوید: آن دو، دو صفِ پروردگارِ عالمیان در روز قیامت است. صفی از روح و صفی از فرشتگان.

(۳) ابن مسعود و عطاء از ابن عباس نقل کردند که او گوید: البته روح فرشته‌ای از فرشتگان است. خداوند خلقی بزرگ‌تر از او نیافریده. وقتی روز قیامت شد او به تنهایی در یک صف می‌ایستد و فرشتگان تمامی در صف دیگر. پس بزرگی آن روح مانند صف فرشتگانست. عطیة از ابن عباس روایت کرده که ارواح مردم با فرشتگان در بین دو نفخه می‌ایستند پیش از آنکه ارواح به اجساد برگردند.

(۴) ضحاک گوید: روح همان جبرئیل است. وهب گوید: که جبرئیل (علیه السلام) در مقابل خداوند ﷻ ایستاده و شانه‌اش می‌لرزد،

(۱) سوره نبأ، آیه ۳۸.

خداوند ﷻ از هر لرزش وی صد هزار فرشته خلق می‌کند. پس فرشتگان صف‌هایی هستند در مقابل خدای تعالی که سرهای خود را (از هیبت و جلالت خداوند) به زیر انداخته‌اند. وقتی که خداوند به ایشان اجازه سخن داد، می‌گویند: لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ. آنها درست گویند. یعنی می‌گویند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. علی بن ابراهیم به اسنادش از حضرت صادق علیه السلام روایت نموده که فرمود: روح فرشته‌ای است بزرگ‌تر از جبرئیل و میکائیل.

۵) حَسَن بَصْرِيّ گوید: روح، اولاد و فرزندان آدم است و قول خدا که فرمود: ﴿صَفًّا﴾ یعنی برگزیدگان. ﴿لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾^(۱) و ایشان مؤمنان و فرشته‌ها هستند ﴿وَقَالَ﴾^(۲) یعنی در دنیا می‌گویند: ﴿صَوَابًا﴾^(۳). یعنی شهادت به توحید داده، گفتند: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. بعضی گفته‌اند: که کلام در اینجا شفاعت است. یعنی شفاعت نمی‌کنند ﴿إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ﴾. حَسَن بَصْرِيّ و کَلْبِي گویند: مگر درباره کسی که خداوند برای او اجازه داده، شفاعت می‌شود.

معاویة ابن عمّار از حضرت امام صادق علیه السلام روایت کرده که از این آیه از آن حضرت سؤال شد. پس فرمود: قسم به خدا ما هستیم مأذونان در روز قیامت برای شفاعت و گویندگان صواب. گفت: عرض کردم: فدایت شوم! چه می‌گویید؟ فرمود: خدا را تمجید می‌کنیم و بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم صلوات فرستاده و برای شیعیان و پیروانمان شفاعت

(۱) سوره نبأ، آیه ۳۸.

(۲) سوره نبأ، آیه ۳۸.

(۳) سوره نبأ، آیه ۳۸.

می‌کنیم و پروردگار هم آن را می‌پذیرد. عیاشی نیز همین روایت را بدون سند نقل کرده است.

﴿ذَلِكَ الْيَوْمُ الْحَقُّ﴾^(۱) یعنی این روز، حق است و شکی در وقوع و وجود آن - قیامت - نیست. ﴿فَمَنْ شَاءَ اخْتَذْ إِلَىٰ رَبِّهِ مَكَابًا﴾^(۲) پس هر کس بخواهد که به سوی پروردگار خود مرجعی بگیرد؛ یعنی برای طاعت خدا. یعنی هر کس بخواهد عمل صالح انجام دهد که به سوی پروردگار خود برگردد، پس البته علت‌ها بر طرف و راهها آشکار و پیامبران تبلیغ رسالت نمودند. «مآب» مفعَل از «أوب» به معنای رجوع و برگشتن است.

سپس خداوند سبحان کفار مکه را بیم داد و فرمود: ﴿إِنَّا أَنْذَرْتَكُمْ عَذَابًا قَرِيبًا﴾^(۳) البته ما شما را به عذابی نزدیک (عذاب در آخرت) بیم می‌دهیم؛ زیرا هر چه بخواهد بیاید و واقع شود نزدیک است.

﴿يَوْمَ يَنْظُرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ﴾^(۴) روزی که آدمی جزاء و پاداش آنچه مقدم داشته را انتظار می‌کشد. پس اگر طاعت و عبادت نموده منتظر ثواب خواهد بود و اگر گناه و معصیت نموده منتظر عقوبت و عذاب خواهد بود. بعضی گفته‌اند: یعنی البته هر کس در آن روز به عملش - از خوب و بد - نگاه می‌کند که در پرونده ثبت گردیده، پس امیدوار ثواب خدا بر اعمال صالح و شایسته‌اش است، و از عقاب و

(۱) سوره نبأ، آیه ۳۹.

(۲) سوره نبأ، آیه ۳۹.

(۳) سوره نبأ، آیه ۴۰.

(۴) سوره نبأ، آیه ۴۰.

شکنجه بر اعمال بدش می‌ترسد.

﴿وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَلَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾^(۱) در این روز کافر می‌گوید و آرزو می‌کند که ای کاش خاک بود و زنده نمی‌شد و مورد محاسبه قرار نمی‌گرفت.^(۲)

در نتیجه از آنچه در معنای آیات و آیه ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾^(۳) گذشت چنین حاصل می‌شود که کلمه ﴿يَوْمَ﴾ در آن به معنای روز قیامت است و ربطی به عالم دنیا ندارد و همه مفسران عامه و خاصه این آیه را مربوط به قیامت دانسته و تفسیر کرده‌اند. لکن مُستشکل و شبهه‌کننده، با تحریف این آیه در پی اثبات مدّعی خود است که نشانگر جهل یا عناد او می‌باشد.

(۱) سوره نبأ، آیه ۴۰.

(۲) مجمع‌البیان، ج ۱۰، ص ۶۴۸.

(۳) سوره نبأ، آیه ۳۸.

شبهه پنجم و پاسخ آن

یکی دیگر از آیاتی که بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ بدان تمسک شده آیه چهل و یکم از سوره «ق» است. خداوند در این آیه فرموده: ﴿وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾^(۱). شبهه گر گفته: این آیه بر تجدید نبوت دلالت دارد؛ یعنی پیامبری از مکانی نزدیک - مثل علی محمد از شیراز - خواهد آمد که ندا سر می دهد و خود را فرستاده خدا معرفی می کند. لذا ندای او حق است و باید به او لبیک گفت و پیامبری او را پذیرفت. بنابراین، آیه مذکور بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ دلالت می کند.

در پاسخ باید گفت: این آیه نیز در مورد قیامت می باشد؛ همان گونه که آیات قبل و بعد شاهد آن است، و ربطی به ادعای مستشکل ندارد. خداوند در آیه بعدی مراد از ﴿يَوْمَ﴾ را تعیین و تعریف کرده، می فرماید: ﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَٰلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾^(۲)؛ یعنی روزی که [همگان] صیحه و فریاد را به درستی می شنوند [و] آن روز، روز بیرون آمدن [از قبرها] است.

(۱) سوره ق، آیه ۴۱.

(۲) سوره ق، آیه ۴۲.

توضیح اینکه، برپایی قیامت مبتنی بر دو صیحه است. صیحه نخست وقتی است که در صور اوّل دمیده می‌شود و همه می‌میرند و سپس فاصله‌ای بین این نفخه تا نفخه دوم می‌افتد. صیحه دوم وقتی است که در صور دوم دمیده می‌شود و همه زنده می‌گردند و آن، روز خروج از قبرها و برپایی قیامت است. مراد از صیحه در اینجا نفخ صور دوم است.

بنابراین خداوند به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَأَسْمِعْ يَوْمَ يُنَادِ الْمُنَادِ مِنْ مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ منظور از این خطاب، تمامی مکلفان هستند. یعنی به این نداء و پیامی که داده می‌شود گوش فرا ده. آن ندایی که منادی الهی در روز قیامت و رستاخیز و نشور سر خواهد داد عبارت از نفخه دوم است. قَتاده گفته: معنای آیه چنین است: گزارش حال آنان را در روزی که منادی از جانب صخره بَيْتِ الْمَقْدِسِ ندا خواهند داد گوش کن. ندا می‌گوید: ای استخوان‌های پوسیده، و ای مفصل‌های از هم گسسته، و ای گوشت‌های از هم پاشیده، برخیزید برای فیصله دادخواهی و آنچه که خداوند برای شما به‌عنوان پاداش آماده ساخته است. از مُقاتل نقل شده که منادی در آن روز اسرافیل است که می‌گوید: ای آفریدگان الهی برای حسابرسی برخیزید.

استفاده از عبارت ﴿مَّكَانٍ قَرِيبٍ﴾ - مکانی نزدیک - به دلیل آن است که همه خلائق این ندا را به‌طور یکسان می‌شنوند و بر هیچ‌کس چه دور چه نزدیک مخفی نمی‌ماند؛ گویی که همگی این ندا را از مکانی نزدیک شنیده‌اند.

﴿يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ﴾ صیحه عبارت از صدایی یک‌باره و شدید است، و این صیحه همان نفخه دوم می‌باشد. کلمه ﴿بِالْحَقِّ﴾ بنابر نقل کلبی به معنای رستاخیز قیامت است، و به گفته مُقاتل یعنی

این صیحه قطعاً انجام خواهد گرفت.

﴿ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ یعنی: این روز، روز بیرون آمدن از قبرها به سوی صحرای محشر است.

از ابی عبیده نقل شده است که ﴿يَوْمُ الْخُرُوجِ﴾ یکی از نام‌های قیامت است، و در این مورد به قول شاعر عرب استشهاد شده است که گفته:

أليس يوم سَمَى الخروجا أعظم يوم رجّة رجوجاً

آیا روز قیامت همان روز نیست که به (خروج) نامیده شده است؟
بزرگ روزی که جنبشی سخت خواهد داشت.

﴿إِنَّا لَنَحْنُ نُحْيِيهِ وَنُمِيتُهُ وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾^(۱) خداوند بزرگ از کار خودش خبر می‌دهد که اوست کسی که آفریدگان را پس از آنکه به صورت جماد در آمده و مرده‌اند دوباره زنده می‌کند، و پس از آنکه زنده شدند دوباره آنان را می‌میراند، و دگر بار روز قیامت آنان را زنده خواهد ساخت. منظور از ﴿وَإِلَيْنَا الْمَصِيرُ﴾ نیز همین معناست.

پس از بررسی مفهوم این آیات معلوم می‌شود که آنها هیچ ربطی به این دنیا و بحث نُبُوت ندارند؛ بلکه مربوط به قیامت و خروج انسان‌ها از قبر می‌باشند. از طرفی دیگر باید گفت: همه مفسران عامه و خاصه این آیات را بر قیامت حمل کرده‌اند.

در نتیجه نمی‌توان این آیه را شاهی بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ دانست و قائل شد که پس از او پیامبران دیگری خواهند آمد.

(۱) سوره ق، آیه ۴۳.

شبهه ششم و پاسخ آن

یکی دیگر از آیاتی که بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ بدان تمسک شده، آنست که خداوند فرموده: ﴿وَجَاءَ رُبُّكَ وَالْمَلَكُ صَفًّا صَفًّا﴾^(۱)؛ شبهه‌گر گفته: این آیه هم بر تجدید نبوت دلالت دارد؛ چون، از آنجا که نمی‌توان آمد و رفت را به خداوند نسبت داد، لازم است که عبارت ﴿وَجَاءَ رُبُّكَ﴾ را به معنای آمدن پیامبران خدا دانست. از طرفی دیگر هم از فعل ماضی - جاء - استفاده شده است؛ چراکه مضارع محقق الوقوع در حکم ماضی است و به معنای آن است که حتماً پس از حضرت محمد ﷺ پیامبران دیگری مثل: سید علی محمد باب خواهند آمد. لذا این آیه هم شاهی بر نفی خاتمیت می‌باشد.

به عبارت دیگر شبهه‌گر گفته: از آنجا که قرار بود پیامبران دیگری پس از حضرت محمد ﷺ ظهور کنند، خداوند در این آیه از فعل ماضی استفاده کرده و فرموده: ﴿وَجَاءَ رُبُّكَ﴾. یعنی حتماً و قطعاً پیامبرانی پس از حضرت محمد ﷺ خواهند آمد.

(۱) سوره فجر، آیه ۲۲.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: وقتی آیات قبلی بررسی شوند، بی‌اساس بودن شبهه و خروج آن از مدعا نمایان می‌شود.

توضیح اینکه خداوند در این آیات گناهکاران را ترسانیده و فرمود: ﴿كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا﴾^(۱) یعنی آن‌گاه که هر چیزی در پشت زمین، از کوه و ساختمان و درختان شکست تا اینکه زلزله شد و چیزی بر زمین باقی نماند و پی در پی این کار تکرار شد. به عبارتی دیگر؛ آنگاه که بلندی‌های این زمین پیاپی درهم کوبیده و متلاشی شود و زمین صاف و مسطح گردد.

ابن عباس گوید: ﴿دُكَّتِ الْأَرْضُ﴾ یعنی روز قیامت زمین کشیده می‌شود مثل کشیدن پوست دباغی شده.

ابن قتیبه گوید: کوه‌های زمین کوبیده می‌شوند تا همه صاف و مساوی گردند، و مقصود این است که زمین مساوی و صاف می‌شود و تمام خانه‌ها و قصرها و عمارت‌های آسمان خراش و ساختمان‌های دوپست طبقه و برج‌ها و مناره‌ها خراب و نابود می‌شوند تا زمین مانند صحرا صاف و مسطح گردد که هیچ پستی و بلندی در آن مشاهده نشود.

﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾ حسن بصری و جُبائی گویند: یعنی امر پروردگار تو و حکم و محاسبه او از بندگان آمد.

بعضی گفته‌اند: جلال و عظمت آیات او آمد. پس آمدن عظمت و جلال ربوبی را به جهت بزرگداشت، آمدن امر او قرار داد. بعضی از محققان گفته‌اند: یعنی ظهور پروردگارت به جهت ضرورت

(۱) سوره فجر، آیه ۲۱.

معرفت به او آمد، به علّت اینکه ظهور معرفت به چیزی است که قائم مقام ظهور و رؤیت آن چیز شود، و چون معرفت به خدا در این روز ضروری و بدیهی خواهد بود پس این معرفت مانند ظهور و تجلّی او برای خلقت است. لذا فرمود ﴿وَجَاءَ رَبُّكَ﴾. یعنی شبهه برطرف گشت و شک برداشته شد. نیز خداوند بالاتر و منزّه از آمد و رفت است، به خاطر قیام براهین غالب و ادلّه ظاهر و آشکاری که خداوند سبحان را منزّه از جسم می‌داند. (نه مرکّب بود و جسم نه مرئی نه محلّ).

﴿وَالْمَلَكُ﴾ یعنی فرشتگان می‌آیند. ﴿صَفًّا صَفًّا﴾ عطاء بن ابی رباح در معنایش گوید: صفوف فرشتگان را اراده کرده‌اند و اهل هر آسمانی صفی جداگانه هستند.

ضحاک بن مزاحم گوید: آن گاه که زلزله روز قیامت شود، اهل هر آسمانی در صفی محیط به زمین خواهند بود نسبت به کسانی که در زمین هستند. صفوف ملائکه هفت رسته خواهد بود، چنانچه خداوند فرمود: ﴿صَفًّا صَفًّا﴾. بعضی گفته‌اند: یعنی صف بسته شده مانند صفوف مردم در نماز. صفّ اول می‌آید، سپس صفّ دوم و بعد از آن صفّ سوم، آن گاه به همین ترتیب. برای اینکه این حالت شبیه‌تر است به حال استواء از حالت تشویش و پراکندگی، پس تعدیل و مساوی‌بودن بهتر خواهد بود.

﴿وَجِئَاءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾^(۱) یعنی در این روز جهنّم را حاضر می‌کنند تا اینکه سزاواران عذاب را در آن مجازات کنند و اهل محشر هول و ترس و منظره بزرگ آن را ببینند.

(۱) سوره فجر، آیه ۲۳.

عَلَّامَه بَحْرَانِي دَر تَفْسِيرِ الْبِرْهَانِ رَوَايَتِي رَا اَز تَحْفَةِ الْاِخْوَانِ بَا حَذْفِ سِنْدِ اَوْرَدَه وَگَفْتَه: اَبُو سَعِيدِ خُدْرِي وَ سَلْمَانِ فَارَسِي رَوَايَتِ كَرْدَه، گَوِيْد: چَوْنِ اَيْنِ اَيَه نَازِلِ شُد، چَهْرَه رَسُوْلِ خُدَا ﷺ دَگَر گُوْنِ شُد وَ اَيْنِ حَالَت، چَنَانِ بَرِ چَهْرَه اَيْشَانِ نَمُوْدَارِ شُد كِه بَرِ يَارَانِ سَخْتِ اَمَدِ وَ حَالِي كِه اَز اَيْشَانِ دِيْدَنَد، بَرَايِ اَنَانِ دَر دَنَاكِ بُوْد. اَز اَيْنِ رُو نَزْدِ اَمِيْرْمُؤْمِنَانِ حَضْرَتِ عَلِيِّ بْنِ اَبِي طَالِبٍ (ع) رَفْتَنَد وَ عَرْضِ كَرْدَنَد: اَيِ عَلِي! اَمْرِي رِخِ دَاَدَه كِه بَرِ چَهْرَه رَسُوْلِ خُدَا ﷺ نَمُوْدِ كَرْدَه اَسْت؟

حَضْرَتِ عَلِيِّ (ع) رَاهِ اِفْتَادِ وَ نَزْدِ رَسُوْلِ خُدَا ﷺ رَسِيْدِ وَ اَيْشَانِ رَا اَزِ پِشْتِ دَرِ اَغُوْشِ كَشِيْدِ وَ بَرِ مِيَاْنِ كَتْفِ هَايِشَانِ بُوْسَه زَدِ وَ عَرْضِ كَرْد: اَيِ پِيَاْمِبَرِ خُدَا! پَدْرِ وَ مَادَرْمِ بَه فِدَايَتِ! اَمْرُوْزِ بَرَايْتَانِ چَه رِخِ دَاَدَه اَسْت؟

رَسُوْلِ خُدَا ﷺ فَرْمُوْد: جَبْرِيْلُ اَمَدِ وَ بَرَايِمِ خَوَاْنَد: ﴿وَجَايَءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ﴾. بَه اَوِ گَفْتِم: چَگُوْنَه جَهَنْمِ رَا مِي اَوْرَنَد؟ گَفْت: دُوْزَخِ بَه فَرْمَانِ خُدَاوَنَدِ بَا هَزَارِ اَفْسَارِ اَوْرَدَه مِي شُوْدِ وَ هَرِ اَفْسَارِي اَزِ اَنِ رَا يَكْصَدِ هَزَارِ فَرِشْتَه سَهْمِگِيْنِ وَ سَنَگْدَلِ گَرَفْتَه اَسْت وَ هَرِيَكِ اَزِ فَرِشْتِگَانِ گُرْزِي اَهْنِيْنِ دَرِ دَسْتِ دَارَد. اَنَانِ دُوْزَخِ رَا بَا اَفْسَاْرَهَا وَ زَنْجِيْرَهَايِشِ مِي اَوْرَنَد، حَالِ اَنِ كِه دُوْزَخِ سَتُوْنِ هَايِي سَهْمِگِيْنِ وَ دَرِشْتِ دَارَد كِه هَرِيَكِ بَه دَرَازَايِ رَاهِي هَزَارِ سَالَه اَزِ سَالِ هَايِ دُنْيَا سْتِ وَ سِي هَزَارِ سَرِ دَارَد كِه بَرِ هَرِيَكِ، سِي هَزَارِ دِهَانِ اَسْت وَ هَرِ دِهَانِ، سِي هَزَارِ دَنْدَانِ دَارَد كِه هَرِيَكِ سِي هَزَارِ بَارِ بَزْرَگْتَرِ اَزِ كُوْهِ اَحَدِ اَسْت وَ هَرِ دِهَانِ، دُو لَبِ دَارَد كِه هَرِيَكِ چَوْنِ طَبَقِ هَايِ دُنْيَا سْتِ وَ زَنْجِيْرِي بَرِ اَنِ اَسْت كِه هَفْتَادِ هَزَارِ فَرِشْتَه اَنِ رَا مِي كِشَنَدِ وَ هَرِيَكِ اَزِ فَرِشْتِگَانِ چَنَانِ اَسْت كِه اِگَرِ خُدَاوَنَدِ بَه اَوِ فَرْمَانِ دَهْدِ تَا هَمَه دُنْيَا وَ هَمَه اَسْمَانِ هَا رَا بَا هَرِ اَنْچَه دَرُوْنِ وَ مِيَاْنِ اَنِ هَا سْتِ بِلْعَدِ، بِي شَكِ اَيْنِ كَارِ بَرَايِشِ اَسَانِ اَسْت.

دَرِ اَنِ هَنَگَامِ دُوْزَخِ اَزِ تَرَسِ خُدَاوَنَدِ مَتَعَالِ، سَخْتِ بِيْمَنَاكِ وَ

دل‌نگران و ترسان می‌شود و می‌گوید: ای فرشتگانِ پروردگارم! شما را به خدا سوگند! آیا می‌دانید خداوند عَلَيْكُمْ می‌خواهد با من چه کند؟ آیا گناهی از من سرزده که به خاطرش مستحق عذاب او شده‌ام؟ فرشتگان به او پاسخ می‌دهند: دوزخ! ما نمی‌دانیم.

آن‌گاه دوزخ از بیم و هراس خداوند متعال می‌ایستد و زاری‌کنان و نگران به خود می‌پیچد و چنان آشفته می‌رمد که اگر رهایش کنند، همه را می‌سوزاند.

در آن دم از سوی خداوند متعال ندا می‌رسد: آرام باش، آرام باش ای دوزخ! نگران نباش، تو را نیافریده‌ام تا عذابت کنم، بلکه تو را آفریده‌ام تا عذاب و انتقامی باشی برای آنان که مرا انکار کردند و روزی مرا خوردند و دیگری را پرستیدند و به نعمت من کفر ورزیدند و خدایی جز مرا به پرستش گرفتند.

دوزخ می‌گوید: سرور! آیا اجازه می‌دهی تا تو را سجده گزارم و ثناء گویم؟ خداوند می‌فرماید: آری، ای دوزخ! پس دوزخ از برای پروردگار جهانیان به سجده می‌افتد و سپس سر به تسبیح و ثنای پروردگار بر می‌آورد.

ابن عباس - که خدا از او خشنود باد - گفت: اگر تنی از ساکنان آسمان‌ها و زمین‌ها بانگی از خروش‌های دوزخ را می‌شنیدند، هرآینه همگی مدهوش می‌شدند و جان می‌باختند و چونان شرب و مس که در آتش افتد، همگی ذوب می‌شدند.

دوزخ بر ستون‌های خود به راه می‌افتد و دم و بازدمی خوفناک دارد و چون شتری چموش گردن می‌کشد و از دهان‌ها و سوراخ‌های بینی‌اش شراره‌هایی همچون کاخ می‌افکند که گویی شترانی زرد رنگند و تیرگی دودش آفریدگان را می‌پوشاند، آن چنان که هیچ‌کس از شدت تاریکی یارای نگریستن به دیگری را ندارد، جز کسی که خداوند از

کردار نیکش نوری برایش قرار دهد تا در آن تاریکی برایش نور بتاباند. آتشبانانِ سهمگین و خشمگین دوزخ را می‌آورند و در آنچه خداوند به آنان فرمان داده از او سرپیچی نمی‌کنند و به فرمانی که گرفته‌اند، عمل می‌کنند.

چون مردمان به دوزخ بنگرند، بانگ برمی‌آورد و نعره می‌کشد و برمی‌شورد و نزدیک باشد که از خشم در خروش افتد. سپس دندان‌هایش را به برخی از آنان نزدیک می‌کند و به شمار ستارگان آسمان شراره می‌افکند و هر شراره‌ای همچون ابری بزرگ است. این چنین قلب‌ها از دیدن دوزخ از جا کنده می‌شوند و دل‌ها به لرزه می‌افتند و خرد‌ها از کف می‌روند و دیده‌ها تار می‌شوند و تن‌ها به رعشه می‌افتند.

سپس دوزخ بار دیگر نعره برمی‌آورد و هیچ قطره‌ای در چشم آفریدگان نمی‌ماند جز آن که اشک می‌شود و سرازیر می‌گردد و دل‌ها از پریشانی به گلوگاه‌ها می‌رسند و هراس فزونی می‌گیرد. سپس دوزخ، نعرهٔ سوم را چنان برمی‌آورد که اگر پیامبری عمل هفتاد پیامبر را داشته باشد، باز می‌پندارد که دوزخ بر او فرود می‌آید و هیچ راه گریزی از آن نمی‌یابد.

در آن هنگام هیچ پیامبر فرستاده‌شده و هیچ فرشتهٔ مقرب و هیچ ولیّ برگزیده‌ای بر جا نمی‌ماند، مگر آن که بر زانوان خود به خاک می‌افتد و جانش به لبش می‌رسد. در آن دم حضرت محمد صلی الله علیه و آله را بر دوزخ عرضه می‌کنند و او به ایشان عرض می‌کند: مرا با تو کاری نیست، ای محمد صلی الله علیه و آله! چراکه خداوند گوشت تو را بر من حرام کرده است. در آن روز همه می‌گویند: خدایا! مرا دریاب، مرا دریاب؛ جز پیامبر ما

محمد ﷺ که می‌گوید: خدایا! اتمم را دریاب، اتمم را دریاب. ای کسی که عهد خود نمی‌شکنند، به وعده‌ات عمل کن، به وعده‌ات عمل کن^۱.

خداوند سبحان در ادامه آیات مورد بحث فرمود: ﴿يَوْمَئِذٍ﴾^(۲) یعنی روزی که جهنم را می‌آورند. ﴿يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ﴾^(۳) یعنی انسان پند گرفته و کافر توبه می‌کند. ﴿وَإِنِّي لَهُ الذِّكْرَىٰ﴾^(۴) زجاج گوید: یعنی از کجا برای او توبه باشد؟ و بعضی گفته‌اند: یعنی انسانی به‌خاطر می‌آورد آنچه را که تقصیر و تفریط کرده است؛ زیرا یقیناً می‌داند آنچه را که به او وعده داده شده، پس چگونه تذکر او را نفع دهد؟ لذا در این آیه برای او اثبات تذکر نموده سپس آن را از او نفی کرده؛ به معنای اینکه او به سبب آن منتفع نشود. پس مثل اینکه نبوده است. لذا شایسته بود در وقتی که برایش مفید باشد متذکر شود.

خداوند سبحان در ادامه، آنچه را که کافر و گنهگار جنایتکار بر نفس خود می‌گوید و آن را به قول خودش آرزو می‌کند حکایت کرده است و فرموده: ﴿يَقُولُ يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾^(۵) یعنی آرزو می‌کند که ای کاش طاعات و حسنات را برای زندگی بعد از مرگش انجام داده بود، یا آن عملی را که به جهت زندگی ابدی به‌جا آورده بود آرزو می‌کند. لذا می‌گوید: ﴿يَلَيْتَنِي قَدَّمْتُ لِحَيَاتِي﴾ ای کاش برای زندگی ابدیم که موتی

(۱) البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۶۵۳.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۳.

(۳) سوره فجر، آیه ۲۳.

(۴) سوره فجر، آیه ۲۳.

(۵) سوره فجر، آیه ۲۴.

در آن نیست عمل صالح و شایسته‌ای را مقدّم می‌داشتیم. یعنی گوید: ای کاش برای زندگی (ابدی) خویش (چیزی) از پیش فرستاده بودم. سپس خداوند سبحان فرمود: ﴿فَيَوْمَئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ﴾^(۱) یعنی پس در آن روز کسی مانند عذاب و شکنجه خدای تعالی دیگری را عذاب و شکنجه نمی‌کند، زیرا عذاب و شکنجه خدای عَلَّامُ السَّمْعِ سخت‌ترین شکنجه‌ها است.

در ادامه آیات خداوند سبحان فرمود: ﴿وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ﴾^(۲) و هیچ‌کس همانند در بند کشیدن او در بند نکشد. مقصود اینست که در دنیا احدی کافران را عذاب نمی‌کند مانند عذاب خدا در این روز، و هیچ‌کس در دنیا مثل وثاق و زندان خدا کافر را در روز قیامت زندانی نمی‌کند.^(۳)

در نتیجه باید گفت: همه آیات مذکور در مورد قیامت و حوادث آن است و هیچ ربطی به بحث نبوت و عالم دنیا ندارد. لذا شبهه‌کننده در اینجا هم خواسته با تحریف معنای آیات به مقصود خود بر نفی خاتمیت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ برسد که می‌بینیم با توضیحات قبل ناکام می‌ماند. در واقع او دچار مغالطه‌ای راهبردی شده است.

از طرف دیگر همه مفسران شیعه و سنی این آیات را مربوط به قیامت دانسته‌اند و کسی آن را مربوط به بعثت پیامبران و عالم دنیا ندانسته، تفسیر نکرده است. در نتیجه آیه مذکور نمی‌تواند دلیل و شاهی بر نفی خاتمیت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ باشد.

(۱) سوره فجر، آیه ۲۵.

(۲) سوره فجر، آیه ۲۶.

(۳) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۷۴۲.

شبهه هفتم و پاسخ آن

یکی دیگر از آیاتی که بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ بدان تمسک شده آنست که خداوند فرموده: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) شبهه گر گفته: آیه به معنای روزی است که مردم دعوت پیامبران خدا را اجابت می‌کنند. این معنا به دلیل وجود فعل مضارع ﴿يَقُومُ﴾ استمرار دارد و دلالت می‌کند که همواره تا قیامت پیامبرانی خواهند آمد و نبوت خاتمه نمی‌یابد.

در پاسخ باید گفت: این آیه در مورد قیامت و موضوع آن است و چنانچه آیات قبل و بعد آن بررسی شود این معنا به وضوح فهمیده می‌شود. لذا آیه مذکور هیچ ارتباطی به استمرار ارسال پیامبران تا قیامت ندارد.

در شأن نزول این سوره آمده که عِکْرَمَة به نقل از ابن عباس گوید: چون پیغمبر ﷺ وارد مدینه شدند، مردم آن از جهت کم‌فروشی بدترین انسان‌ها بودند. پس خداوند ﷻ چنین نازل کرد: ﴿وَيْلٌ

(۱) سوره مطففین، آیه ۶.

لِّلْمُطَفِّفِينَ ﴿١﴾ وای بر کم‌فروشان. لذا آنها متنبّه شده و بعد از آن پیمانانه را خوب و کامل می‌کشیدند و از کم‌فروشی دست برداشتند.

سُدی در شأن نزول آیه گوید: چون پیغمبر ﷺ وارد مدینه شد در آن مردی بود که به او ابوجهینه می‌گفتند. او دو پیمانانه داشت. با یکی برای خود تمام و کمال پیمانانه می‌کرد و با دیگری که کم‌تر و کوچک‌تر بود برای مردم پیمانانه می‌کرد. پس آن آیات نازل شد.

خداوند ابتدا می‌فرماید: ﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾ وای بر کم‌فروشان. آنها مردمی بودند که در پیمانانه‌کردن و کشیدن کم می‌کردند و حقوق مردم را در پیمانانه‌کردن و وزن‌نمودن ضایع می‌کردند. زجاج گوید: خداوند از تعبیر «مطفّف» استفاده کرد چون برای آنها امکان دزدی فاحش در پیمانانه‌کردن و کشیدن وجود نداشت. لذا در تفسیر و بیان مطفّفین فرمود: ﴿الَّذِينَ إِذَا أَكْتَالُوا عَلَى النَّاسِ﴾^(۲) یعنی هرگاه می‌خواستند چیزی از مردم برای خود بستانند ﴿يَسْتَوْفُونَ﴾^(۳) پیمانانه را بر ایشان کامل و پر می‌کردند. خداوند کشیدن و وزن‌کردن را یاد نکرد زیرا پیمانانه‌کردن و کشیدنی که به هر دوی آنها خرید و فروش صدق می‌کند، یکی از آن دو بر دیگری هم صدق می‌کند.

﴿وَإِذَا كَالُوهُمْ أَوْ وُزِنُوهُمْ﴾^(۴) یعنی وقتی برای مردم پیمان می‌کردند

(۱) سوره مطففین، آیه ۱.

(۲) سوره مطففین، آیه ۲.

(۳) سوره مطففین، آیه ۲.

(۴) سوره مطففین، آیه ۳.

و یا می کشیدند ﴿مُحْسِرُونَ﴾^(۱) یعنی کم می گذاردند. مقصود اینست که ایشان هرگاه برای غیر خودشان پیمانہ کرده و یا وزن می کردند، کم می دادند. وقتی می گویی: كِلْتَاكَ و كِلْتَا لَكَ؛ یعنی برای تو پیمانہ کردم. چنانچه می گویی: نَصَحْتُكَ؛ یعنی تو را موعظه کردم و یا نَصَحْتُ لَكَ و یا برای تو موعظہات کردم.

از ابن مسعود روایت شده که گفت: نماز پیمانہ است. پس هرکس کامل آورد و تمام نماید خدا ثواب او را کامل دهد، و کسی که کم گذارد و ناقص آورد شنیده‌اید که خداوند در مورد مطفف چه فرمود! خداوند در ادامه آیات مردم را از غفلت این گروه که امر خدا را ترک و از طریقه عدل و اقتصاد خارج شده‌اند به تعجب آورده، فرمود: ﴿أَلَا يَظُنُّ﴾^(۲) یعنی آیا نمی‌دانند ﴿أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ * لِيَوْمٍ عَظِيمٍ﴾^(۳) این گروه و دسته که حتماً برای روز بزرگ قیامت برانگیخته می‌شوند؟! ابن عباس گوید: مقصودش اینست: آیا یقین و باور نکرده‌اند که هرکس کم‌فروشی کند برای روز محاسبه مبعوث خواهد شد؟!

در آیه بعد، از این روز بزرگ خبر داده، فرمود: ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۴) روزی که مردم از قبورشان به فرمان پروردگار عالمیان برای پاداش و یا حساب و کیفر کردارشان برمی‌خیزند. در حدیثی آمده که مردم می‌ایستند در حالی که از شدت حرارت و گرما عرق تا پرده

(۱) سوره مطففین، آیه ۳.

(۲) سوره مطففین، آیه ۴.

(۳) سوره مطففین، آیات ۴ و ۵.

(۴) سوره مطففین، آیه ۶.

گوش آنها رسیده. در حدیثی دیگر آمده که مردم آنقدر می‌ایستند که عَزَق به اطرافِ گوششان می‌رسد. احتمال دیگر در معنا و مقصود آیه چنین است: آیا این گروه نمی‌دانند که هرکس پاداش و مجازات اعمال و روز بعث را پنداشت و در نفس و باطنِ خود هم آن را تقویت نمود - گرچه عالم به آن هم نباشد - باید از آن روز احتراز کند؟ چنانکه اگر کسی گمان کند که در پیمودنِ یک راه ناراحتی و سختی قابلِ توجه و غیر قابلِ جبران وجود دارد باید از رفتن در این راه اجتناب کند.^(۱)

بنابراین مراد از کلمه ﴿يَوْمَ﴾ در آیه ﴿يَوْمَ يَقُومُ النَّاسُ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ﴾

به معنای روز قیامت است؛ نه دنیا و اجابتِ دعوت پیامبران.

از طرفی دیگر، همهٔ مفسران شیعه و سنی بر آنند که این آیات مربوط به قیامت است. لذا مستشکل و شبهه‌گر گرفتار خطای راهبردی شده و با تحریف معنای آیه خواسته که به مدّعی خود برسد و آن را اثبات کند. در نتیجه این آیه هم هیچ دلالتی بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ نداشته، اصلاً ربطی به این موضوع ندارد.

(۱) مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۶۸۷.

شبهه هشتم و پاسخ آن

قبلاً گذشت که یکی از دلایل خاتمیّت حضرت محمد ﷺ سیر تکاملی بشر است؛ به گونه‌ای که در آخرین مرحله این سیر توانسته مستحقّ دریافت بالاترین معارف و آئین و دین از آخرین پیامبران باشد. سلسله پیامبران مانند دوره‌های آموزشی از ابتدا تا مراتب عالیّه است؛ به گونه‌ای که هر پیامبر مقدمه‌ای بر آمدن پیامبر بعدی است تا آنکه به حضرت محمد ﷺ برسد. دین ایشان به منزله آخرین مراتب تحصیلی و بالاترین معارف الهی است که با وجود آن نیازی به تجدید نبوت نیست، بلکه آمدن پیامبری جدید کاری لغو شمرده می‌شود.

براساس بیان فوق، این شبهه مطرح شده که چگونه ممکن است بشر بدوی و بسیط نیازمند پیامبر باشد و این نیاز همواره ادامه یابد و خداوند همواره این طریق به سوی خود را تعطیل نکند، لیکن هنگامی که بشر به رشد و کمال برسد این طریق قطع گردد و خداوند بشر را از این موهبت محروم نماید؟! بلکه امروزه این احتیاج بیشتر حس می‌شود. لذا قطع طریق نبوت نوعی مجازات ناعادلانه برای بشر محسوب می‌شود که خداوند از آن مبری است. بنابراین نمی‌توان حضرت محمد ﷺ را خاتم پیامبران و آئین او را آخرین دین و آئین دانست، بلکه باید پس از ایشان پیامبرانی دیگر هم مبعوث شوند تا این احتیاج ضروری و فطری بشر رفع شده، موجب نگردد که به خداوند ظلم و ستم نسبت داده

شود.

در پاسخ به این شبهه باید گفت: اساس آن مبتنی بر آنست که گمان شده ارتباط بشر با خداوند و دریافت معارف و کسب معنویت و اتصال به عالم غیب به وسیله ختم نبوت مسدود و قطع شده و راهی به آن نیست، لیکن این مطلب، پندار و توهمی بیش نیست؛ بلکه اتصال به عالم غیب و ارتباط با ملکوت و کسب معنویت هیچ اختصاصی به مقام نبوت و ارسال پی‌درپی پیامبران تا قیامت ندارد. حتی ظهور خرق عادت و کرامت نیز اختصاصی به انبیاء ندارد؛ چنانکه در طول تاریخ نمونه‌هایی از آن به وقوع پیوسته است.

برای نمونه می‌توان ظهور این کرامات و اتصال به عالم غیب و راهنمایی خداوند را در داستان حضرت مریم - که پیامبر یا وصی پیامبری نبود - به وضوح مشاهده کرد و فهمید. خداوند در این مورد فرموده: ﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَأَصْطَفَاكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) و [یاد کنید] هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! قطعاً خدا تو را برگزیده و [از همه آلودگی‌های ظاهری و باطنی] پاک ساخته، و بر زنان جهانیان [زمان خودت] برتری داده است.

خداوند در آیه دیگر فرموده: ﴿يَمْرَيْمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَأَسْجُدِي وَأَرْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾^(۲) ای مریم! فروتنانه برای پروردگارت به طاعت برخیز و سجده به جای آور و با رکوع‌کنندگان رکوع کن.

خداوند در آیه‌ای دیگر می‌فرماید: ﴿إِذْ قَالَتِ الْمَلَأِكَةُ يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ

(۱) سوره آل عمران، آیه ۴۲.

(۲) سوره آل عمران، آیه ۴۳.

يُبَشِّرُكَ بِكَلِمَةٍ مِّنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ وَجِيهًا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ
وَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ ﴿١﴾ [یاد کنید] زمانی که فرشتگان گفتند: ای مریم! یقیناً
خدا تو را به کلمه‌ای از سوی خود که نامش مسیح عیسی بن مریم است
مژده می‌دهد که در دنیا و آخرت دارای جاهت و آبرو و از مقربان
است.

از این آیات به خوبی سخن‌گفتن فرشتگان با حضرت مریم - که
مقام نبوت یا وصایت نداشت - و راهنمایی او توسط خداوند فهمیده
می‌شود؛ بلکه قرآن تصریح بر این مطلب دارد.

نمونه دیگر در ظهور کرامات و اتصال بشر با عالم غیب و راهنمایی
خداوند در داستان مادر حضرت موسی - که او هم پیامبر یا وصی
پیامبری نبود - به وضوح مشاهده می‌شود. قرآن به این امر تصریح کرده
است. خداوند در این مورد فرموده: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ
فَإِذَا حَفَّتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ وَلَا تَخَافِي وَلَا تَحْزَنِي إِنَّا رَادُّوهُ إِلَيْكَ وَجَاعِلُوهُ
مِنَ الْمُرْسَلِينَ * فَالْتَقَطَهُ آلُ فِرْعَوْنَ لِيَكُونَ لَهُمْ عَدُوًّا وَحَزَنًا
إِنَّ فِرْعَوْنَ وَهَمَانَ وَجُنُودَهُمَا كَانُوا خَاطِبِينَ﴾^(۲) به مادر موسی
الهام کردیم که او را شیر بده، چون [از ستم فرعونیان] بر او بترسی به
دریایش انداز، و مترس و غمگین مباش که ما حتماً او را به تو باز
می‌گردانیم، و او را از پیامبران قرار می‌دهیم. [مادرش به الهام خدا او را
به دریا انداخت] پس خاندان فرعون او را [از آب] گرفتند تا سرانجام،
دشمنشان و مایه اندوهشان شود. مسلماً فرعون و هامان و سپاهیانشان

(۱) سوره آل عمران، آیه ۴۵.

(۲) سوره قصص، آیات ۷ و ۸.

خطاکار بودند.

خداوند در این آیه تصریح می‌کند که به مادر موسی - که پیامبر یا وصی پیامبری نبود - الهام و وحی کرده است. او از شدت وحشت و ترس، شیردادن به نوزاد خود را که امری طبیعی و فطریست فراموش کرده بود. خداوند در ادامه به راهنمایی و هدایت او تصریح نموده که در متن آیه مشهود است.

خداوند همواره از طریق الهام با بندگان خود در ارتباط است و آنها را راهنمایی و هدایت می‌کند. ارتباط با عالم غیب و ملکوت هیچ انحصاری به ارسال پیامبران ندارد. ناگفته نماند که وحی پیامبری با رحلت و شهادت حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ختم شد ولی معانی دیگر وحی همچنان باقیست و واقع شده است.

یادآور می‌شود که پیامبران الهی موظف به ابلاغ پیام خداوند به مردم هستند ولی غیر ایشان چنین وظیفه‌ای ندارند؛ بلکه اگر الهامی به آنان شود، جنبه خصوصی داشته و برای هدایت شخصی خودشان است. همان‌گونه که این مطلب در داستان مادر موسی مشهود است و شاهدش آیاتی است که خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَصْبَحَ فُؤَادُ أُمِّ مُوسَىٰ فَرِغًا ۗ إِن كَادَتْ لَتُبْدِي بِهِ لَوْلَا أَن رَّبَّنَا عَلَيَّ قَلْبُهَا لِتَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ﴾^(۱) قلب مادر موسی [از هر چیز جز یاد فرزندش] تهی شد [و در اضطراب و نگرانی فرو رفت]. اگر قلبش را [با لطف خود] استوار نکرده بودیم تا از باورکنندگان وعده ما باشد، به یقین نزدیک بود آن [حادثه پنهانی] را فاش کند.

(۱) سوره قصص، آیه ۱۰.

خداوند در ادامه فرموده: ﴿وَقَالَتْ لِأُخْتِهِ قُصِّيهٖ ^ط فَبَصُرَتْ بِهِ عَنْ جُنْبٍ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ﴾^(۱) مادرش به خواهر موسی گفت: [اوضاع و احوال] او را پی‌گیری کن. پس او موسی را از دور [در آغوش فرعونیان] دید در حالی که خاندان فرعون [پی‌گیری او را] درک نمی‌کردند.

خداوند در آیه دیگری می‌فرماید: ﴿وَحَرَمْنَا عَلَيْهِ الْمَرَاضِعَ مِنْ قَبْلُ فَقَالَتْ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ أَهْلِ بَيْتٍ يَكْفُلُونَهُ لَكُمْ وَهُمْ لَهُ نَصْحُونَ﴾^(۲) ما پیش از آن [خوردن شیر] همهٔ زنان شیردهنده را بر او حرام کردیم [تا پستان هیچ زنی را نگیرد]، پس [خواهرش پیش آمد و] گفت: آیا می‌خواهید شما را به خانواده‌ای راهنمایی کنم که سرپرستی او را برای شما به عهده گیرند و خیرخواه او باشند؟

در پایان هم می‌فرماید: ﴿فَرَدَدْنَاهُ إِلَىٰ أُمِّهِ كَيْ تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ ۗ وَلَتَعْلَمَنَّ أَنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ وَلٰكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾^(۳) نهایتاً او را به مادرش بازگرداندیم تا خوشحال شود و اندوه نخورد و بداند که حتماً وعدهٔ خدا حق است، ولی بیشتر مردم [که محروم از بصیرت‌اند این حقایق را] نمی‌دانند.

بنابراین هرچند خداوند به مادر حضرت موسی وحی فرستاد و او را هدایت کرد لیکن این هدایت جنبه‌ای شخصی دارد که موظف به ابلاغ عمومی آن نیست.

(۱) سوره قصص، آیه ۱۱.

(۲) سوره قصص، آیه ۱۲.

(۳) سوره قصص، آیه ۱۳.

بنابراین وقتی خداوند مادرانِ دو پیامبر بزرگ - حضرت موسی و عیسی (علیهم السلام) - را شایسته دریافت وحی و الهام و هدایت دانسته، اشکالی در این شایستگی نسبت به حضرت زهرا (علیها السلام) مادر امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نیست؛ بلکه براساس آموزه‌های دینی مقام ایشان بسی بالاتر است به گونه‌ای که سید و سرور زنان عالم از اولین و آخرین است.

در امالی شیخ صدوق از ابن عباس نقل کرده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود:

وَأَمَّا ابْنَتِي فَاطِمَةُ فَإِنَّهَا سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مِنَ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ.^(۱)

علامه مجلسی (قدس سره) به نقل از منابع عامه از پیامبر (صلی الله علیه و آله) نقل کرده که به امیرمؤمنان (علیه السلام) فرمود: حَسْبُكَ مِنْ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ مَرْيَمُ بِنْتُ عِمْرَانَ وَخَدِيجَةُ بِنْتُ خُوَيْلِدٍ وَفَاطِمَةُ بِنْتُ مُحَمَّدٍ وَأَسِيَّةُ امْرَأَةِ فِرْعَوْنَ وَفِي رِوَايَةٍ مُقَاتِلِ وَالصَّحَّاحِ وَعِكْرَمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ وَأَفْضَلُهُنَّ فَاطِمَةُ.^(۲)

ترمذی در فضل حضرت خدیجه (علیها السلام)، به سند خود، از «انس» روایت می‌کند که از زنان جهان برای پی‌بردن به عظمت آنان همین چند تن کافی هستند: مریم دختر عمران؛ خدیجه دختر خویلد؛ فاطمه دختر حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) و آسیه زن فرعون. و در روایت مُقَاتِلِ وَضَحَّاحِ وَ عِكْرَمَةَ از ابن عباس گفته است: فاطمه اطهر (علیها السلام) از همه آنان برتر است.

یادآور می‌شود که بر پایه عقاید شیعی، وحی غیرپیامبری - به معنای الهام و مانند آن - همچنان پس از حضرت محمد (صلی الله علیه و آله) استمرار دارد؛ به طوری که خداوند این موهبت را به جانشینان دوازده‌گانه آن حضرت یعنی ائمه اطهار (علیهم السلام) عطا کرده و همواره به هدایت و حمایت

(۱) /امالی (صدوق)، ص ۱۱۳، ص ۱۱۳، مجلس ۲۴، ج ۲.

(۲) بحار الأنوار، ج ۴۳، ص ۳۶.

آنها اقدام می‌کند. چنانکه در روایات آمده که فرشتگان و روح در شب قدر بر امام معصوم (علیه السلام) نازل شده و مقدرات الهی را به ایشان عرضه می‌کنند. مطلب دیگر آنست که امام (علیه السلام) هیچ وظیفه‌ای نسبت به ابلاغ این وحی به مردم ندارد؛ بلکه بر مردم لازم است که به ایشان مراجعه کرده، هدایت را درخواست کنند.

برای نمونه از حضرت زهرا (علیها السلام) نقل شده که پیامبر (صلی الله علیه و آله) فرمود: **مَثَلُ الْإِمَامِ مَثَلُ الْكَعْبَةِ إِذْ تُؤْتَى وَلَا تَأْتِي أَوْ قَالَتْ: مَثَلُ عَلِيٍّ (۱) مَثَلُ إِمَامٍ - (یا آنکه فرمود: مَثَلُ عَلِيٍّ (علیه السلام) - همانند کعبه است که باید به سوی او روند ولی او وظیفه ندارد که به جانب کسی بیاید.**

از جهتی دیگر هم این نوع از وحی و ارتباط با عالم غیب و ملکوت برای دیگران بلکه عموم مردم متقی و متدین امکان‌پذیر است و دلیلی بر نفی آن نبوده، بلکه چنین ارتباطی واقع شده است. شاهد بر این مطلب در روزگار ما، داستان واقعی کربلایی کاظم ساروقی است که قرآن و برخی علوم آن به او الهام شد.

کربلایی کاظم ساروقی (۱۲۶۱-۱۳۳۹ش)، از حافظان قرآن کریم است. او کشاورزی ساده و بی‌آلایش بود که ظاهراً به سبب حساسیت در پرداخت به موقع سهم فقرا (زکات) از محصولاتش، مورد عنایت قرار گرفته، به نحوی معجزه‌آسا حافظ تمام قرآن شده بود به گونه‌ای که سوره‌های قرآن را نه تنها از ابتدا بلکه از انتهای آنها قرائت می‌کرد و در عین اینکه سواد خواندن و نوشتن نداشت کلمات و آیات قرآن را بی‌درنگ در لابلای دیگر متون تشخیص می‌داد.

برخی گفته‌اند: او حدود سال ۱۳۰۰ قمری زاده شد و در روستای

(۱) کفایة الأثر، ص ۱۹۹.

ساروق اراک زندگی می‌کرد. وی مانند بیشتر اهالی آن روستا بی‌سواد بود. شغل وی کشاورزی بود و در نهایت سادگی زندگی می‌کرد. از ویژگی‌های بارز وی آدای به‌موقع وجوهات شرعی بود، چنانکه زکات محصول گندمش را به فقرا می‌داد و حتی اگر می‌دانست صاحب زمینی اهل پرداخت زکات و حق فقرا نیست، مسألهٔ پرداخت زکات را به وی یادآوری می‌کرد و اگر زیر بار نمی‌رفت به‌هیچ‌وجه برای او کار نمی‌کرد. حتی پنا گذاشته بود که نیمی از برداشت خود را به فقرا بدهد. وی در مُحَرَّم سال ۱۳۷۸ قمری، در قم درگذشت و در قبرستانِ نَویِ قم به خاک سپرده شد. وی یک روز عصر بعد از کار روانهٔ روستا شد و به باغ امامزاده، مشهور به «هفتاد و دو تن» - محلّ دفن چندین امامزاده از جمله دو امامزاده به نام شاهزاده جعفر و امامزاده عبیدالله صالح - رسید و برای استراحت روی سکویی در کنار درب امامزاده نشست. ناگهان دید دو جوان بسیار زیبا و جذّاب نزدش می‌آیند و به او می‌گویند: نمی‌آیی برویم در این امامزاده فاتحه‌ای بخوانیم؟ محمّد کاظم پذیرفت و با آنها داخل شد. آنها اوّل به امامزادهٔ جلوتر وارد شدند و فاتحه‌ای خواندند و سپس به امامزادهٔ بعدی رفتند و مشغول خواندن چیزهایی شدند که محمّد کاظم نمی‌فهمید. در اینجا وی متوجه شد که در اطراف سقف امامزاده کلمات روشنی نوشته شده است و یکی از آن دو نفر به او می‌گوید: چرا چیزی نمی‌خوانی؟

محمّد کاظم گفت: من نزد مُلّا - معلّم و مکتب - نرفته‌ام و سواد ندارم. آن جوان می‌گوید: باید بخوانی! آنگاه دست به سینه او گذاشت و کمی فشار داد. محمّد کاظم گفت: چه بخوانم؟ آن شخص آیه‌ای را خواند و گفت: این‌طور بخوان. محمّد کاظم آیه را خواند و برگشت که به آن آقا حرفی بزند و یا چیزی بپرسد ولی دید هیچ‌کس همراهش نیست و خودش تنها داخل حرم ایستاده و ناگهان دچار حالت مخصوصی

می‌شود و بیهوش روی زمین می‌افتد. هنگامی که به هوش می‌آید احساس خستگی شدید می‌کند و ضمناً به این فکر فرو می‌رود که اینجا کجاست و او در اینجا چه می‌کند؟ و سپس از امامزاده بیرون می‌آید و بار علوفه و گندم را برمی‌دارد و روانهٔ دهکده می‌شود، ولی در میان راه متوجه می‌شود که دارد چیزهایی می‌خواند و آنگاه داستان آن دو جوان را به یاد می‌آورد و خود را حافظ همه قرآن می‌یابد. وقتی به مردم برخورد می‌کند از او می‌پرسند کجا بودی؟ او چیزی نمی‌گوید و بی‌درنگ نزد پیش‌نماز روستا به نام حاج آقا صابر اراکی می‌رود و داستان خودش را هم می‌گوید. پیش‌نماز به او می‌گوید: شاید خواب دیده‌ای! شاید خیال می‌کنی! محمدکاظم می‌گوید: خیر، بیدار بودم و با پای خودم به امامزاده رفتم و همراه آن دو نفر چنین و چنان شد، و حالا هم همه قرآن را حفظ دارم. پس از آن، پیش‌نماز قرآنی می‌آورد و آیات مختلف و چند سورهٔ بزرگ را از او می‌پرسد و او همه را از بر می‌خواند. مردم دهکده دور او جمع شدند تا ببینند حاج آقا صابر در این باره چه می‌گوید. حاج آقا صابر پس از امتحانات فراوان، به زبان محلی جمله‌ای می‌گوید که معنیش این است: کارش درست شده، و یک مسألهٔ مهمی برایش پیش آمده، و نظر کرده شده است.

هنگامی که داستان کربلایی کاظم از محلّ زندگیش به جاهای دیگر نقل شد او را به شهرهای ایران مانند ملایر، تویسرکان، همدان، کرمانشاه، کنگاور، تهران، قم، مشهد و نیز کاظمین و کربلا و نجف و کویت و حجاز بردند تا مسلمانان و غیرمسلمانان از نزدیک او را ببینند و با دیدن این معجزهٔ زنده، ایمانشان به جهان غیب محکم‌تر شود.

آیه‌الله حجت کوه‌کمری رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ از مراجع تقلید شیعه در حوزهٔ علمیّه قم بود که به کربلایی کاظم محبت و عنایت خاصی داشت و هرگاه او را می‌دید، احترام گذارده و او را معجزهٔ مقام ولایت می‌دانست و به او

مساعدت مالی می کرد.

آیه‌الله‌العظمی سید محمدتقی خوانساری قدس سره صاحب داستان مشهور نماز باران و از مراجع تقلید شیعه، پس از امتحانات متعدّد به کربلایی کاظم گفت: آیا می‌توانی قرآن را از آخر به اوّل بخوانی؟ او گفت: بلی و شروع کرد به خواندن سوره بقره که بزرگترین سوره قرآن است و بعد از قرائت چند آیه، حضرت آقای خوانساری قدس سره گفت: بسیار عجیب است؟! من ۶۰ سال است سوره ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾^(۱) را می‌خوانم و نمی‌توانم بدون تأمل آن را از آخر به اوّل بخوانم ولی این مرد عامی سوره بقره را که ۲۸۶ آیه است بدون تأمل به شماره معکوس می‌خواند.

آیه‌الله میرزا مهدی شیرازی قدس سره در کربلا ساکن بود و جمعی از عالمان و آیه‌الله‌العظمی سید محمدهادی میلانی قدس سره نیز در منزل وی بودند و کربلایی کاظم را مورد آزمایش قرار دادند. هرکس آیه‌ای را می‌پرسید، کربلایی کاظم محلّ آن را گفته، آیه قبل و بعد آن را قرائت می‌کرد.

علامه طباطبایی قدس سره او را یک المعجم المفهرس و کشف الآیات متحرّک می‌خواند.

آیه‌الله سید ابوالقاسم کاشانی قدس سره از جمله کسانی است که کربلایی کاظم را ملاقات کرده، در معرفی او به جوانان و سایر طبقات مردم سعی فراوان داشته است. وی از موقعیت اجتماعی و سیاسی خود استفاده کرده، مصاحبه مطبوعاتی تشکیل داد و بسیاری از خبرنگاران در آن حضور یافتند و مشاهدات خود را در مورد اعجاز کربلایی کاظم گزارش داد که در برخی روزنامه‌های همان زمان درج گردید.

(۱) سوره اخلاص، آیه ۱.

آیه‌الله سید عبدالحسین دستغیب قدس سره در کتاب داستان‌های شگفت می‌نویسد: در سالنامه نور دانش، سال ۱۳۳۵ صفحه ۲۲۳ عکس کربلایی محمّد کاظم مزبور چاپ شده و مقاله‌ای تحت عنوان *نمونه‌ای از اشراقات ربّانی* نوشته و در آن شهادت عده‌ای از بزرگان علما بر خارق‌العاده بودن امر او را نقل نموده است. وی در ادامه می‌گوید: از مجموع دست‌خط‌های فوق موهبتی بودن حفظ قرآن کربلایی ساروقی به دو دلیل ثابت می‌شود.

(۱) بی‌سوادی او؛ که عموم اهالی ده او شهادت می‌دهند و کسی خلاف آن را نگفته است. نگارنده شخصاً از ساروقی‌های ساکن تهران تحقیق نمودم و با این که موضوع بی‌سوادی او در جراید کثیر انتشار چاپ و منتشر شده، با این حال هیچ کس تکذیب نکرده است.

(۲) بعضی از خصوصیات حفظ قرآن او که از عهده تحصیل و درس خواندن خارج است به شرح زیر:

(الف) هرگاه یک کلمه عربی یا غیرعربی بر او خوانده شود فوراً می‌گوید که در قرآن هست یا نیست.

(ب) اگر یک کلمه قرآنی از او پرسیده شود فوراً می‌گوید در چه سوره و کدام جزء است.

(ج) هرگاه کلمه‌ای در چند جای قرآن مجید آمده باشد تمام آن موارد را بدون وقفه می‌شمارد و دنباله هر کدام را می‌خواند.

(د) هرگاه در یک آیه، یک کلمه یا یک حرکت غلط خوانده شود یا زیاد و کم کنند بدون اندیشه متوجه می‌شود و خبر می‌دهد.

(ه) هرگاه چند کلمه از چند سوره به دنبال هم خوانده شود محلّ هر کلمه را بدون اشتباه بیان می‌کند.

(و) هر آیه یا کلمه قرآنی را از هر کتاب قرآنی که به او می‌دهند آنّاً نشان می‌دهد.

ز) هرگاه در یک صفحه عربی یا غیرعربی یک آیه مطابق سایر کلمات نوشته شود آیه را تمیز می‌دهد که تشخیص آن برای اهل فضل نیز دشوار است.^(۱)

یادآور می‌شود که چنین افرادی که مُلَهُم به الهامات رحمانی می‌شوند هیچ مأموریت و وظیفه‌ای به ابلاغ آنچه به وسیله الهام الهی دریافت کرده‌اند را ندارند، بلکه همانطور که گفته شده مأمور به کتمان و لب فروبستن هستند. چنانکه شیخ اجلّ سعدی شیرازی در دیباجه گلستان گفته:

ای مرغ سحر، عشق ز پروانه بیاموز

کآن سوخته را جان شد و آواز نیامد

این مدعیان در طلبش بی‌خبرانند

کآن را که خبر شد، خبری باز نیامد

و در مثنوی معنوی چنین سروده:

عارفان که جام حق نوشیده‌اند رازها دانسته و پوشیده‌اند

هر کِرا اسرار حق آموختند مُهر کردند و دهانش دوختند

از آنچه گذشت چنین حاصل می‌شود که شبهه مسدودشدن ارتباط با عالم غیب و ملکوت به وسیله ختم نُبوت، پنداری باطل است و هیچ اساسی ندارد بلکه نوعی توهم و مغالطه است و نمی‌تواند دلیلی بر نفی خاتمیت حضرت محمد ﷺ باشد.

(۱) به نقل فعال عراقی، حسین، کربلایی کاظم ساروقی، در دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، ص ۱۸۷۰.

شبهه نهم و پاسخ آن

شبهه و اشکال دیگر بر نفی ختم نبوت آن است که گفته‌اند: ادله احتیاج بشر به نبوت، همچنان پس از بعثت حضرت محمد ﷺ و رحلت ایشان ثابت است و امروزه هم پیامبرانی برای بشر می‌آیند. از جهتی هم بر عدم کارایی این ادله پس از حضرت محمد ﷺ، دلیل و برهانی اقامه نشده و آنها منتفی نیستند. لذا عدم احتیاج بشر به پیامبرانی پس از حضرت محمد ﷺ نوعی تناقض است که با استمرار نبوت تا قیامت برطرف می‌شود.

در پاسخ باید گفت: عدم کارایی ادله احتیاج بشر به نبوت پس از حضرت محمد ﷺ، از باب تغییر موضوع است که منجر به تغییر حکم می‌شود. به عبارت دیگر ادله احتیاج بشر به پیامبران صرفاً تا ظهور و بعثت آخرین پیامبر یعنی حضرت محمد ﷺ اقامه می‌شوند؛ ولی پس از ایشان، به دلیل تغییر موضوع، این ادله کارایی خود را از دست می‌دهند؛ بلکه بعد از ایشان هیچ نیازی به پیامبر جدید نیست. دلایل و براهینی بر اثبات موضوع فوق اقامه شده که برخی از آنها در ادامه می‌آیند.

دلیل یکم: جامعیت اسلام

دلیل نخست در این مقام آن است که اسلام دین و آئینی است که همه جهات زندگی بشر را تأمین می‌کند و دینی جامع است که احتیاجات مادی و معنوی و جسمی و روحی و دنیوی و اخروی بشر را در نظر گرفته، برای آن برنامه دارد. در اسلام توجه به هر دو عالم - دنیا و آخرت - وجود دارد.

برای نمونه خداوند در توجه به امور دنیوی بشر و تدبیر آن می‌فرماید: ﴿وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَأَحْسِنَ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ وَلَا تَبْغِ الْفَسَادَ فِي الْأَرْضِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْمُفْسِدِينَ﴾^(۱) در آنچه خدا به تو عطا کرده است سرای آخرت را بجوی، و سهم خود را از دنیا فراموش مکن، و نیکی کن همان گونه که خدا به تو نیکی کرده است، و در زمین خواهان فساد مباش، بی‌تردید خدا مفسدان را دوست ندارد.

نمونه دیگر اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿وَلَا تُؤْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَمًا وَارْزُقُوهُمْ فِيهَا وَاكْسُوهُمْ وَقُولُوا لَهُمْ قَوْلًا مَعْرُوفًا﴾^(۲) و اموالتان را که خدا مایه قوام و برپایی [زندگی] شما گردانیده به سبک‌مغزان ندهید، ولی آنان را از درآمد آن بخورانید و لباس بپوشانید و با آنان به صورتی پسندیده سخن گوید.

نمونه دیگر اینکه خداوند می‌فرماید: ﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ

(۱) سوره قصص، آیه ۷۷.

(۲) سوره نساء، آیه ۵.

نَزِدَ لَهُ فِي حَرْثِهِ ^ط وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا ^(۱) کسی که زراعت آخرت را بخواهد، به کشت او برکت و افزایش می‌دهیم و بر محصولش می‌افزاییم؛ و کسی که فقط کشت دنیا را بطلبد، کمی از آن به او می‌دهیم.

یعنی کسی را که در اعمالش ثواب آخروی را منظور داشته باشد؛ تشبیه به زراعت و حرث نموده، از این لحاظ که ثواب آخروی فائده و محصولی است که به وسیله عمل و کارهای این جهان بدست می‌آید. گویا به همین جهت گفته‌اند: الدُّنْيَا مَزْرَعَةُ الْآخِرَةِ.

اینکه خداوند فرمود: ﴿نَزِدَ لَهُ فِي حَرْثِهِ﴾ یعنی در مقابل یک عمل ده برابر تا هفتصد برابر و بالاتر به او عطا خواهیم کرد ﴿وَمَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا﴾ یعنی منافع دنیوی را منظور داشته باشد ﴿نُؤْتِهِ مِنْهَا﴾ مقداری از دنیا به اندازه‌ای که قسمت او نموده‌ایم به او می‌دهیم؛ و البته ممکن است کوشش دنیوی او علت منافع و سود بیشتری هم بشود. از حضرت امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمودند: مال و فرزندان حرث و نتیجه کوشش دنیوی است و اعمال نیک و شایسته هم حرث و کشت آخروی، و گاهی ممکن است خداوند هر دو را به گروهی عنایت فرماید. ^(۲)

از طرفی گفته شده؛ «مَنْ لَامَعَ لَمْ يَلْمَعْ»؛ یا اینکه یکی از مراتب نبوت، رسیدگی به اموال و مدیریت آنها دانسته شده؛ یعنی توصیه شده که از مال استفاده حلال کنند و آن را درست به کار گیرند

(۱) سوره شوری، آیه ۲۰.

(۲) تفسیر القمّی، ج ۲، ص ۳۶.

و به سوددهی برسانند.

از یک جهت می‌بینیم که بشر غربی گم‌شده‌ای به نام معنویت دارد و از فقدان آن رنج می‌برد. از جهتی دیگر در شبه قاره هند و خاور دور و عرفان‌های موجود در آن، هیچ توجّهی به دنیا نیست و توجّه به آن کاملاً مذمت شده و ناپسند و مبعوض است. ولی در اسلام هر دو جنبه دنیوی و آخروی انسان دیده شده، برای آن برنامه‌ریزی وجود دارد. لذا اسلام دینی جامع و کامل است که برای همه شئون زندگی بشر برنامه و دستور دارد.

در مسیحیت سفارش شده که کشیشان و راهب‌ها از ازدواج دوری کرده و رهبانیت پیشه کنند، بلکه چنین کاری برای ایشان مطلوب است. اگرچه ازدواج در مسیحیت پدیده‌ای مقدّس محسوب شده و سیرّ عظیم نامیده می‌شود، اما در برابر آن، عزوبت و تجرّد و دوری‌گزیدن از ازدواج امری پسندیده‌تر است. آنها می‌گویند: انسان مجرّد و عزّب، با تمام توان به خدمت خداوند می‌رسد و با کم‌کردن مشغله‌های دنیوی و زندگی، خود را شبیه حضرت عیسی و مریم مقدّس (علیها السلام) می‌سازد.

بنابر دیدگاه انجیل، ازدواج تنها وسیله‌ای جهت دفع شهوت و جلوگیری از معصیت است و خود بنفسه ارزشمند نیست. اگرچه از ازدواج به عنوان آیین مقدّس یاد می‌شود، ولی این قداست، ذاتی ازدواج نیست؛ بلکه نگاه به ازدواج به عنوان وسیله‌ای جهت حفظ پاکی و تأمین نیازهای جسمی است. لذا در صورت آلودگی به حرام، ازدواج مستحب می‌شود و گرنه اگر کسی بتواند شهوت خود را کنترل کند، بهترین عمل عُزوبت، بتولیت و عدم ازدواج است. چون عُزوبت نزد خداوند، از ازدواج بهتر است. پس برای افرادی که نمی‌توانند پاکی و طهارت خود را حفظ کنند و آلوده می‌شوند، ازدواج خوب است؛ ولی اگر ازدواج نکنند، خوب‌تر است؛ چون در ازدواج، انسان به فکر ارضا و تحصیل رضای

همسر است؛ درحالی که شخص غیرمتزوّج پیوسته در پی تحصیل رضای پروردگار است.

در رسالهٔ *اول پولس* به *قُرنتیان* آمده: اما دربارهٔ آنچه به من نوشته بودید، مرد را نیکو آن است که زن را لمس نکند؛ لیکن به سبب زنا هر مرد زوجهٔ خود را بدارد. به مجرّدان و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند. اگر پرهیز ندارند، نکاح کنند؛ زیرا که نکاح از آتشِ هوس بهتر است. شخص مجرّد در امور خداوند می‌اندیشد که چگونه رضامندی خداوند را بجوید ولی صاحبِ زن در امور دنیا می‌اندیشد که چگونه زن خود را خوش سازد.

لیکن در اسلام، ازدواج امری مطلوب و مستحب است که بدان سفارش شده. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنْكِحُوا الْأَيْمَىٰ مِنْكُمْ وَالصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَإِمَائِكُمْ ۚ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ ۗ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^(۱) مردان و زنان بی‌همسر و غلامان و کنیزان شایسته خود را همسر دهید؛ اگر تهیدست‌اند، خدا آنان را از فزون‌بخشی خود بی‌نیاز می‌کند؛ و خدا بسیار عطاکننده و داناست.

نیز در احادیث پیامبر ﷺ آمده: کسی که ازدواج کند، نیمی از دین خود را حفظ نموده است و برای نیمهٔ دوم باید تقوای خدا در پیش گیرد. و فرمود ﷺ: ازدواج سنت من است؛ پس هر که از سنت من روی گرداند از من نیست.

و فرمود ﷺ: ازدواج کنید تا جمعیت شما زیاد شود؛ زیرا من در روز قیامت به وجود شما، حتی به فرزندانِ سقط‌شده‌تان، بر سایر امت‌ها می‌بالم. و فرمود ﷺ: ازدواج کردهٔ خفته، نزد خدا فضیلت دارد بر

(۱) سوره نور، آیه ۳۲.

ازدواج نکرده روزه‌گیر شب زنده دار. پیامبر خدا ﷺ به مردی به نام عکاف فرمود: آیا همسری داری؟ عرض کرد: نه، ای رسول خدا! پرسید: آیا کنیزی داری؟ عرض کرد: نه، یا رسول الله! پرسید: آیا توان مالی داری؟ عرض کرد: آری. پیامبر ﷺ فرمود: ازدواج کن، و گر نه از گنهکاران هستی! ^(۱) امام صادق (علیه السلام) فرمود: دو رکعت نمازی که انسان ازدواج کرده (متأهل) می‌خواند، برتر از هفتاد رکعت نمازی است که فرد غزب بخواند. ^(۲)

بنابراین وقتی دین و آئینی کامل مثل اسلام وجود دارد که همه جهات زندگی بشر را تأمین می‌کند و دینی جامع است که احتیاجات مادی و معنوی و جسمی و روحی و دنیوی و اخروی بشر را در نظر گرفته و برای آن برنامه دارد، دیگر نیازی به دین و آئین جدید نیست؛ بلکه دین و آئین جدید و پیامبر آن بیراهه و بدعت و ضلالتی بیش نیست.

دلیل دوم: عدم تحریف و تغییر اسلام و قرآن و احکام آن

یکی از دلایل تجدید نبوت پیامبران پیش از حضرت محمد ﷺ و بعثت آنها، فقدان یا تحریف و تغییر دین و کتاب‌های ایشان بود؛ در حالی که این دلیل در مورد حضرت محمد ﷺ و کتاب او - قرآن - وجود ندارد. بنابراین هیچ نیازی به تجدید نبوت پس از ایشان نیست. در روایتی از ابوذر غفاری آمده که گوید: به پیامبر خدا ﷺ عرض کردم: ای پیامبر خدا! پیغمبران چند تن بوده‌اند؟ فرمود: یکصد و بیست و چهار هزار نفر. گفتم: پیامبران مرسل چند تن بودند؟ فرمود: شمار

(۱) جامع الأخبار، ص ۱۰۲.

(۲) ثواب الأعمال، ص ۴۰.

زیادی؛ یعنی سیصد و سیزده تن.

پرسیدم: نخستین پیغمبر که بود؟ فرمود: حضرت آدم (عَلَيْهِ السَّلَام). پرسیدم: آیا او از پیامبران مُرسل بود؟ فرمود: بلی، خدا به قدرت خود او را آفرید و از روح خود در پیکرش دمید.

حضرت فرمود: ای اباذر! چهار تن از پیغمبران سُریانی بودند: آدم، شَیث، آخنوخ - که ادریس باشد و او نخستین کسی است که با قلم نگاهت - و نوح. چهار تن از ایشان عرب بودند: هود و صالح، شَعِیب و پیامبر تو محمد، و نخستین پیغمبر از بنی اسرائیل موسی و آخرین آنان عیسی بود. ششصد تن از پیغمبران از بنی اسرائیل بودند.

عرضه داشتم: خداوند چند کتاب فرو فرستاد؟ فرمود: یکصد و چهار کتاب: پنجاه صحیفه بر شَیث، و سی صحیفه بر ادریس، و بیست صحیفه بر ابراهیم، و تورات و انجیل و زبور و فُرْقان را هم نازل فرمود.^(۱) از بین یکصد و چهار کتاب آسمانی، تنها کتاب صحیح و غیرمُحَرَّف که امروز در اختیار بشر قرار دارد قرآن است.

در مورد تورات امروزی باید گفت: بُخْتُ نَصْر در دوران چهل و چهار ساله حکمرانی خود (از سال ۶۰۵ تا ۵۶۱ قبل از میلاد) چهار بار به «اورشلیم» حمله کرد که در حمله دوم و چهارم - خصوصاً حملهٔ اخیر که در آن همه چیز را نابود کرد - ابعاد قتل و غارت بسیار زیاد بوده است، این چهار حمله عبارتند از:

(۱) حملهٔ اوّل در سال ۶۰۲ قبل از میلاد که مقارن بود با دورهٔ «یهویاقیم» پادشاه بنی اسرائیل. او تحت فرمان فرعون مصر «نکوه» بود. سربازان بابل بر مُستعمرات مصر و از جمله خاک یهود مستولی شدند و

(۱) معانی الأخبار، ص ۳۳۳.

تحت سلطهٔ بابل درآمد.

۲) حملهٔ دوم در سال ۵۹۸ قبل از میلاد نیز در دوره «یهویاقیم» انجام گرفت و هنگامی رخ داد که او می‌خواست خود را از سلطهٔ بابل رها سازد و بار دیگر با فرعون مصر رابطه برقرار کند؛ اما سربازان بُخْتَنْصَر با تمام شدت و قوت بر او تاختند. آنها شهرها را ویران کردند و تمام مردم از جمله پادشاه و همراهان او را به اسارت گرفتند ولی پادشاه و همراهان او را پس از اسارت آزاد کردند تا با خواری جام مرگ را بنوشند.

۳) حملهٔ سوم در دوران پادشاهی خَلَف او «یهویاکین» به تحقق پیوست. او حکمرانی سُست‌عنصر و فاسد بود که کشور خود را به تباهی و فساد کشاند. به همین علت، پادشاهی او چند ماهی بیشتر به طول نینجامید؛ تا آنکه با حملهٔ بابلیان، او و اطرافیانش اسیر شدند و مدت ۳۷ سال در زندان‌های بابل زندانی بودند. او سپس آزاد شد و در همان جا وفات یافت.

۴) حملهٔ چهارم - که بسیار کوبنده بود - در سال ۵۸۸ قبل از میلاد و در دوران «صدقیّا» رخ نمود. نام او نخست «متانیا» بود و بُخْتَنْصَر او را به «صدقیّا» تغییر داد و او را به فرمانروایی یهود گماشت، اما او که حکمرانی ضعیف و فاسد و سخت نادان بود، در نهمین سال پادشاهی خود، پرچم طغیان و استقلال برافراشت و با این کار خود مصیبت و بلا را بر خاک یهود سرازیر کرد. سربازان کلدانی آنها را محاصره کردند و با استفاده از سنگ‌اندازها و منجنیق‌ها شهرها را سوزاندند و ویران کردند؛ خون‌های بسیار ریختند؛ غارت و کشتار و اسارت بنی‌اسرائیل را بر خود مباح دانستند و هیکل سلیمان و تمامی بناهای باستانی بنی‌اسرائیل را به شدت درهم کوبیدند. در این بین؛ صدقیّا و اطرافیانش او کوشش کردند - از پشت شهر - بگریزند اما ناکام

ماندند و آنان را دست‌بسته، نزد بُخْتُ نَصَّر آوردند. بُخْتُ نَصَّر ابتدا دو پسر او را پیش چشمش کشت. آنگاه چشمانش را از حدقه درآورد و در آخر او را با غُل و زنجیر روانهٔ بابل ساخت. در این حمله، تمامی بنی‌اسرائیل - جز بیماران و پیران فرتوت - به اسارت بابلیان درآمدند.

بُخْتُ نَصَّر مردی سُست‌نهاد از اسباط به‌نام «جدلیا» را بر ایشان گمارد. پس از چندی جماعتی از یهود، به رهبری شخصی به‌نام اسماعیل از نسل پادشاهان، بر شاه تاخته، او را کشتند و خود نزد فرعون مصر پناهنده شدند. این، سرانجام کار یهود در فلسطین بوده است؛ اما تورات و دیگر کتاب‌های یهود، همگی، در پی حملهٔ لشکریان کلدان از صفحهٔ گیتی محو شدند و از آن‌پس نشانی از آنها یافت نشده است.

بیش از هفتاد هزار یهودی و کاهنان و فرزندان ایشان به دست بابلیان اسیر شدند و اسارت ایشان در مظلومیت و تنگنایی شدید، بیش از نیم قرن به‌طول انجامید.

در خلال این حوادث تمام آثار شریعت، از جمله تابوتی که در آن کتاب شریعت نگهداری می‌شد، از بین رفت تا آنکه در سال ۵۳۸ قبل از میلاد بابل توسط «کورش» پادشاه ایران فتح شد. کورش در اولین اقدام، تمام اسرای بنی‌اسرائیل را آزاد کرد و فضایی آرام و راحت را برای ایشان ایجاد نمود. او فرمان بازسازی ساختمان بیت المقدس و مکان‌های یهود را صادر کرد. کار بازسازی به دست نوهٔ او داریوش (۵۲۱ - ۴۸۶ قبل از میلاد) پایان یافت.

بیشتر یهودیان، ماندن در حمایت پادشاهان فارس را بر برگشت به شهرهای خود ترجیح دادند. اینان چون باسواد بودند، به امر دیوانی گماشته می‌شدند.

سرانجام در دورهٔ اردشیر درازدست (در سال ۴۵۷ قبل از میلاد)

کاهن پیری به نام «عِزرا» در رأس جمعیتی انبوه از اسیران بنی اسرائیل - که اسامی ایشان در اصحاح دوم از کتاب عِزرا آمده است - آماده رهسپاری به بَيْتِ المَقْدِس شدند. شاه، آنان را با مال کافی روانه کرد. او (عِزرا) به اورشلیم آمد تا شریعت را بازسازی کند و عبادات و مراسم دیرین آن را اصلاح نماید؛ از این رو برای خواندن دعا و نسخه‌های کُتب قدیم، کلیساهایی ساخت. کوشش‌های او برای تجدید شریعت باعث شد تا جمعی از یهود از او درخواست کنند شریعت را از نو تدوین کند و کتاب عهد عتیق را تجدید نماید. عِزرا به اجابت خواهش ایشان مصمّم شد. او در حالی که ۱۳۰ سال از سقوط اورشلیم و ۸۰ سال از فتح بابل توسط کورش می‌گذشت، با استمداد از باقی‌مانده‌ی خاطره خود و نیز با استفاده از پاره‌های کُتب قدیمی و اطلاعات پراکنده مردم، عهد قدیم فعلی را گردآوری نمود.

«جیمز هاکس» می‌گوید: عِزرا برای اصلاحات دینی و تصحیح شعائر متداول و نیز تأسیس کلیساها - جهت خواندن دعا‌های مأثور و نوشته‌های مقدّس پیشین - اقدام نمود. به اعتقاد ما او پس از این رخدادها، کُتب تواریخ و کتاب عِزرا و بخشی از کتاب نِجْمیا - پسر حِکلیا از سبط یهودا و رهبر یهودیه - را نوشت. تمامی کتاب‌های عهد عتیق - که امروزه شریعت ما به‌شمار می‌رود - توسط او و به کمک نِجْمیا و ملاکی جمع‌آوری و تصحیح شده است.

«تِرْتولین» می‌گوید: معروف این است که عِزرا - درود خدا بر او - کُتب عهد قدیم موجود را پس از غارت اورشلیم توسط سربازان بابل، جمع‌آوری نموده است. می‌گویند: محتویات تورات را روح‌الْقُدُس در قلب عِزرا دمید.

«کلی منس» آورده است: پس از آنکه کتب آسمانی از بین رفت، به عِزرا الهام شد تا آنها را از نو باز نویسد.

«تهیو فلکت» می‌گوید: تمام کتاب‌های مقدّس از بین رفت و آنگاه به دست عِزرا - با الهام الهی - پدیدار شد.

«جان ملنر کاتلک» می‌گوید: صاحب‌نظران، همگی بر اینکه نسخه‌های تورات و نیز دیگر کُتب عهد قدیم به دست لشکریان بُخْت‌نَصْر از بین رفت و منقولات صحیح آن که بعدها توسط عِزرا گردآوری شد نیز بار دیگر در حادثه انتیوکس نابود شد، اتفاق نظر دارند. کشیش هدایت یافته، فخرالاسلام می‌گوید: تمام فرقه‌های مسیحی معتقدند عِزرا پس از سوزانده‌شدن کُتب مُقدّس قدیمی، آنها را برای بار دوم - به کمک روح القُدّس - جمع‌آوری و تدوین کرد. چگونه می‌توان پذیرفت که او این کُتب را به کمک روح القُدّس نگاشته باشد؛ در حالی که اشتباهات بزرگ و تناقضات رسوا کننده‌ای - افزون بر مطالب عجیبی که با عقل سازگار نیست - دالّ بر فزونی آن در آن یافت می‌شود؟! می‌شود؟! می‌شود!؟

براساس آنچه گذشت باید گفت: تورات و عهد عتیق در زمان اسکندر مقدونی و بُخْت‌نَصْر از بین رفت و پس از آنکه کوروش بابل را فتح کرد و یهودیان را آزاد نمود، آنها به بازنویسی تورات اقدام کردند. طبیعی است که نوشتن تورات در این شرایط و از روی محفوظات هرگز از تغییر و تبدیل و تحریف مصون نیست؛ بلکه چه بسا به دلیل خفقان گذشته‌ای که یهودیان بدان گرفتار بودند ممکن است مطالبی مطابق با هوا و هوس خود در آن گنجانده باشند.

آناجیل چهارگانه نیز از تحریف در امان نماندند، بلکه آنها هیچ ارتباطی به حضرت عیسی ندارند؛ چرا که محتوای آنها گزارش‌هایی از شاگردان او و شاگردان شاگردان حضرت عیسی در باب زندگی آن پیامبر است. از این رو هیچ کدام از آناجیل اربعه را به حضرت عیسی نسبت نداده‌اند. چنانچه آنها عبارتند از: انجیل مَتّی، انجیل مَرْقُس،

انجیل لوقا، انجیل یوحنا.

منتقدان، به انجیل‌های چهارگانه و به‌طور کلی عهد جدید انتقاداتی وارد کرده‌اند. از جمله گفته‌اند: به تصریح همهٔ مسیحیان، نویسندگان آنجیل، پیامبر نبودند و از اشتباه و گناه مصونیت نداشتند؛ بلکه آنها انسان‌های معمولی بودند که به عیسی ایمان داشتند.

در آنجیل به صراحت به برخی از حواریون و شاگردان عیسی، بی‌ایمانی، انکار مسیح و سخنانش، و ناسازگاری در سخنان مسیح نسبت داده شده است. از این رو نمی‌توان به این کتاب‌ها به‌عنوان منبع اصلی آموزه‌های حضرت عیسی اعتماد کرد.

«توماس میشل» که از متکلمان مسیحی است، تصریح کرده که بسیاری از مسیحیان عصمت لفظی کتاب مقدس را نمی‌پذیرند. همهٔ مسیحیان معتقدند که اصل پیام از طرف خداست؛ ولی شکل و ساختار آن از طرف بشر است که مانند دیگر مردم در معرض خطاست. از این رو ممکن است نویسندهٔ بشری این کتاب‌ها و پیام‌ها، نظریات غلط و اشتباه خود را در آن کتاب‌ها گنجانده و همچنان باقی مانده باشد.

برخی از تناقضات و ناسازگاری‌هایی که در انجیل‌ها وجود دارد، دلیل بر معتبر نبودن آنها دانسته شده است. برای نمونه میان انجیل متی و لوقا و مرقس (مرقس) در نسب‌نامه عیسی اختلافی شدید وجود دارد. در انجیل متی و لوقا، عیسی از نسل داوود معرفی شده؛ اما در مرقس (مرقس) گفته شده: داوود، عیسی را خدای خود می‌دانست. پس چگونه می‌شود عیسی پسر او باشد؟ از دیگر ناسازگاری‌های بیان شده، نحوهٔ دستگیری عیسی، علامت شاگرد خیانتکار عیسی (یهودا اسخریوطی)، ماجرای زنده شدن عیسی و برخاستن او از قبر است.

برخی اشتباهات و خرافات آنجیل عبارتند از: آموزهٔ تثلیث، آموزهٔ فداء (عیسی با قربانی شدن خود موجب نجات بشر و آمرزش گناهان

شد). نیز آمرزش گناهان توسط روحانیت کلیساها از جمله خرافات انجیل‌ها شمرده شده است. اشتباهاتی دیگر نیز به انجیل‌ها نسبت داده شده است.^(۱)

لیکن قرآن از هرگونه تحریف مصون مانده و خداوند نیز بر حفظ آن تعهد داده و فرموده: ﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾^(۲) همانا ما قرآن را نازل کردیم، و یقیناً ما نگهبان آن [از تحریف و زوال] هستیم. براساس آنچه گذشت باید گفت که هیچ نیازی به بعثت پیامبر جدید و کتاب آسمانی پس از حضرت محمد ﷺ نیست، بلکه تجدید نبوت تناقضی واضح و ضلالتی آشکار است.

دلیل سوم: ترویج و تبلیغ اسلام توسط پیامبر ﷺ

سومین دلیل بر عدم کارایی ادله احتیاج بشر به نبوت پس از حضرت محمد ﷺ، آن است که ایشان دین خود را ترویج کرد و آن را گسترش داد، این در حالیست که چنین چیزی در مورد انبیای گذشته وجود نداشت.

برای نمونه می‌بینیم که حضرت موسی (علیه السلام) صرفاً بر بنی اسرائیل مبعوث شد و آنها را نجات داد و دشمنشان را نابود کرد. با این حال بنی اسرائیل در زمان غیبت چهل روزه حضرت موسی (علیه السلام) و رفتن او به طور برای دریافت تورات، مرتد شده و به گوساله‌پرستی روی آوردند. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿وَإِذْ وَعَدْنَا مُوسَىٰ أَرْبَعِينَ لَيْلَةً ثُمَّ أَخَذْنَا مِنَ الْعِجَلِ مِنْ

(۱) ن. ک: نقد و بررسی کتاب مقدس، ص ۱۶۰-۱۴۹.

(۲) سوره حجر، آیه ۹.

بَعْدِهِ وَأَنْتُمْ ظَلِمُونَ ﴿۱﴾ و (به یاد آورید) هنگامی را که با موسی چهل شب وعده گذاردیم؛ (و او، برای گرفتن فرمان‌های الهی، به میعادگاه آمد؛) سپس شما گوساله را بعد از او (معبود خود) انتخاب نمودید؛ در حالی که ستمکار بودید.

نمونه دیگر حضرت نوح علیه السلام است که نهصد و پنجاه سال به ابلاغ رسالت خویش پرداخت. خداوند در این باره می‌فرماید: ﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُورُ قُلْنَا أَحْمِلْ فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ آثْنَيْنِ وَأَهْلَكَ إِلَّا مَنْ سَبَقَ عَلَيْهِ الْقَوْلُ وَمَنْ آمَنَ وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ﴾ ﴿۲﴾ رویارویی دعوت نوح و رفتار قومش همچنان ادامه داشت تا هنگامی که فرمان ما فرا رسید و تنور قوران کرد، گفتیم: از هر [نوع حیوانی] فقط یک زوج [یک نر و یک ماده] و نیز خاندانت و آنان را که ایمان آورده‌اند، در کشتی سوار کن مگر کسی که پیش‌تر فرمان غرق‌شدن را بر ضد او لازم کرده‌ایم. و جز اندکی همراه او ایمان نیاوردند.

به گفته بیشتر مفسران تعداد مؤمنان به حضرت نوح علیه السلام هشتاد نفر بود. ﴿۳﴾

در مورد حضرت ابراهیم علیه السلام که به آتش افکنده شد نیز می‌بینیم که حامی و پیروان چندانی نداشت. به حضرت عیسی علیه السلام نیز عده‌ای حواریون - که گویا دوازده نفر بودند - ایمان آوردند. اما مطلب مذکور در مورد حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم وجود نداشت، بلکه

(۱) سوره بقره، آیه ۵۱.

(۲) سوره هود، آیه ۴۰.

(۳) مجمع البیان، ج ۵، ص ۲۴۸.

آئین او همهٔ حجاز و شبه جزیره را فرا گرفت. بلکه در سال پایانی عمر ایشان و در واقعهٔ حجة الوداع، صرفاً تعداد حُجَّاج را بنا بر نقل سبط بن جوزی در تذکرة الخواص یکصد و بیست هزار نفر دانسته‌اند.^(۱) از طرفی دیگر ایشان نامه‌هایی را به سران همهٔ کشورها ارسال کرد و آنها را به اسلام فراخواند.

در سال ششم یا هفتم هجرت، رسول خدا ﷺ به شش تن از پادشاهان در مناطق مختلف نامه نوشت. حضرت نامه‌های خود را در ذی‌الحجة به وسیلهٔ شش نفر که همگی در یک روز از مدینه خارج شدند، ارسال کرد. البته نامه‌های آن حضرت ﷺ به همین موارد محدود نمی‌شد؛ بلکه آن گرامی به دیگر پادشاهان و رؤسای کشورها و اقوام مختلف در داخل و خارج سرزمین‌های اسلامی نیز نامه نوشت.

شش پادشاهی که حضرت رسول ﷺ به آنها نامه نوشت، عبارتند از: (۱) نجاشی پادشاه حبشه؛ (۲) قیصر (هَرَقْل) یا هِرَاکلیوس، امپراتور روم؛ (۳) کسری (خسرو پرویز) پادشاه فارس و مدائن (ایران)؛ (۴) مَقْوِیس، فرمانروایی اسکندریه (مصر)؛ (۵) حارث، والی تُخوم شام و دمشق؛ (۶) ثَمَامَة بن اَثال و هُوذَة بن علی حنفیین، دو پادشاه و رهبران یمامة.

فرستادگان رسول خدا ﷺ که نامه‌ها را به این پادشاهان رساندند، عبارتند از: (۱) عمرو بن امیة الضَّمَری به دربار نجاشی؛ (۲) دحیة بن خلیفة الکلبی به دربار قیصر؛ (۳) عبدالله بن حذافة السهمی به دربار خسرو پرویز؛ (۴) حاطب بن ابی‌بلتعة اللخمی به دربار مَقْوِیس؛ (۵) شجاع بن وهب الاسدی به دربار حارث بن ابی شمر الغسانی؛ (۶) سلیط

(۱) تذکرة الخواص، ص ۳۷.

بن عمرو العامریّ به دربار ثمامة و هودة.^(۱)

برای نمونه ترجمه نامه حضرت ﷺ به پادشاه روم چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این نامه‌ای است از محمد فرستاده خدا به هِرْقُل، بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت.

من تو را به آیین اسلام دعوت می‌کنم. اسلام آور تا در امان باشی، خداوند به تو دو پاداش می‌دهد، اگر از آیین اسلام رو گردانی، گناه دهقانان نیز بر تو خواهد بود، و ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می‌کنیم و آن این است که غیر خدا را نپرستیم و کسی را همتای او قرار ندهیم و برخی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد، هرگاه آنان از پذیرش آیین حق سر برتافتند، بگو: گواه باشید که ما مسلمانیم.»

ترجمه نامه رسول خدا ﷺ به پادشاه ایران چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. از محمد فرستاده خدا به کسرای بزرگ ایران. درود بر پیروان هدایت و کسی که به خدا و پیامبر او ایمان آورد و گواهی دهد که جز او خدایی نیست و شریک و همتایی ندارد و محمد بنده و فرستاده اوست. من به دستور الهی تو را به سوی او فرا می‌خوانم، او مرا برای هدایت همه مردم فرستاده تا آنها را از خشم او بیم دهم. و حجت را بر کافران تمام نمایم. اسلام بیاور تا در امان باشی و اگر از آیین اسلام سر برتافتی، گناه مردم مجوس برگردنت خواهد بود.»

ترجمه نامه رسول خدا ﷺ به پادشاه حبشه چنین است: «به نام خداوند بخشنده مهربان. این نامه‌ای است از محمد پیامبر خدا به نجاشی زمامدار حبشه. درود بر شما، من خدایی را که جز او معبودی

(۱) الصحيح من سيرة النبي الإِظيم ﷺ، ج ۱۶، ص ۲۳۷.

نیست ستایش می‌کنم، خدایی که از عیب و نقص مُنَزّه است و بندگانِ فرمانبردار او از خشم وی در امانند و او بر بندگان ناظر و گواه است. گواهی می‌دهم که عیسی فرزند مریم، روحی است از جانب خدا و کلمه‌ای است که در رَحِمِ مریم پارسا و پاکدامن قرار گرفته است. خداوند با همان قدرت و نیرویی که آدم را بدون پدر و مادر آفرید، عیسی را نیز بدون پدر به وجود آورد.

من تو را به سوی خدای یگانه که شریک ندارد فرا می‌خوانم و از تو می‌خواهم همیشه مطیع و فرمانبردار او باشی و از آیین من پیروی نمایی. ایمان به خدایی آوری که مرا به رسالت خود مبعوث فرمود.

هان! من پیامبر خدا هستم و پسرعمویم و جمعی از مسلمان‌ها را نزدت فرستادم. شما و تمام لشکریان و هواداران را به سوی خدای عزیز دعوت می‌کنم. من رسالتم را ابلاغ کردم و پند و اندرز دادم، پند مرا بپذیر، درود بر پیروان هدایت».

در نتیجه باید گفت: این اقدام رسول خدا ﷺ به معنای گسترش قدرت او و جهانی‌شدن اسلام است. در این صورت دیگر هیچ نیازی به پیامبر جدید پس از ایشان نیست؛ بلکه وجود پیامبر جدید نوعی بدعت و ضلالت شمرده می‌شود.

دلیل چهارم: تعیین و معرفی جانشینان پیامبر ﷺ تا قیامت

چهارمین دلیل بر عدم کارایی ادله احتیاج بشر به نبوت پس از حضرت محمد ﷺ، آن است که ایشان بر اساس دستور پروردگار برای پس از خود خُلَفا و جانشینانی دوازده‌گانه را تعیین و معرفی نمود و مردم را به اطاعت مطلق از ایشان فراخواند و آنها را مرجع امور قرار داد.

عَلَّامَةُ مَجْلِسِي قَدِّسَتْ رَوَايَاتِي رَا فِي هَذَا بَابِ نَقْلِ كَرْدِه‌اند.^(۱) متأسفانه خلافت از آنها غصب شد، ولی زعامت و مرجعیت علمی ایشان همچنان باقی ماند؛ به طوری که خلفای راشدین و اموی و عباسی بدان اقرار و اعتراف داشته‌اند در هنگام معضلات به ایشان مراجعه می‌کردند.

برای نمونه عَلَّامَةُ مَجْلِسِي قَدِّسَتْ از مصادر عامه نقل کرده که عمر در بسیاری از معضلات علمی و غیره گفته: «لَوْلَا عَلِيٌّ لَهَلَكَ عُمَرُ»^(۲) یا «لَا عِشْتُ لِعُضَلَةٍ لَا يَكُونُ لَهَا أَبُو الْحَسَنِ»^(۳)

نمونه دیگر اینکه برخی از خلفا برای توسعه مسجد الحرام و حل مشکل فقهی و شرعی آن از امام صادق و امام کاظم (علیهما السلام) استمداد کردند. عیاشی از عبدالصمد بن سعد نقل کرده است: ابوجعفر (منصور دوانیقی) خواست خانه‌های اهل مکه را از آنان بخرد و به مسجد بیفزاید، اما قبول نکردند. آنها را تشویق کرد، اما نپذیرفتند. او ناراحت شد و به نزد امام صادق (علیه السلام) آمد. به ایشان گفت: من از این مردم خواستم که قسمتی از خانه‌ها و حیاط آن را بدهند تا به مسجد بیفزاییم، اما این اجازه را به من ندادند و مرا سخت ناراحت کردند.

امام صادق (علیه السلام) فرمود: غمگین نباش! زیرا حجت تو در مقابل ایشان واضح و آشکار است. گفت: با چه دلیلی برای ایشان حجت بیاورم؟ فرمود: با کتاب خدا. پس گفت: در کجای کتاب خدا و چگونه؟ حضرت این آیه را خواندند: ﴿إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ﴾^(۴) خداوند به

(۱) ر. ک: بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۲۸۰ به بعد.

(۲) همان، ج ۳۰، ص ۶۷۳.

(۳) همان، ج ۳۰، ص ۶۷۲.

(۴) سوره آل عمران، آیه ۹۶.

تو خبر داده است که اولین خانه‌ای که برای مردم ساخته شد، همانی است که در بَکّه است. اگر آن خانه‌ها قبل از کعبه در اختیارشان بوده است، پس متعلق به آنها است، اما اگر خانه کعبه قدیمی‌تر باشد، آن حیاط و محوطه متعلق به خانه کعبه است. ابوجعفر (منصور دوانیقی) با این ادله برای آنها دلیل و برهان آورد. آنگاه به او گفتند: هر کاری دوست داری بکن.^(۱)

نیز از حسن بن علی بن نَعمان نقل شده است: وقتی مهدی، خلیفه عبّاسی، در مسجد الحرام به آبادی و عُمران مشغول بود، در حیاط مسجد خانه‌ای بود که آن را از صاحبانش طلب کرد، اما آنها نپذیرفتند. در این باره با فقها صحبت کرد. همگی به او گفتند: شایسته نیست که ملک غصبی را داخل مسجد الحرام قرار دهی.

علی بن یقظین به او گفت: ای امیرالمؤمنین! اگر به امام موسی بن جعفر علیه السلام نامه‌ای بنویسی به تو خواهد گفت که در این باره چه باید بکنی. او هم به والی مدینه نامه‌ای نوشت تا از امام موسی بن جعفر علیه السلام بپرسد: درباره خانه‌ای که خواسته‌ایم آن را جزو مسجد الحرام قرار دهیم، اما صاحب آن نمی‌پذیرد، چه کار باید کرد و راه خروج از این مشکل چیست؟

والی مدینه موضوع را به امام موسی بن جعفر علیه السلام گفت و حضرت هم پرسید: آیا باید حتماً جواب بدهم؟ گفت: بلی، باید جواب داد. امام علیه السلام فرمود: بنویس: بسم الله الرحمن الرحيم. اگر خانه کعبه بعد از خانه‌های مردم ساخته شده، پس مردم برای تملک حیاط آن سزاوارترند، ولی اگر مردم حیاط کعبه را تملک کرده‌اند، پس سزاوارتر

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۸، ح ۸۹.

است که این حیاط از آن کعبه باشد.

وقتی نامه به دست مهدی عباسی رسید، آن را گرفت و بوسید و دستور داد که آن خانه را ویران کنند. صاحبان آن خانه نزد امام (علیه السلام) آمدند و از او خواستند که دربارهٔ قیمت آن خانه نامه‌ای به مهدی عباسی بنویسد. امام هم نامه‌ای به او نوشت و از او خواست بخشی از بهای آن خانه را به آنها بپردازد، وی نیز آنها را راضی کرد.^(۱)

نمونهٔ دیگر اینکه؛ زُرْقَان، دوست و رفیق صمیمی ابن ابی داود گوید: یک روز ابن ابی داود از پیش معتصم عباسی برگشت ولی خیلی غمگین و افسرده بود. گفتم: چه شده؟ گفت: امروز آرزو کردم که کاش بیست سال پیش مرده بودم! پرسیدم: برای چه؟ گفت به واسطهٔ کاری که از این سیاه چهره، پسر علی بن موسی الرضا (حضرت جواد (علیه السلام)) در حضور امیرالمؤمنین (معتصم عباسی) انجام شد.

گفتم جریان چه بود؟ گفت دزدی را آوردند که به سرقت خود اقرار کرده بود. از خلیفه درخواست داشت که او را با اجرای حد سرقت پاک نماید.

معتصم عباسی نیز برای همین امر فقها را در مجلس خود جمع کرده بود و حضرت جواد (علیه السلام) نیز در بین ایشان بود. از ما پرسید چه قسمت از دست دزد باید قطع شود؟ من گفتم: از مُج. گفت: به کدام دلیل؟ گفتم: زیرا دست بر انگشت‌ها و کف دست تا مُج اطلاق می‌شود. خداوند در آیهٔ تیمم نیز می‌فرماید: ﴿فَأَمْسَحُوا بِوُجُوهِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ﴾^(۲) حرف مرا گروهی از دانشمندان قبول کردند.

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۰۹، ح ۹۰.

(۲) سوره مائده، آیه ۶؛ سوره نساء، آیه ۴۳.

دسته دیگری از فقها گفتند: باید تا آرنج قطع شود. پرسید به کدام دلیل؟ گفتند: زیرا خداوند در آیه وضو می‌فرماید: ﴿وَأَيْدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾^(۱) دست‌های خود را تا آرنج بشوئید. پس معلوم می‌شود دست شامل آرنج می‌شود.

در این موقع رو به جانب محمد بن علی، (امام جواد علیه السلام) کرده، گفت: نظر شما چیست؟ فرمود: اینها نظر خود را در مورد دست دزد گفتند. گفت: شما را به خدا سوگند! نظر خود را بفرمائید. فرمود: اکنون که قسم دادی می‌گویم. اینها برخلاف دستور پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حکم کردند. زیرا دست دزد باید از آخر انگشتان قطع شود و کف دست باقی بماند.

معتصم گفت: به کدام دلیل؟ حضرت فرمود: به دلیل فرمایش پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله که فرموده است: سجده بر هفت موضع انجام می‌شود؛ صورت و دو دست و دو زانو و دو پا. اگر دست دزد را از مچ یا آرنج قطع کنند دیگر دستی نخواهد ماند تا سجده نماید. خداوند می‌فرماید: ﴿وَأَنَّ الْمَسْجِدَ لِلَّهِ﴾^(۲) سجده‌گاهها مخصوص خدا است؛ که منظورش همین هفت موضع است که با آن سجده می‌کنند. ﴿فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا﴾^(۳) و آنچه اختصاص به خدا داشته باشد قطع نمی‌شود. معتصم هم نظر او را پسندید و دستور داد دست دزد را از انتهای انگشتان قطع

(۱) سوره مائده، آیه ۶.

(۲) سوره جن، آیه ۱۸.

(۳) سوره جن، آیه ۱۸.

کنند و کف دست را باقی بگذارند. ابن ابی داود گفت: برای من قیامتی برپا شد! آرزو داشتم که زنده نباشم!

زُرْقَان گوید: ابن ابی داود بعدها به من گفت: پس از سه روز نزد معتصم رفتم و گفتم: خیرخواهی امیرالمؤمنین بر من واجب است! می‌خواهم در مورد چیزی با شما صحبت کنم که می‌دانم به واسطه این حرف اهل جهنم خواهم شد.

معتصم پرسید: منظورت چیست؟ گفتم: وقتی امیرالمؤمنین تمام دانشمندان مملکت و فقیهان را برای حکمی از احکام دین در مجلس خود احضار می‌کند و از آنها می‌پرسد، ایشان نیز نظر خود را می‌دهند؛ با اینکه در چنین مجلسی خویشاوندان امیرالمؤمنین و سپه‌داران و وزیران و منشیان حضور دارند و مردم پیوسته گوش به چنین مجالسی دارند که چه اتفاق می‌افتد. بعد شما سخن تمام دانشمندان را رها می‌کنی و گفتار مردی را می‌پذیری که گروهی از مسلمانان مدعی امامت او هستند و می‌گویند: او شایسته مقام خلافت است نه معتصم؟!

ابن ابی داود گوید: متوجه شدم که رنگ چهره معتصم تغییر کرد و فهمید چه کرده. گفت: خدا به تو پاداش این نصیحت و خیرخواهی را بدهد. روز چهارم فلان نویسنده را دستور داد که محمد بن علی (حضرت جواد علیه السلام) را به منزل خود دعوت کند. ولی امام علیه السلام نپذیرفت و گفت: می‌دانید که من به مجالس شما نمی‌آیم.

معتصم گفت: من شما را برای صرف غذا دعوت می‌کنم. آرزو دارم قدم بر روی فرش ما بگذارید و منزل ما را تبرک فرمائید. فلان کس نیز از وزیران خلیفه آرزوی ملاقات شما را دارد. حضرت به منزل او رفت. پس از میل مقداری غذا احساس مسمومیت کرد. مرکب سواری خود را خواست تا برود. صاحب منزل تقاضا کرد که بیشتر تشریف داشته باشید. فرمود: رفتن من برای تو بهتر است. آن روز تا شب پیوسته حال

حضرت نامساعد بود و استفراغ می‌کرد و اسهال سخت داشت، به خود می‌پیچید تا از دنیا رفت.^(۱)

نمونه دیگر اینکه، علامه مجلسی قدس سره به نقل از مناقب ابن شهر آشوب گوید: علی بن حسن بن شاپور گفته: در زمان حضرت امام عسکری علیه السلام قحطی شد.

خلیفه دستور داد وزیر دربار و تمام اهل مملکت برای نماز استسقاء به صحرا بروند. آنها سه روز پشت سر هم به مصلی رفتند و دعا کردند اما بارانی نیامد! روز چهارم جاثلیق عالم نصاری با نصرانیان و رهبانان به صحرا رفتند. در میان آنها راهبی بود، همین که دست خود را به دعا برداشت، آسمان ژاله‌سان شروع به باریدن کرد. مردم به شک افتادند و در شگفت شده، به دین نصاری تمایل پیدا کردند.

خلیفه در پی امام حسن عسکری علیه السلام فرستاد و او را فراخواند. حضرت در آن وقت زندانی بود. بعد از اینکه حضرت را از زندان خارج کرد به او گفت: به فریاد امت جدت برس که دارند از دست می‌روند! امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: من فردا به صحرا خواهم رفت و شک و تردید را این شاء الله از میان برمی‌دارم.

روز سوم جاثلیق با رهبانان خارج شد. حضرت امام حسن عسکری علیه السلام نیز با گروهی از اصحاب بیرون آمد. همین که دید راهب دست خود را بلند کرده است، به یکی از غلامان خویش فرمود: دست راست او را بگیر و آنچه بین انگشتان خود پنهان کرده را خارج کن! غلام دستور را انجام داد و از بین دو انگشت سبابه او استخوانی سیاه بیرون آورد!

(۱) تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۳۱۹.

امام علیه السلام آن شیء را در دست گرفت و آنگاه به راهب فرمود: حالا تقاضای باران کن! آن راهب دعا کرد و طلب باران نمود ولی آسمان که قبلاً ابری بود صاف شد و خورشید بیرون آمد.

خلیفه گفت: این استخوان چیست؟ امام علیه السلام فرمود: این مرد از کنار قبر یکی از انبیاء گذر کرده و این استخوان او به دستش آمده. هرگز استخوان پیامبری را در دست نمی‌گیرند و خدا را نمی‌خوانند مگر اینکه باران به شدت می‌بارد.^(۱)

نمونه‌های فوق نشانگر آن است که خلفا در برخی از معضلات و مشکلات و اختلافات علمی به اهل بیت علیهم السلام مراجعه می‌کردند و نظر ایشان را می‌پذیرفتند.

از آنچه گذشت چنین حاصل می‌شود که پیامبر خاتم الانبياء و المرسلین براساس دستور پروردگار، برای پس از خود خلفا و جانشینانی دوازده‌گانه را تعیین و معرفی نمود و مردم را به اطاعت مطلق از ایشان فراخواند و آنها را مرجع امور قرار داد و خداوند نیز فرمود: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۲). بنابراین هیچ نیازی به تجدید نبوت پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم نیست؛ بلکه این کار تناقضی روشن و ضلالتی آشکار است.

دلیل پنجم: اجتهاد و فقاها در اسلام

پنجمین دلیل بر عدم کارایی ادله احتیاج بشر به نبوت پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله و سلم، آن است که خلفا و اوصیای دوازده‌گانه ایشان،

(۱) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۷۰.

(۲) سوره مائده، آیه ۳.

یعنی ائمه اطهار (علیهم السلام) به پرورش و تربیت و تعلیم شاگردان پرداختند و روش اجتهاد را به ایشان آموختند تا در زمان‌های مقتضی پاسخگوی مسائل دینی مردم باشند.

برای نمونه امیرمؤمنان علی (علیه السلام) به قثم بن عباس، فرماندار خود در مکه می‌نویسد: «أَمَّا بَعْدُ فَأَقِمِ لِلنَّاسِ الْحَجَّ وَذَكِّرْهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ وَاجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَفْتِ الْمُسْتَفْتِيَّ وَعَلِّمِ الْجَاهِلَ وَذَاكِرِ الْعَالِمَ»^(۱) پس از ستایش خدای تعالی و درود بر حضرت مصطفی (صلی الله علیه و آله)؛ حج را برای مردم برپا دار، و ایام‌الله را به یادشان آر، دو طرف روز را به خاطر آنان بنشین، و آن را که از تو فتوا خواهد فتوا ده، جاهل را بیاموز، و با دانا به گفتگو برخیز.

نمونه دیگر اینکه امام باقر (علیه السلام) به ابان بن تغلب فرمود: «إِجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَافْتِ النَّاسَ، فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِيعَتِي مِثْلَكَ»^(۲)؛ در مسجد مدینه بنشین و برای مردم فتوا بده، دوست دارم که در بین شیعیانم کسانی همچون تو دیده شوند.

نیز؛ زراره گوید: به امام باقر (علیه السلام) گفتم: به من می‌گویند که از کجا دانستید و گفتید که مسح در وضو باید بر روی قسمتی از سر و قسمتی از دو پا انجام گیرد؟ امام (علیه السلام) تبسم کرد و فرمود: ای زراره! رسول خدا (صلی الله علیه و آله) چنین فرموده و کتاب خداوند بر آن نازل شده است؛ زیرا خداوند (عز و جل) می‌فرماید: ﴿فَاعْسِلُوا وُجُوهَكُمْ﴾^(۳)؛ (یعنی روی خود را بشوید)، پس ما می‌فهمیم که تمامی صورت باید شسته شود.

(۱) نهج البلاغه (صبحی صالح)، ص ۴۵۷، نامه ۶۷.

(۲) رجال نجاشی، ص ۱۰، رقم ۷.

(۳) سوره مائده، آیه ۶.

سپس فرمود: ﴿وَأَيِّدِيكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ﴾^(۱) (یعنی دست‌هایتان را از آرنج شست و شو دهید)، سپس بین کلام فاصله انداخته و فرمود: ﴿وَأَمْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ﴾^(۲) (یعنی قسمتی از سر خود را مسح نماید). پس هنگامی که فرمود: ﴿بِرُءُوسِكُمْ﴾ به دلیل وجود حرف «باء» می‌فهمیم که مسح بر روی قسمتی از سر لازم است.

آن‌گاه در ادامه آیه پاها را به سر عطف کرد و دو دست را به صورت عطف نمود و فرمود: ﴿وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى الْكَعْبَيْنِ﴾^(۳) (یعنی دو پای خود را تا قوزک پا)، پس چون دو پا را به سر عطف کرده، می‌فهمیم که مسح بر روی قسمتی از دو پا باید انجام شود. سپس رسول خدا ﷺ آن را برای مردم تفسیر نمود، ولی مردم آن را به کار نبستند.

سپس در ادامه آیه فرمود: ﴿فَلَمْ يَجِدُوا مَاءً فَتَيَمَّمُوا صَعِيدًا طَيِّبًا فَامْسَحُوا بِرُءُوسِكُمْ وَأَيْدِيكُمْ مِنْهُ﴾^(۴) (اگر آبی نیافتید، پس بر زمین یا خاکی پاکیزه تیمم کنید و قسمتی از صورت و دست‌های خویش را با آن مسح نمایید)، امام علیؑ فرمود: پس چون در صورتی که آب نیابید وضو را از عهده شما برداشت و چنین مقرر نمود که قسمتی از مواضعی که شست‌وشو داده می‌شود، مسح گردد. زیرا فرموده است: ﴿بِرُءُوسِكُمْ﴾ (قسمتی از صورت خویش را).

(۱) سوره مائده، آیه ۶.

(۲) سوره مائده، آیه ۶.

(۳) سوره مائده، آیه ۶.

(۴) سوره مائده، آیه ۶.

سپس این عبارت را به آن عطف نموده است که: ﴿وَأَيَّدِيكُمْ﴾ «و دست‌های خویش را». سپس فرموده است: ﴿مِنْهُ﴾ (از آن)؛ یعنی از آن نیمم؛ زیرا او می‌داند که تمامی آن بر صورت جاری نمی‌شود، بلکه امر چنین است که فقط قسمتی از کف دست به اجزای آن زمین را با خاک می‌آلاید، نه جای دیگر.

سپس خداوند تعالی فرمود: ﴿مَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيَجْعَلَ عَلَيْكُمْ﴾ در دین ﴿مِنْ حَرْجٍ﴾ (خداوند اراده ننموده که در دین حرجی بر عهده شما قرار دهد). همان در تنگنابودن است.^(۱)

هشام بن سالم از امام صادق (علیه السلام) نقل کرده که حضرت فرمود: وظیفه ماست که بر شما اصول کلی را بگوئیم و وظیفه شماست که آن را تفریع کنید. (یعنی تطبیق قواعد کلی بر مصادیق).^(۲)

نیز عبدالاعلی مولى آل سام گوید: به امام صادق (علیه السلام) گفتم: پایم لغزید و در نتیجه ناخنم کنده شد. بر روی انگشتم، دارو گذاشتم، حال برای وضو باید چه کنم؟ فرمود: حکم این مورد و مشابهش را از کتاب خدای عز و جلّ می‌توان دریافت. خداوند می‌فرماید: ﴿وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرْجٍ﴾^(۳) - یعنی بر شما در دین هیچ تنگنایی قرار داده نشده است - . حال برای وضو، بر روی آن دست بکش.^(۴)

(۱) الکافی، ج ۳، ص ۳۰، ح ۴ (صحیح زراره).

(۲) بحار الانوار، ج ۲، ص ۲۴۵.

(۳) سوره حج، آیه ۷۸.

(۴) الکافی، ج ۳، ص ۳۳، ح ۴ (صحیح عبدالاعلی مولى آل سام).

نمونه دیگر اینکه علی بن مسیب گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: راهم دور است و نمی‌توانم هر وقت که بخواهم خدمت شما برسم. حال مسائل دینم را از چه کسی بپرسم؟ فرمود: از زکریا بن آدم قمی که بر دنیا و آخرت امین است. علی بن مسیب گوید: وقتی به قم برگشتم، نزد زکریا بن آدم رفتم و مسائل دینی‌ام را پرسیدم.^(۱)

احادیث و گزارش‌های فوق نشانگر آن است که ائمه اطهار علیهم السلام با تربیت و تعلیم شاگردان خود و آموزش فقاقت و اجتهاد، مردم را برای حل مسائل دینیشان در زمان‌های مقتضی و دوران غیبت، به آنان ارجاع داده‌اند.

از طرفی هم امامان علیهم السلام مقاماتی مثل تقلید، قضاوت، امور حسبیّه و برخی امور دیگر را به فقها تفویض کردند تا ایشان به حل مشکلات مردم در این زمینه‌ها مشغول شوند.

برای نمونه در مقبوله عمر بن حنظله آمده: از امام صادق علیه السلام پرسیدم: دو نفر از اصحاب خودمان راجع به بدهی یا میراثی نزاع دارند و نزد سلطان و قاضیان وقت (عائمه) به محاکمه می‌روند، این عمل جایز است؟ فرمود: کسی که در موضوعی حق یا باطل نزد آنان به محاکمه رود، چنان است که نزد بت و طغیان‌گر - که از آن نهی شده - به محاکمه رفته باشد، و آنچه طغیان‌گر برایش حکم کند را بگیرد اگرچه حق مسلم او باشد، چنان است که چیز حرامی را گرفته، زیرا آن را به حکم طغیان‌گر اخذ کرده، در صورتی که خدا امر فرموده است، به او کافر باشند. خداوند متعال می‌فرماید: می‌خواهند داوری میان خود را به سوی طاغوت ببرند، با آنکه قطعاً فرمان یافته‌اند که بدان کفر ورزند.

(۱) وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۴۵، أبواب صفات القاضی، باب ۱۱، ح ۲۷.

عرض کردم: آن دو - متخاصم - چه کنند، [وقتی] اختلاف دارند؟! حضرت فرمود: نظر کنند به شخصی از خودتان که حدیث ما را روایت کند و در حلال و حرام ما نظر افکند و احکام ما را بفهمد، و به حکمیت او راضی شوند. همانا من او را حاکم شما قرار دادم، اگر طبق دستور ما حکم داد و یکی از آنان او را نپذیرفت، همانا حکم خدا را سبک شمرده و ما را رد کرده است، و آن که ما را رد کند، خدا را رد کرده و این در مرز شرک به خدا است.

گفتم: اگر هر کدام از آن دو، یکی از اصحابمان (از شیعیان) را انتخاب کرده، به نظارت او در حق خویش راضی شد و آن دو در حکم اختلاف کردند و منشأ اختلافشان؛ اختلاف حدیث شما بود، چه؟ فرمود: حکم درست آن است که عادل تر و فقیه تر و راستگوتر در حدیث و پرهیزکارتر آنان صادر کند و به حکم آن دیگری اعتنا نشود.

گفتم: اگر هر دو نزد اصحاب عادل و پسندیده باشند و هیچ یک بر دیگری ترجیح نداشته باشد، چه کنند؟ فرمود: توجه شود به آن که حکمش، حدیث مورد اتفاق نزد اصحاب باشد. به آن حدیث عمل شود و حدیث دیگری که تنها و غیر معروف نزد اصحاب است رها شود، زیرا در آنچه مورد اتفاق است، تردیدی نیست و همانا امور بر سه قسم می‌باشند: ۱. امری که درستی و هدایت آن روشن است و باید پیروی شود، ۲. امری که گمراهی‌اش روشن است و باید از آن پرهیز شود، ۳. امری که مشکل و مشتبه است و باید در یافتن حقیقت آن به خدا و رسول ارجاع شود. رسول خدا ﷺ فرموده: حلالی است روشن و حرامی است روشن، و در میان آنها اموری است مُشْتَبِه (پوشیده و نامعلوم)، کسی که امور مُشْتَبِه را رها کند از محرمات نجات یابد و هر که مُشْتَبِهات را اخذ کند، مرتکب محرمات هم گردد و ندانسته هلاک شود.

گفتم: اگر هر دو حدیث مشهور باشد و معتمدین از شما آن را روایت کرده باشند چه؟ فرمود: باید توجه شود، هر کدام مطابق قرآن و سنت و مخالف عامه باشد اخذ شود، و آن که مخالف قرآن و سنت و موافق عامه باشد، رها شود.

گفتم: قربانت گردم! به من بفرمایید، اگر هر دو فقیه حکم را از قرآن و سنت به دست آورده باشند، ولی یکی از دو خبر را موافق عامه و دیگری را مخالف عامه بیابیم، کدام یک اخذ شود؟ فرمود: آنکه مخالف عامه است، حق همان است.

گفتم: قربانت گردم! اگر هر دو خبر موافق دو دسته از عامه باشد چه؟ فرمود: نظر شود به خبری که حاکمان و قاضیان ایشان بیشتر به آن توجه دارند، [و آن] ترک شود و آن دیگری اخذ شود.

گفتم: اگر حاکمان عامه به هر دو خبر با توافق نظر دهند؟ فرمود: چون چنین شد، صبر کن تا امام خود را ملاقات کنی؟ زیرا توقف در نزد شبهات، از گرفتار شدن به مهلکه بهتر است.^(۱)

براساس آنچه در موضوع اجتهاد و فقاہت در اسلام گذشت باید گفت: هیچ نیازی به تجدید نبوت پس از حضرت محمد ﷺ نیست بلکه این کار نوعی تناقض بوده و ضلالتی آشکار است.

(۱) الکافی، ج ۱، ص ۶۷، ح ۱۰.

دلیل ششم: انطباق اسلام با فطرت و عقل

ششمین دلیل بر عدم کارایی ادله احتیاج بشر به نبوت پس از حضرت محمد صلی الله علیه و آله، آن است که دین اسلام و آئین پیامبر خاتم؛ حضرت محمد صلی الله علیه و آله با عقل - که حجتی بر بشر است - و فطرت سازگار است. عقل یکی از مدارک احکام می باشد؛ چنانچه در قاعده ملازمه گفته اند: «كُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ، حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ وَكُلَّمَا حَكَمَ بِهِ الشَّرْعُ، حَكَمَ بِهِ الْعَقْلُ» یعنی: هرچه را عقل به آن حکم کند، شرع نیز به آن حکم می کند، و هرچه را شرع به آن حکم کند، عقل نیز به آن حکم می کند.

براساس این قاعده، حکم عقل و شرع یکی است، پس اگر عقل حکمی کرد و در آن مورد، حکمی از جانب شرع به طریق نقل به ما نرسید، پی می بریم که حکم شرع نیز همان است و هم چنین، اگر شرع حکمی کرد و عقل، بالفعل حکمی نداشت، پی می بریم که حکم عقل نیز در واقع همان است.

شیخ اعظم انصاری رحمته الله در مبحث قطع فرموده: آنچه را که فکر و اندیشه اقتضاء می کند - چنانچه اکثر متفکران نیز با آن موافقند - آن است که بگوییم هرگاه از دلیل عقلی نسبت به مطلبی قطع حاصل شود، ممکن نیست دلیل نقلی با آن معارضه کند و قطع به خلافش ایجاد نماید؛ و اگر دلیلی که ظاهرش معارضه است یافت شود باید طرح شود و در صورت عدم امکان طرح، لازم است آن را تأویل کنند.^(۱) لذا اگر متن دینی مثل قرآن یا حدیث، با حکم قطعی عقل مخالف باشد باید آن متن دینی تأویل شود و برخلاف ظاهر معنا گردد.

از آنچه در بیان فوق گذشت چنین حاصل می شود که محتوا و

(۱) فرائد الأصول، ج ۱، ص ۵۷.

آموزه‌های قرآن و دین پیامبر خاتم حضرت محمد ﷺ بر پایه عقل و فطرت است؛ لذا قابل استمرار بوده، دارای حیات همیشگی است. بنابراین تجدید نبوت پس از ایشان کاری لغو محسوب می‌شود، بلکه اعتقاد به آن ضلالت و کفر است.

وَآخِرُ دَعْوَانَا أَنِ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى خَاتَمِ النَّبِيِّينَ سَيِّدِنَا
وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَاللَّعْنُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ.
﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لِي وَلِوَالِدَيَّ وَلِلْمُؤْمِنِينَ يَوْمَ يَقُومُ الْحِسَابُ﴾^(۱)

مصطفی الهادای دستجردی

اصفهان، ۱ ذی الحجة الحرام ۱۴۴۶ق

(۱) سوره ابراهیم، آیه ۴۱.

منابع

- قرآن
- نهج البلاغه
- صحيفة سجّاديّة
- الاحتجاج على أهل اللجاج، احمد بن على طبرسى، تحقيق: محمّدباقر خراسان، مشهد: نشر مرتضى، ١٤٠٣ق.
- أسد الغابة في معرفة الصحابة، ابن اثير جزرى، قاهره: دار الشعب. ١٤٠٩ق.
- الإقبال بالأعمال الحسنة، على بن موسى ابن طاوس، تحقيق: جواد قيومى اصفهانى، قم: دفتر تبليغات اسلامى، ١٣٧٦ش.
- الأمالي، شيخ صدوق، قم: مؤسسه بعثت، ١٤١٨ق.
- الأمالي، محمّد بن حسن طوسى، چاپ اول، قم: دار الثقافة، ١٤١٤ق.
- أنساب الاشراف، بلاذرى، مصر، ١٤١٧ق.
- الإيقاظ من الهجعة بالبرهان على الرجعة، محمّد بن حسن حرّ عاملى، تصحيح: هاشم رسولى و احمد جنتى، چاپ اول، تهران: نويد، ١٣٦٢ش.
- بحار الأنوار، محمّدباقر بن محمّدتقى مجلسى، چاپ دوم، بيروت: دار احياء التراث العربى، ١٤٠٣ق.
- البلد الأمين والدرع الحصين، ابراهيم بن على عاملى كفعمى، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، ١٤١٨ق.
- تاريخ الأمم والملوك (معروف به تاريخ طبرى)، ابوجعفر محمّد بن جرير طبرى، مصر: مطبعة الحسينية، ١٩٦٧ق.

- تاریخ تمدن اسلامی، جرجی زیدان، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۰۲ق.
- التبیان فی تفسیر القرآن، محمد بن حسن طوسی، تحقیق: احمد حبیب القصیر العاملی، بیروت: دار إحياء التراث العربی.
- تذکرة الخواص من الأمة فی ذکر خصائص الإمامة، سبط ابن جوزی، چاپ اول، قم: منشورات الشریف الرضی، ۱۴۱۸ق.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی محلاتی، تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
- تفسیر العیاشی، محمد بن مسعود عیاشی، قم: بعثت.
- تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، چاپ سوم، قم: دار الکتب، ۱۴۰۴ق.
- ثواب الأعمال وعقاب الأعمال، محمد بن علی بن حسین بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق.
- جامع الأخبار، محمد بن محمد شعیری، نجف: مطبعة حیدریه، بی تا.
- جمال الأسبوع بکمال العمل المشروع، علی بن موسی ابن طائوس، قم: دارالرضی، ۱۳۳۰ق.
- حدیث ثقلین با دو قرائت، علی اکبر مهدی پور، قم: رسالت، ۱۳۸۹ش.
- خاتمیّت و پرسش های نو، محمداسحاق عارفی شیرداغی، زیر نظر: دکتر سید مرتضی حسینی شاهرودی، چاپ دوم، مشهد: دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۷ش.
- دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی، به کوشش: بهاءالدین خرمشاهی، تهران: دوستان - ناهید، ۱۳۷۷ش.
- رجال النجاشی، احمد بن علی نجاشی، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، قم: مؤسسه نشر اسلامی، ۱۴۰۷ق.
- روض الجنان وروح الجنان فی تفسیر القرآن، حسین بن علی ابوالفتوح رازی، مشهد: بنیاد پژوهش های اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ق.
- السیره النبویه (سیره ابن هشام)، ابومحمد عبدالملک بن هشام بن ایوب حمیری، مصر: تراث الإسلام، مکتبه محمدعلی صبیح و اولاده، ۱۳۸۳ق.
- شرح نهج البلاغه، عبدالحمید بن هبة الله بن ابی الحدید، تحقیق: محمد ابوالفضل ابراهیم، قم: کتابخانه آیه الله مرعشی نجفی، ۱۴۰۴ق.

- صحیح البخاری، ابو عبدالله محمد بن اسماعیل بخاری جعفی، تحقیق: محمد زهیر بن ناصر، دار طوق النجاة، ۱۴۲۲ق.
- الصحیح من سیرة النبی الأعظم ﷺ، سید جعفر مرتضی عاملی، چاپ پنجم، بیروت: بئر العهد، ۱۴۲۸ق.
- عیون أخبار الرضا ﷺ، محمد بن علی بن بابویه شیخ صدوق، تحقیق: سید مهدی لاجوردی، تهران: جهان، ۱۳۷۸ق.
- غایة المرام وحجة الخصام في تعيين الامام من طريق الخاص والعام، سید هاشم بن سلیمان بحرانی، تحقیق: سید علی عاشور، بیروت: مؤسسة التاريخ العربي، ۱۴۲۲ق.
- فرائد الأصول، مرتضی بن محمدامین شیخ انصاری، قم: مجمع الفكر الاسلامي، ۱۴۱۹ق.
- قاموس قرآن، سید علی اکبر قرشی، چاپ: ششم، تهران: دار الکتب الإسلامية، ۱۳۷۱ش.
- الکافي، محمد بن یعقوب کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ پنجم، تهران: دارالکتب الإسلامية، ۱۳۷۵ش.
- کفایة الأثر في النصّ علی الأئمة الإثني عشر، ابوالقاسم علی بن محمد خزّاز قمی رازی، قم: بیدار، ۱۴۰۱ق.
- کمال الدین وتمام النعمة، محمد بن علی ابن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ: دوم، تهران: اسلامیه، ۱۳۹۵ق.
- مجمع البیان في تفسیر القرآن، فضل بن حسن طبرسی، چاپ: سوم، تهران: انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش.
- المراجعات، سید عبدالحسین شرف الدین موسوی، تحقیق و تعلیق: حسین راضی، چاپ دوم، لبنان، ۱۴۰۲ق.
- المعارف، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه، ابن سعد، مصر: دارالکتب، ۱۹۶۰م.
- معاني الأخبار، محمد بن علی بن بابویه، تحقیق: علی اکبر غفاری، چاپ اول، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۰۳ق.

- المغازي، محمد بن عمر واقدي سهمي، تهران، اسماعيليان، ۱۴۰۹ق.
- مكاتيب الرسول، علي احمدی میانجی، تحقيق و مراجعه: مجتبی فرجی، چاپ اول، قم: مؤسسه دارالحدیث العلمیة والثقافیة، ۱۴۳۸ق.
- الملل و النحل، ابوالفتح محمد بن عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، تحقيق: محمد سید کیلانی، مصر: دار المعرفة، ۱۳۸۷ق.
- الموطأ، مالک بن انس، استانبول: بی نا، ۱۴۰۱ق.
- المیزان في تفسیر القرآن، سید محمدحسین طباطبایی، چاپ: پنجم، قم: دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۷ق.
- النص والاجتهاد، سید عبدالحسین شرفالدین، تهران: مؤسسه بعثت، ۱۳۶۳ش.
- وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محمد بن حسن حرّ عاملی، چاپ ششم، داراحیاء التراث العربی، ۱۴۱۲ق.
- نقد مسیحیت، هادی نجفی، قم: مؤسسه فرهنگی صاحب الامر علیه السلام، ۱۳۹۸ش.
- نقد و بررسی کتاب مقدس، عباس نیکزاد، قم: صدا و سیما جمهوری اسلامی ایران، مرکز پژوهش‌های اسلامی، ۱۳۸۰ش.